ازدواج با بيگانگان

نويسنده : محمد ابراهيمی

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# پيشگفتار

فـقه وحقوق تطبيقی ، يكی از رشته های مطالعاتی است كه در پيشرفت وتكامل نظام های حقوقی ملل تاثير چشمگيری دارد، چه اين كه با اين سلسله مطالعات ، مزايا ونقايص نظام های حقوقی مورد تـوجـه قرار می گيرد ودر نتيجه ، حقوقدانان هركشور می توانند در جريان قانونگذاری ، اصلاحات لازم را در حـقـوق كشورها به وجود آورند، ضمن اين كه اين سری مطالعات ، كشورها را در روابط بـين المللی هرچه بهتر ياری می دهد وراه حل های تعارض بين قوانين كشورها را آسان تر می سازد مطالعه تطبيقی فقه وحقوق اسلام با نظام های حقوقی يهود ومسيحيت وآيين زرتشت ، گذشته از مـزايـای فوق ، فوايد گسترده ديگری نيز با خود دارد، زيرا ترديدی نيست كه آيين الهی اسلام در جـزيـرةالعرب به ظهور پيوست ومخاطبان آن در ابتدا ملت عرب بودند .

اين مردم به طور قطع از نـظر حقوقی وارزش های اجتماعی ، از آداب ورسوم كشورهای متمدن مجاور خويش ، مانند ايران وروم وحبشه متاثر بوده اند ونظام حقوقی وفقهی اسلام نيز كه بيشترين اصول وقواعد آن امضايی ومـويـد سـيره عقلا در اين منطقه بوده است ، به طور قهری متاثر از نظامهای حقوقی كشورهای مـجاور بوده ، ولذا آشنايی ما با نظام حقوقی كشورهای مجاور می تواند در فهم قوانين اسلام نيز ما را تا حدودی ياری دهد.

مـهمتر اين كه شرايع الهي موسی وعيسی ونيز شريعت زرتشت به حكم سبقت تاريخی بر شريعت اسـلام ومـعروفيت اين شرايع در جزيرةالعرب ونيز گرايش گروه هايی از مردم عرب به شرايع ياد شـده ايـن تـاثـير پذيری را جدی تر ومشخص تر می سازد، زيرا يهوديان از دير باز در جزيرةالعرب حـضـور گسترده ای داشتند وبه خصوص پس از گرايش كنستانتين به مسيحيت ، ضرورتا تعداد بـيـشتری از آنها به جزيرةالعرب روی آوردند، گذشته از اين كه به نقل قرآن كريم ، اين شريعت از دوران حـضـرت سليمان وايمان آوردن بلقيس ، ملكه قوم سبا، به آن حضرت ، طرفدارانی در يمن نيز به دست آورده است .

مردم نجران در جنوب رسما مسيحی بودند وپادشاهان غسان در شمال كه تحت الحمايه روميان بـودند نيز مسيحی بودند .

گذشته از اين كه حبشيان با حضور خودشان در سرزمين يمن تلاش فـراوانـی در گـسـتـرش آيـيـن مـسيحيت در ميان اعراب داشته اند واز طرف ديگر مردم حيره وپـادشـاهـان آل مـنـذر نـيـز بی ترديد تحت تاثير آيين زرتشت بوده وتعداد زيادی از اعراب رسما زرتشتی بوده اند ودر جنوب نيز از دوران سيف بن ذی يزن كه با كمك ايرانيان توانست حبشيان را از يـمـن بـيـرون بـرانـد آيين زرتشت با حضور ايرانيان وقبضه شدن اهرم قدرت توسط آنان ، طرفدارانی هم در اين منطقه به دست آورده بود.

با توجه به نكات ياد شده ، جای ترديد نخواهد بود كه مطالعه ومقايسه تطبيقی فقه وحقوق اسلام با شـرايـع سـه گـانـه فوق گذشته از همه امتيازاتی كه گفته شدـ در رفع ابهامات احتمالی در قوانين اسلام نيز می تواند تاثير زيادی داشته باشد، چه اين كه شريعت مقدس اسلام به تصريح قرآن كـريـم ، نـاظـر به اين شرايع ومهيمن بر همه آنهاست ، هر چند در اين ميان ، شريعت يهود به علل مـتـعـددی ، از ديـگـر شـرايع تاثير بيشتری در حقوق اسلام داشته است ، زيرا اولا تنها كتاب دينی شـنـاخته شده برای ملت عرب تا حدود زيادی همين تورات بوده است وآيه١٥٦ از سوره انعام نيز می تواند مويد همين معنا بوده باشد كه : (أَن تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَیٰ طَائِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ) [قرآن كريم را به زبان عـربـی بـر شـما نازل ساختيم وحجت را بر شما تمام كرديم] تا نگوييد كه كتاب (تورات) تنها بر دو طايفه (يهود و مسيحيت) پيش از ما نازل شده واز آموختن آنها غافل بوده ايم (١) .

از طـرفـی مردم عرب كه غالبا باديه نشين وصحرا گرد بودند ومعلومات گسترده ای نداشتند وشهرنشينان آنها نيز منحصر به ساكنان يثرب وام القری وطائف بودند به شديدترين وجهی تحت تاثير تعاليم تورات قرار داشتند وبه ويژه كه مطالب تورات به عنوان عهد عتيق در برابر عهد جديد هميشه مورد تاييد مسيحيان نيز بوده وهست .

الـبـتـه روشـن است كه مقصود ما آن نيست كه شريعت اسلام ، نظام حقوقی خويش را به صورت تلفيقی از عرف مردم منطقه وشرايع پيشين وتمدن های مجاور جزيرةالعرب به دست آورده است ، چه اين كه پيامبر. شريعت اسلام را از طريق وحی الهی تلقی نموده ولذا ترديدی در استقلال آن از همه نظام های حقوقی الهی وغير الهی ديگر نيست ، بلكه مقصود ما اين است كه مردم جزيرةالعرب از جـهات متعددی تحت تاثير تمدن های ديگر قرار داشتند، زيرا اولا اينها خود از دو دسته تشكيل می شدند : عربهای قحطانی وعربهای عدنانی قحطانيها كه بوميان جزيرةالعرب بودند، از جنوب به ديـگر نقاط اين منطقه مهاجرت نمودند وعدنانی ها كه به اصطلاح آنها را مستعرب می گويند، از سـرزمـيـن بـابل و به جزيرةالعرب مهاجرت كرده وقهرا آداب ورسوم مخصوصی داشتند وحضور اقـلـيـتهای دينی در اين منطقه وگرايش مردم عرب به شرايع ياد شده نيز آنها را تحت تاثير قرار داده بـود، بـالـطبع هر نظام حقوقی اعم از الهی وغير الهی موقعی می تواند در ميان مردمی با اسـتـقـبال روبه رو شود كه از نحوه تفكر آن ملت بيگانه نبوده و قابل تحمل باشد، وگرنه در حسن استقبال مردم آن اشكالاتی را به وجود می آورد و از طرفی مساله سهله وسمحه بودن آيين اسلام نيز مـقـتـضـی هماهنگی بيشتر با اوضاع وشرايط حاكم بر جامعه می باشد، و به همين جهت است كه بـيـشـتـر احـكـام اسـلام امضايی است ، نه تاسيسی ، يعنی شارع مقدس اسلام در جايی كه عرف پـسـنـديـده ای وجود داشته ، همان را تاييد فرموده است وتنها در جايی كه الزاما تغييراتی در عرف مـوجـود يـه ا احكام وارده از ديگر شرايع نياز بوده ، آنها را تغيير داده است ومعنای مهيمن بودن احـكام قرآن در مورد شرايع ديگر نيز شايد به همين معنا بوده باشد .

به هر حال همه اين نكات بيانگر اهميت مبحث فقه وحقوق تطبيقی می باشد.

يكی از مشتركات اديان الهی و بلكه مرامهای الهی وغير الهی ، مساله ازدواج با بيگانگان است كه هر چـه بـه گـذشـتـه بازگرديم وپيشتر برويم ، ملاحظه می كنيم كه اقوام وملل مختلف ، ازدواج با بـيـگـانـگان را تحريم نموده و سخت از آن اجتناب داشته اند، گو اين كه گذشت زمان وضرورت روابـط بـين المللی ، احساس تفرقه اقوام وملل را ملايمتر نموده وآنها را در جهت وحدت ويگانگی قـرار داده اسـت ، ولـی ترديدی نيست كه اسلام با همه اين مرامها تفاوت بسيار زيادی داشته ودر هـمـه مـقـررات داخلی وبين المللی ، تحولاتی چشمگير پديد آورده واز جمله در مساله ازدواج با بـيگانگان ، تسامح وتساهل زيادی ايجاد كرده است ، لذا می توان گفت : اسلام اولين آيينی است كه به مردان پيروان خود اجازه برقراری پيمان زناشويی با پيروان ديگر اديان را داده است ، هر چند در گـسـتـره ايـن آزادی ازدواج ، فـقـهای اسلام ترديد نموده وتقريبا همه فقها ازدواج با بيگانگان را مـخـصـوص مـردان مسلمان با زنان اهل كتاب دانسته اند، ولی در روابط جنسی ، برخی از فقهای شيعه واهل سنت اين جواز را تعميم داده وشامل افراد غير اهل كتاب نيز دانسته اند.

اجـمـالا در مـقـايـسـه بينش اسلامی در زمينه ازدواج با بيگانگان با نگرش ديگر اقوام وملل ونوع استدلال آنها بر اين ممنوعيت وبيان علت تحريم ازدواج با بيگانگان به نكات جالبی برمی خوريم كه تـا حدودی می تواند در تبيين موضع واقعی اسلام موثر باشد، ضمن اين كه در اين مقايسه ، گوشه ديـگـری از امـتـيـازات شـريـعـت مقدس اسلام بر همه اديان ومرامهای الهی وغيرالهی مشخص مـی گـردد، تا آن جا كه می توان گفت : تنها دين الهی كه بردباری لازم را در روابط ملت ها دارد، اسـلام اسـت ولااقل با اطمينان می توان گفت كه قبل از اسلام ، هيچ مرامی دارای اين سعه صدر وانسان نگری به معنای واقعی نبوده است .

بـرهـمـين اساس ، پس از پيشنهاد استاد بزرگوار، جناب حجةالاسلام والمسلمين ، دكتر مصطفی محقق داماد دام ظله وتصويب موضوع ازدواج با بيگانگان با خوشوقتی اين تحقيق فقهی را پذيرا شدم وبا راهنمايی های گرانقدر معظم له در حد وسع ناچيز خود در اين زمينه تلاش نمودم ، ولی اعـتـراف مـی كـنـم كه نكات زيادی در اين موضوع هنوز ناگفته مانده وتلاش ومطالعه بيشتری مـی طـلبد، از اين رو، متواضعانه از اساتيد ومتخصصان فقه وحقوق تقاضامندم كه با راهنمايی های خـود وبيان ايرادهای اين رساله ، مولف را مورد لطف خويش قرار دهند، تا ان شاءاللّه در فرصت های بعدی ، اين مبحث شكل بهتری به خود بگيرد.

ومن اللّه التوفيق وعليه التكلان محمد ابراهيمی

# فصل اول:كـلـيــات تعريف ازدواج

ازدواج مـصـدر ثـلاثی مزيد از باب افتعال وزواج مصدر باب مفاعله است ، اين دو واژه در اصطلاح فـقـهـی وقـانـونـی ، بـه معنای رابطه ای است حقوقی كه لازمه آن ، جواز كامجويی بين زن ومرد مـی بـاشـد، چنان كه واژه نكاح نيز به همين معناست ، هر چند از نظر لغت ، ازدواج به معنای متحد شدن دو انسان ونكاح به معنای همخوابگی آن دو می باشد.

بـعضی از نويسندگان گفته اند : نكاح به معنای عقدی است كه به وسيله آن ، زن ومرد به قصد زنـدگـی مـشترك وكمك به يكديگر قانونا با هم متحد می شوند ونتيجه گرفته اند كه اولا : نكاح عـقد است وثانيا : هدف آن ، شركت در زندگی است وثالثا : از وحدت واتحاد قانونی حاصل می آيد، تـعـريف اين دسته با توجه به تعريفی كه ذكر كرديم كامل نيست ، چه اين كه هدف وقصد زندگی مـشـتـرک جـزء مـقومات اين عقد نيست واين هدف معمولا در عقد ازدواج دايم مطرح است ودر ازدواج مـوقـت يـا ازدواج بـا كنيزان كه در اسلام وبسياری از شرايع ديگر مطرح است هدف اصـلـی ، كامجويی است ، بنابراين چنين قصدی در عقد ازدواج شرط نيست وبالطبع جزء مقومات عقد نيز نخواهد بود. (٢) مرحوم صاحب جواهر پس از ذكر اقوال مختلف در معنای لغوی واصطلاحی نكاح می گويد : در هرحال چنان كه دانستی ، نظر مشهور اين است كه نكاح در لغت به معنای همخوابگی است ودر شرع به معنای عقد است وابن ادريس مدعی است كه در اين معنا هيچ يك از دانشمندان اختلافی نـدارند وابن فهد وشيخ طوسی وفخرالمحققين ادعای اجماع دارند، چه اين كه استعمال اين واژه در عـقـد متداول است وبعضی (٣) را عقيده بر اين است كه در قرآن كريم جز در آيه حتی تنكح زوجـا غيره (٤) به معنای همخوابگی نيامده ، يعنی در تمام موارد، استعمال اين واژه در قرآن به معنای عقد ازدواج است .

جـالـب ايـن كه در آيه فوق نيز بعضی آن را به معنای ازدواج گرفته اند، نه همخوابگی وگفته اند : شـرط بودن همخوابگی برای حصول حليت در چنين ازدواجی ، از دليل خارجی فهميده می شود، نه از آيه شريفه .

همچنين صاحب جواهر می فرمايد : در اين كه معنای نكاح شرعا عقد باشد جای بحث وجود دارد، چه اين كه واژه نكاح مانند بسياری از عـنـاويـن فـقهی قبل از پيدايش دين نيز در ميان جوامع مطرح بوده ، چنان كه بيع به معنای عقد نـيـسـت ، بـلـكـه به معنای نقل ملك است و قهرا نكاح نيز چنين است ، شاهد، اين كه در موقع عقد هنگامی كه زن به عنوان طرف قرار داد می گويد : انكحت ، عقد را قصد نمی كند، بلكه سلطه مرد وصـاحـب حق شدن او در كامجويی از همسرش را در برابر مهر معين قصد دارد .

پس مراد از نكاح وازدواج ، هـمان حق همخوابگی است ومجازا به عقد ازدواج اطلاق می گردد .

اين به جهت علاقه سببيتی است كه بين عقد خاص باحصول اين حق وجود دارد (٥) .

بنابراين ، نكاح وازدواج به معنای حق همخوابگی وبه وحدت رسيدن است ، كه معنايی است لغوی و عـقـد عـامل پيدايش اين حق است ، هر چند فقها و حقوقدانان در بسياری از موارد مقصودشان از نكاح وازدواج ، عقد خاص می باشد.

عجيب اين است كه شمس الدين سرخسی می گويد : اعـلم بان النكاح فی الفقه عبارةعن الوطء وحقيقةالمعنی فيه هو الضم ومنه يقال : انكح الظئر ولدها، ای الزمه واحد الوطئين ينضم الی صاحبه فی تلك الحالةفسمی فعلها نكاحاب ثم يستعار للعقد مجازا امـا لانـه سـبـب شـرعی يتوصل به الی الوطء اولان فی العقد معنی الضم، فان احدهما ينضم به الاخر ويـكـونـان كشخص واحد فی القيام بمصالح المعيشةوزعم الشافعی ان اسم النكاح فی الشريعةيناول العقد فقط وليس كذلك ، فانه قال اللّه تعالی : حتی اذا بلغوا النكاح (٦) يعنی الاحتلام ، (٧) بـدان كـه واژه نكاح در فقه همان وطی است كه معنای حقيقی آن ضميمه شدن است ، چنان كه گفته می شود : انـكـح الظئر ولدها، يعنی دايه به فرزندش پيوست ، و زن وشوهر در حالت خاصی به هم پيوسته اند ولـذا كار آن دو نكاح است و بعدها اين واژه مجازا برای عقد استعمال شده است ، يا به سبب آن كه عقد وسيله شرعی برای وصول به وطی است ، يا به دليل اين است كه در عقد معنای ضميمه شدن وجـود دارد، زيرا زن وشوهر به وسيله عقد به هم می پيوندند ومثل شخص واحدی می شوند كه به كـارهـای زندگی می پردازد، ولی شافعی تصور كرده كه نكاح در شرع اسلام به معنای عقد است ، ولی چنين نيست ، چنان كه خداوند می فرمايد : (حَتَّیٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ ) تا موقعی كه كودكان به نكاح برسند كه معنايش بلوغ به حد احتلام است ، نه اين كه واقعا عقد ازدواج خوانده باشند.

## بيگانگان

واژه بـيـگـانـه معمولا در حال حاضر به افرادی اطلاق می شود كه تعهد تابعيت كشوری خاص را نـپـذيـرفـته اند، اعم از اين كه تابعيت كشور ديگری را پذيرفته باشند يا خير، بنابراين ، بيگانگان در ايران همه كسانی هستند كه دارای تابعيت ايرانی نيستند.

واژه بـيگانه در برابر واژه خودی وهموطن قرار دارد، ولذا هموطن به همه افرادی گفته می شود كـه دارای تـابـعيت ايرانی باشند، اعم از اين كه دارای اعتقاد اسلامی باشند يا عقيده ديگری مانند يـهوديت ومسيحيت ومجوسيت داشته باشند، به تعبير ديگر، معيار تابعيت در ايران ، داشتن عقيده اسـلامـی نـيـسـت ، چـنان كه در حال حاضر در همه كشورهای جهان همين گونه است ، ولی در گـذشـتــه در ميان بسياری از ملل ، معيار خودی وبيگانه ، داشتن اعتقاد خاصی بوده ، ولذا همه كسانی كه دارای عقيده اكثر افراد جامعه نبودند، بيگانه محسوب می شدند.

مـراد از بـيگانه در مبحث ازدواج با بيگانگان ، در فقه اسلامی ، افراد دارای عقيده ای غير از اعتقاد اسلامی است ، اعم از اين كه معتقد به يكی از اديان آسمانی ، مثل يهوديت ومسيحيت بوده باشند، يا اين كه اصلا عقيده ای نداشته ويا اعتقاد مشركانه ای داشته باشند.

الـبـتـه از نـظـر حقوقی در حال حاضر، بيگانه به معنای نداشتن تابعيت كشوری خاص نيز احيانا مـطرح می شود، مثلا در مورد ازدواج يك ايرانی با يكی از اتباع فرانسه ويا كشوری ديگر، اين نكته مطرح می شود كه در صورت داشتن عقيده اسلامی ، معمولا از طرف وزارت امور خارجه كشور با ايـن ازدواج مـوافـقـت مـی شـود ودر غير اين صورت (در غير مورد ازدواج با اهل كتاب ، آن هم در صـورتـی كه مرد ايرانی باشد) موافقت نخواهد شد، ولی در رساله حاضر، اين معنا از بيگانه مدنظر نيست وبه تعبير دقيق تر، بحث ما در جواز ازدواج مسلمان با غير مسلمان است وما به ياری خدای سبحان ، آرای مكاتب مختلف فقه اسلامی را در اين زمينه تبيين خواهيم كرد.

## اهميت ازدواج

تـرديـدی نـيست كه ازدواج وميل به زناشويی زن ومرد از غرايز اوليه نوع بشر است وهر انسانی به صـورت طبيعی علاقه مند به ازدواج وتوليدمثل می باشد، به تعبير ديگر، هر انسانی در صدد است كـه از طـريق توليد مثل ، حيات موقت وپايان پذير خويش را از طريق بقای فرزند دايمی سازد، در عـيـن حال ، چگونگی بقای نسل نيز برای وی از اهميت ويژه ای برخوردار است ، چه اين كه هر فرد بـشـر هـمـان گـونـه كـه به سلامت خويش می انديشد، به سلامت فرزند خويش نيز اهتمام دارد وهمان گونه كه به دنبال سعادت خويش است ، سعادت فرزند خود را نيز می خواهد، زيرا در حقيقت فرزند خود را تداوم وجود خويش دانسته و سعادت وی را از سعادت خويش جدا نمی داند.

علی عليه‌السلام در نامه معروفش به امام حسن مجتبی عليه‌السلام می فرمايد : و وجدتك بعضی بل وجدتك كلی ، حتی كان شيئا لو اصابك اصابنی وكان الموت لواتاك اتانی فعنانی من امرك ما يعنينی من امر نفسی ب. (٩) آنـچـه در سـخن علی عليه‌السلام آمده ، همان ندای فطرت است كه هر فرد انسان فرزندش را جزء خويش ، بـلـكه تمام هستی خويش می داند كه از طريق او بقا وتداوم می يابد، بنابراين ، مرگ فرزند را مرگ خـويـش تـلـقـی مـی كـند وهمان گونه به سرنوشت فرزندش می انديشد كه به سرنوشت خويش می انديشد، واز طرفی از ديرباز انسانها متوجه تاثير سلامت پدر ومادر در سلامت فرزند بوده اند.

از اين جهت در طول تاريخ ، همه ملل در انتخاب همسر، امور زيادی را مراعات نموده وامر ازدواج را بـا ملاحظه شرايط زيادی انجام می داده اند كه همه اين شرايط لااقل به تصور آنان برای سلامت جسمی ويا سعادت معنوی فرزندانشان اهميت داشته است .

در ايـن زمينه توصيه های فراوانی از حكيمان جوامع ملل مختلف نقل شده ومردمان به آن پای بند بـوده ودر امـر مـقـدس ازدواج ، آنها را مراعات می نموده اند، چنان كه از پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وديگر امامان مـعـصوم للّه نيز چنين توصيه های ارزنده ای را در كتب مختلف مشاهده می كنيم .

به عنوان نمونه ، پيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرمايد : انظر فی اي نصاب تضع ولدك فان العرق دساس (١٠) ، بنگر كه فرزندت را از چـه فـامـيلی به دست می آوری ، چه اين كه اخلاق وخصايص هر فاميلی در نسل آنها باقی می ماند (وانـحـرافـهای اخلاقی آنان تاثير سوء خود را در فرزندان آنها نيز به جا خواهد گذاشت) .

بنابراين ، همگان بايد در انتخاب همسر دقت كافی كنند واز بهترين افراد برای خويش همسر برگزينند.

پـيامبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روايتی ديگر فرمود : اياكم وخضراء الدمن .

قيل : يا رسول اللّه وما خضراء الدمن ؟

قال صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : المراةالحسناء فی منبت السوء، (١١) از نزديك شدن به علف های با طراوتی كه در مزبله ها می رويد اجـتـنـاب كـنيد! پرسيدند كه مقصود از علف های مزبله چيست ؟

پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : مقصود من زنان زيبارويی هستند كه در خانواده های آلوده پرورش يافته اند.

از جـمله اموری كه ملل مختلف در گذشته در انتخاب همسر خويش مراعات می نمودند وسخت پای بند به آن بودند، اين بود كه می كوشيدند همسر آنان از نظر اعتقادی نيز سالم باشد، بدين معنا كـه مـعتقد بودند، همان گونه كه سلامت جسمی پدر ومادر در سلامت جسمی فرزند موثر است ، سلامت روحی واخلاقی وعقيدتی نيز در سعادت فرزند موثر خواهد بود، وبه همين جهت مردمان از ديـربـاز از ازدواج بـا افراد غير همكيش خود اجتناب داشته اند، بنابراين ، نهی از ازدواج با بيگانه عقيدتی اختصاص به اسلام نداشته ، بلكه در اديان ديگر نيز از ازدواج با بيگانگان عقيدتی نهی شده اسـت (١٢) حـتی می توان گفت : مانند بسياری از مسائل اجتماعي ديگر، اسلام در اين مساله نيز اصـلاحـات مـهـمی به وجود آورده از جمله بر تصورات غلطی كه در ديگر ملل مطرح بوده ، خط بـطـلان كشيده است ومراحلی از اختلاف عقيده را به خصوص در صورتی كه ازدواج در جامعه اسـلامی صورت گيرد موجب بطلان عقد ازدواج ندانسته است ، چنان كه در آينده به مواردی از اين گونه ازدواجها اشاره خواهيم كرد، در حالی كه در ميان ديگر ملل چنين تسامحی اصلا مطرح نبوده است .

آری ، به حكم اين كه آيين اسلام به تعبير قرآن ، مهيمن بر ديگر اديان می باشد، بسياری از اشتباهات وكاستی های ديگر اديان را اصلاح نموده وانسانها را در طريق اعتدال قرار داده است .

قرآن كريم در اين باره می فرمايد( الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (١٣) آنـان كـه از ايـن رسول ، اين پيامبر امی كه نامش را در تورات وانجيل خود نوشته می يابند، پيروی می كنند، آن كه به نيكی فرمانشان می دهد واز ناشايست بازشان می دارد وچيزهای پاكيزه را بر آنها حلال می كند وچيزهای ناپاك را حرام وبارگرانشان را از دوششان بر می دارد وبند وزنجيرشان را مـی گـشايد .

پس كسانی كه به او ايمان آوردند وحرمتش را نگاه داشتند وياری اش كردند و از آن كتاب كه بر او نازل كرده ايم پيروی كردند، رستگارانند.

آری ، اسلام آيين فطرت است ، بنابراين ، معيار حليت در آن ، طيب وپاك ومفيد بودن ومعيار حرمت ، نـاپـاك وخـبـيـث بودن يك چيز است .

از اين جهت ، هر چيزی را كه عقل آدمی برای جامعه مفيد تـشـخـيص دهد، از ديدگاه اسلام مجاز، وهر آن چه را مضر تشخيص دهد، از نظر آيين اسلام نيز مـمـنـوع خـواهـد بـود، و از آن جا كه اسلام عقايد پدر ومادر را مشمول قوانين توارث نمی دانسته ومـعتقد بوده كه هر كودكی با فطرتی پاك وسالم والهی به دنيا آمده (كل مولود يولد علی الفطرة) ازدواج با مخالف عقيدتی را در همه صور آن به طور كلی ومطلق منع نكرده است .

## ازدواج با بيگانگان در آيين يهود

يـكی از اديانی كه به شدت پيروان خود را از ازدواج با بيگانگان برحذر داشته ، آيين يهود است ولذا در بخشهای مختلفی از كتاب تورات با شديدترين لحن ، يهوديان را از ازدواج با بيگانگان منع كرده وآن را از گـناهان كبيره معرفی نموده است .

اولين موردی كه در تورات از ازدواج با بيگانه اظهار كراهت شده ، سفر پيدايش است ، در آن جا آمده است : حضرت ابراهيم عليه‌السلام هنگامی كه تصميم گرفت برای فرزندش اسحاق زن بگيرد، پيشكارش را قسم داد كـه از كـنـعـانيان (مردم بومی منطقه) برای اسحاق زن نگيرد، بلكه با همه دوری راه ، به نزد خـويشاوندان ابراهيم وساره سفر كند واز آنان دختری برای اسحاق برگزيند وپيشكار ابراهيم نيز چنين كرد وبرادر زاده ابراهيم را كه رفقه نام داشت ودختر بنوئيل از شهر ناحور در بين النهرين بود برای اسحاق به زنی برگزيد واو را به سرزمين كنعان آورد.

در سفر تثنيه (باب هفتم ، آيه ١ ٥) چنين آمده : چون يهوه ، خدايت ، تو را به زمينی كه برای تصرفش به آن جا می روی در آورد وامتهای بسيار را كه حـتـيان وجرجاشيان و، هفت امت بزرگ تر وعظيم تر از تو باشند، از پيش تو اخراج نمايد با ايشان عـهـد مبند وبرايشان ترحم منما وبا ايشان مصاهرت منما، دختر خود را به پسر ايشان مده ودختر ايشان را برای پسر خود مگير! زيرا كه اولاد تو را از متابعت من بر خواهند گرداند تا خدايان غير را عبادت نمايند وغضب خداوند بر شما افروخته شده وشما را به زودی هلاك خواهد ساخت .

همچنين در كتاب اول پادشاهان (باب يازدهم ، آيه ١ ٣) آمده است : و سـلـيـمـان زنان غريب بسياری را از موآبيان وعمونيان وادوميان وصيدونيان وحتيان ، دوست مـی داشـت ، از امـتهايی كه خداوند درباره ايشان ، بنی اسرائيل را فرموده بود كه شما به ايشان در نياييد وايشان به شما در نيايند، مبادا دل شما را به پيروی خدايان خود مايل گردانند، وسليمان با ايـنها به محبت ملصق شد وزنانش دل او را برگردانيدند .

نيز در كتاب نحيما (باب سيزدهم ، آيه ٢٣ ٣٠) آمده است : در آن روزهـا نيز بعضی يهوديان را ديدم كه زنانی از اشدوديان وعمونيان وموآبيان گرفته بودند ونصف كلام پسران ايشان در زبان اشدوديان بود وبه زبان يهود نمی توانستند به خوبی تكلم كنند، بـلـكه به زبان اين قوم وآن قوم ، بنابراين با ايشان مشاجره نموده ، ايشان را ملامت كردم وبعضی از ايشان را زدم وموی ايشان را كندم وايشان را به خدا قسم داده گفتم : دختران خود به پسران آنها مـدهـيـد ودخـتـران آنـها را به جهت پسران خود وبه جهت خويشتن مگيريد! آيا سليمان ، پادشاه اسـرائيل ، در همين امر گناه نورزيد؟

! با آن كه در امتهای بسيار پادشاهی مثل او نبود واگر چه او مـحـبـوب خدای می بود وخدا او را به پادشاهی تمام اسرائيل نصب كرده بود، زنان بيگانه او را نيز مـرتـكـب گـناه ساختند .

پس آيا ما به شما گوش خواهيم گرفت كه مرتكب اين شرارت عظيم بشويم وزنان بيگانه گرفته ، به خدای خويش خيانت ورزيم ؟

و يكی از پسران يهوباداع بن الياشيب ريـيس كهنه ، داماد سنبلط حورونی بود، پس او را از نزد خود راندم .

ای خدای من ! ايشان را به ياد آور، زيرا كه كهانت وعهد كهانت ولاويان را بی عصمت كرده اند.

## فلسفه ممنوعيت ازدواج با بيگانگان

هـمان گونه كه پيش از اين يادآور شديم ، از عبارات تورات برمی آيد كه ازدواج با بيگانگان به طور كلی ممنوع بوده واز بزرگ ترين گناهان به شمار می آمده وفلسفه اين تحريم را نيز تاثير منفی اين ازدواج در عـبـادت يهوه ، خدای بنی اسرائيل ، معرفی كرده است واين تاثير را نيز غير قابل اجتناب دانـسـتـه ، تـاآن جـاكـه شخصی مثل سليمان (١٤) نيز بر اثر اين نوع ازدواج آلوده شد واز خدای بنی اسرائيل روی برتافت .

دومـيـن علتی كه در عبارات فوق برای تحريم ازدواج با بيگانگان ذكر شده ، ازدست دادن اصالت يـهـودی وعـدم تـوانايی سخن گفتن به زبان عبری است ، كه اين نيز خود نوعی انحراف ونقصی بـزرگ برای يك فرد يهودی كه بايستی به زبان تورات تسلط كامل داشته باشد به شمار می آمد وبه همين جهت برای حفظ اصالت زبان خويش ، آنان را از ازدواج با بيگانگان ، يعنی ديگر ملل منع می نمودند.

جـالب اين كه در حال حاضر نيز در قانون مدنی اسرائيل به اين مطلب تصريح شده است ، چنان كه در ماده ١٧ احوال شخصيه آمده : الدين والمذهب من شروط صحةالعقد، فاذا كان من غير الدين او مـن مـذهب آخر، فلا يجوز العقد بينهما ودر قسمت ديگر همين ماده آمده : ان الزوجين يشترط ان يكونا اسرائيليين وان يحصل الزواج علی وفق شرع الموسوی وا لـكـان لـغـوا. (١٥) هـمـچنين در ماده ٣٩٦ آمده : لايجوز زواج اليهودی بالوثنيةولا زواج الوثنی بـالـيهودية (١٦) ودر ماده ٣٩٣ آمده : فاذا اجتمع اثنان بمثل هذا الازدواج المحرم فقد ارتكبا عارا وفاحشةلاينمحيان ابدا ومثل الاولاد المرزوقين من هذا الاجتماع الشنيع كمثل النتاج المولود من مسافدةالخبول .

(١٧) هـمـان گـونـه كـه ملاحظه می شود، در قانون مدنی اسرائيل نه تنها پيرو آيين يهود بودن شرط صـحـت عـقـد ازدواج اسـت ، بلكه وحدت مذهبی وكشوری را نيز شرط دانسته اند، بدين معنا كه فـرقـه هـايـی كه به تدريج در يهوديت به وجود آمده اند، نمی توانند از مذاهب ديگر همسر انتخاب كـنـنـد، اين بدان می ماند كه گفته شود : در اسلام ، سنی حنفی نمی تواند از پيروان احمد حنبل همسر برگزيند وبالعكس .

در يهود نيز فريسيان نمی توانند با صدوقيان ازدواج كنند.

امـا شـرط اسرائيلی بودن زن وشوهر ظاهرا مربوط به شريعت حضرت موسی عليه‌السلام نمی باشد، بلكه از تـصـميمات ويژه حكومتی است كه ازدواج اتباع اسرائيل را با اتباع غير اسرائيلی هر چند يهودی بـاشـنـد ممنوع دانسته اند .

پرواضح است كه اين ممنوعيت معلول عواملی نيست كه در تورات به عنوان علت حرمت ازدواج با بيگانه آمده است ، بلكه صرفا برای سهولت شناسايی اتباع ورسيدگی به امور آنان است .

حـاصـل اين كه ممنوعيت ازدواج با بيگانگان ، يكی به سبب مصونيت اعتقادی پيروان يك دين بوده ويا به جهت حفظ مليت واصالت نژادی وقومی ، ودر آيين يهود كه از طرفی آيين خويش را بهترين آيـيـن دانـسـتـه وهـمه اديان ديگر را باطل می داند واز طرفی فرزندان اسرائيل را قوم برگزيده ومحبوب خدا وبرتر از هر نژاد ديگر می داند، هر دو عامل را در ممنوعيت ازدواج با بيگانگان در نظر داشته اند (١٨) .

امـا اقـوام ومـلـلـی كـه از نظر اعتقادی ، خويشتن را برتر از همگان نمی دانند، معمولا در صورت اجـتـنـاب از ازدواج بـا بـيـگانگان ، عامل دوم (يعنی اختلاف نژادی وافتخارات ملی) را علت اين مـمنوعيت ذكر می كنند وملت هايی كه اسير حس ناسيوناليستی نيستند وتنها آيين صحيح را آيين خـاص خويش می دانند، هدفشان از اجتناب با بيگانگان ، تنها حفظ مصونيت اعتقادی است ، ولذا در شـرايطی كه اوضاع اجتماعی اين مصونيت را بيشتر به خطر اندازد، بر عدم ازدواج با پيروان اديان ديـگر، تاكيد بيشتری می كنند وبه همين جهت ، تنها در موارد خاصی به مردان پيرو خويش اجازه ازدواج بـا بـيـگـانـگـان را می داده اند، مثلا در شرايطی كه آنان می توانستند با اين ازدواج ، همسر خـويـش وبلكه افراد بيشتری از ملت ديگر را به آيين خويش در آورند، ولی هيچ گاه به زنان پيرو خويش اجازه ازدواج با مردان بيگانه نمی دادند، چه اين كه زنان از موقعيت ضعيف تری برخوردارند ودر صورت ازدواج با بيگانه ، احتمال متاثر شدن آنان از عقيده شوهر بيشتر است .

يكی از نويسندگان معاصر می نويسند : ظـاهـرا تلاش كثيری از قانونگذاران بر اين بوده كه فرزندان ملت آنان در محدوده خودشان رشد كـنـنـد ودر نـتيجه ، نواميس آنها بر اثر اختلاط لطمه ای نبيند واين يا به خاطر اين بوده است كه مـردمـان مـشـخـصـی از آنـان دور بمانند، يا از عادات ناپسند بر كنار بمانند وضمنا شاخه نژادی وكـرامـت آنـهـا مـحـفوظ بماند .

بعضی از ملت ها زمانی آزاد بودند، ولی بعدها تغيير روش دادند.

چـنـان كـه رومـيان درآغاز، زنان بسياری از ملل اطراف خود گرفتند، ولی هنگامی كه به قدرت رسـيـدنـد، مردمان ديگر را بربر ناميدند وزنان خود را به بيگانگان نمی دادند وزنان بيگانه را برای خود نمی گرفتند. (١٩) شـدت اجتناب از همسری با بيگانگان در مللی كه تعدد زوجات را جايز نمی دانسته اند، طبيعی به نـظـر مـی رسـد وبی ترديد مسيحيان چنين بوده اند، ولی در آيين يهود هر چند تعدد زوجات در شرايط خاصی جايز بوده ، ولی بعدها يكی از پيشوايان مذهبی آن را تحريم كرد، ولذا در ماده ٣٩٥ از حقوق مدنی يهود آمده : تعدد الزوجات وان كان جائزا شرعا ا ان (الراب) جرسون حرمه لضيق اسباب المعيشةفی هذه الايام التی اصبح فيها امر القيام بلوازم المراة الواحدةغير هين لايخلو من صعوبةب (٢٠) .

## ازدواج با بيگانگان در آيين مسيحيت

آدام متـز می نويسد : بـزرگ تـريـن تفاوت اروپا كه در قرون وسطی يكپارچه مسيحی بود با امپراتوری اسلام ، وجود شـمـار بـسـيـار زيـادی غير مسلمان بين مسلمانان بود، كه هم از آغاز مانع وحدت سياسی كامل بين ملل اسلامی بوده اند.

در جـامـعه اسلامی تغيير دين مجاز نبود، مگر آن كه كسی بخواهد مسلمان شود، از اين رو پيروان اديـان گـونـاگـون كاملا جدای از يكديگر می زيستند، اما مسلمان اگر دينش را عوض می كرد، مجازاتش قتل بود، همچنان كه در بيزانس مسيحيان مرتد را می كشتند.

همچنين ازدواج بين مسلمان وغير مسلمان جايز (٢١) نـبـود، چـه طـبق قانون مسيحی ، زن نصرانی نمی توانست به عقد غير نصرانی در آيد، تا مبادا در نـتيجه اولاد او از مسيحيت خارج شوند .

باز طبق قانون كليسا مرد نصرانی نيز نمی توانست غير از زن نصرانی بگيرد، مگر احتمال دهد آن زن وفرزندان او را بدين خود در خواهد آورد، ولی در عمل محال بود مرد نصرانی زن مسلمان بگيرد. (٢٢) هـمـچـنين بدران ابوالعينين بدران در كتاب العلاقات الاجتماعيةبين المسلمين وغير المسلمين می نويسد : يـكی از دانشمندان مسيحی به نام ابن العسال در مجموعه خود چنين نقل كرده : للرجل ان يتزوج غـيـر الـمومنات بشرط دخول المراةفی ايمان ، فاما النساءالمومنات فلا يتزوجن بالرجال الخارجين عن الايمان لئد ينقلوهن الی مذاهبهم .

همچنين در همين كتاب آمده : كل امراةمومنةتتزوج غير مومن تخرج عن الجماعة.

نيز می نويسد : در كتاب خلاصةالقانون آمده : المخالفةفی الدين المسيحی تمنع الزواج ابتداء .

و نيز استاد، انور الخطيب می نويسد : ان من الموانع القانونيةلعقد الزواج عند الكاتوليك ، يرجع الی الحالةالدينيةللشخص كانتمائه الی ديانته غير ديانةالزوج الاخر، بل ان اختلاف المذهب مانع ايضا.

همان گونه كه در عبارات فوق ملاحظه می شود، در آيين مسيحيت نيز همانند يهوديت ، ازدواج با بـيگانگان ممنوع است ، وليكن از آن جا كه مسيحيت يك آيين نژادی معرفی نشده ودر اين دين از هر فرد انسان ، خواه از بنی اسرائيل باشد يا هر ملت ديگر، ايمان به مسيح عليه‌السلام پذيرفته است ، از اين رو، ديـگـر وجهی برای ممنوعيت ازدواج برای حفظ افتخارات ملی ونژادی وجود نداشته ولذا در اين آيين ، تنها علت ممنوع ازدواج با بيگانگان حفظ مصونيت اعتقادی افراد بوده است وبه همين جهت درباره مردان كه به صورت طبيعی از مصونيت بيشتری برخوردارند آن هم در صورتی كه معتقد بـاشد كه می تواند همسر خود را به آيين مسيح عليه‌السلام در آورد اين ازدواج مجاز قلمداد شده ، ولی در مورد زنان به صورت مطلق ممنوع شده است .

گو اين كه احتمالا در همين تسامح جزئی نيز تحت تاثير مكتب اسلام بوده اند.

بـه هـر حال ، ازدواج با بيگانگان حتی در مورد مردان مسيحی نيز در صورتی كه همسر او به آيين غير مسيحی باقی بماند ممنوع است ، در حالی كه در آيين اسلام چنين نيست .

## ازدواج با بيگانگان در آيين مجوس

آن چـه مـسلم است اين كه ازدواج با بيگانگان در آيين مجوس نيز ممنوع بوده وظاهرا در اين آيين نـيـز مـمنوعيت ازدواج با بيگانه بيشتر به جهت دوری از آلودگی اعتقادی وحفظ كيان خانواده بـوده اسـت .

بـه عنوان نمونه در كتاب روايت پهلوی آمده : كسی كه از دينی كه بدان مقر است به دين ديگر رود، مرگ ارزان است (شايسته مرگ است) ، زيرا دين بهدينی را رها می كند تا دين بدتر هـمـی گيرد .

به سبب گرفتن دين بدتر، مرگ ارزان همی شود، چه آن دينی است كه از راه ارث بـدو رسـيده است ، پس خود بدان گناهكار نيست وامروز كه يكی ديگر می گيرد، بدان گناهكار باشد و از مرگ ارزانان كسی كه به دين بهدينان آيد، فورا رستگار شود. (٢٣) و نيز آمده : هـمچنان كه مهری ومهربانی خوبدوده كردند، پس مردمان نيز چنان می كردند .

همه مردم پيوند وتـخـمـه خـويش می دانستند .

هرگز برادر، برادر وخواهر، خواهر را از دوستی رها نمی كرد .

همه بـی چيزی (فقر ونياز) وخشكی (قحطی) از آن جهت به مردمان رسيد كه مردان از شهر بيگانه ، از روسـتـای بـيـگـانه واز كشور بيگانه آمده وزن كردند وهنگامی كه زن می بردند، پدر ومادر بر اين گريستند كه دختر ما به بردگی همی برند. (٢٤)

## ازدواج با بيگانگان در اسلام

آيين يهود از همان آغاز به عنوان يك آيين ملی ونژادی مطرح شد، ولذا در گذشته وحال يهوديان هـيچ گونه تبليغی در جهت يهودی كردن ديگر مردمان نداشته اند و بر فرض اين كه افرادی از غير بـنـی اسرائيل آيين يهود را می پذيرفتند، آنها را با بنی اسرائيل برابر نمی دانستند، اما آيين اسلام از همان آغاز به عنوان يك آيين جهانی مطرح شد، چرا كه پيامبر ا كرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای همه افراد بشر و به عنوان رحمتی برای جهانيان مبعوث گرديد : وما ارسلناك ا رحـمـةلـلعالمين (٢٥) ، ولذا مسلمانان برعكس يهوديان ، تبليغ وجهاد در مسير گسترش توحيد ومـسلمان شدن ديگر ملل را از همان آغاز، وظيفه خود می دانستند وفلسفه اصلی جهاد در اسلام نيز همين بوده است .

آيـيـن مـسـيـحـيت نيز هر چند براساس عبارات انجيل (٢٦) وآياتی از قرآن ، همانند آيين يهود، مخصوص قوم بنی اسرائيل بوده است (ورسولا الی بنی اسرائيل) (٢٧) ، ولی قدر مسلم از زمانی كه كـنـستانتين ، قيصر روم ، به آيين مسيحيت گرويد، انحصاری بودن اين آيين به فراموشی سپرده شـد وآيـين تبشير در مسيحيت به صورت يك اصل مسلم در آمد ودر حال حاضر نيز چنين است ، ولذا مسيحيان ، همانند مسلمانان در تبليغ واشاعه آيين خود كوشا بوده وهستند.

و نيز بر خلاف يهوديان كه خود را ملت برتر وقوم برگزيده خدا می دانستند وهيچ گاه ديگر ملتها را بـا خـود برابر نمی ديدند، آيين اسلام همه افراد بشر را فرزند يك پدر ومادر می داند ومومنان به اسلام را از هر قوم وملتی كه بوده باشند، برادر هم می شمارد ومی فرمايد( إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّـهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) (٢٨) ، هرآينه مومنان برادرانند، ميان برادرانتان آشتی بيفكنيد و از خدا بترسيد.

و بـلـكـه اسـلام از همان آغاز با روح عصبيت وملی گرايی وهرگونه نژاد پرستی مخالف بوده وبا شعار (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)(٢٩) وعباراتی مانند : كلكم من آدم وآدم من تراب و : لافخر لعربی علی عجمی ولا الابيض علی الاسود ا بـالـتـقـوی كوشيده است كه گرايش های ناسيوناليستی را در ميان امت اسلامی ريشه كن سازد وعـمـلا نـيـز پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسلمانان را از هر قوم وملتی كه باشند با يكديگر برابر قرار داده وبا افتخارات نژادی به شدت مبارزه نموده است .

از ايـن جـهـت ترديدی نيست كه ممنوعيت ازدواج با بيگانگان در موارد محدودی كه مطرح بود، مـبـتـنـی بـر حـس ملی گرايی وبرتری قومی نبوده است ، بلكه بی ترديد اين ممنوعيت به جهت مـصـونـيـت اعـتـقـادی مسلمانان و دورنگه داشتن آنان از آلودگی اخلاقی و حفظ اصالت های خانوادگی بوده است .

## شرط برابر بودن در ازدواج

الـبـتـه روشـن اسـت كـه مقصود ما از الغای افتخارات نژادی در اسلام ، اين نيست كه مسلمانان هميشه از اين گونه گرايش های افراطی و ناسيوناليستی بر كنار بوده اند، بلكه برعكس ، بعضی از مـسـلـمـانـان بـا همه تاكيد اسلام بر اصالت ندادن به افتخارات نژادی ، آگاهانه يا ناخودآگاه به احـساسات ناسيوناليستی تمايل پيدا كردند و برای خود امتيازاتی قائل شدند كه از جمله آنها عدم برابری ديگر ملتهای مسلمان با آنان از نظر حق ازدواج بوده است .

فی المثل ، پس از وفات پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، به خصوص از دوران خلافت خليفه دوم ، برتری جويی قريش بر همه طوايف مسلمان ديگر وبرتری جويی عرب بر غير عرب آغاز شد.

قـرشـيان خود را اصيل ترين قبيله عرب دانستند وبرای خود امتيازاتی قائل شدند كه از جمله اين امتيازات همان بود كه گفتند : خليفه مسلمانان بايد برای هميشه الزاما از قبيله قريش بوده باشد، ودر اين زمينه به روايتی از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم استدلال نمودند كه آن حضرت فرموده است : ان الائمةمن قريش .

بـراسـاس ايـن بـرتـری جـويـی ، بـالطبع همه پستهای مهم اجتماعی را در درجه اول ، حق خود مـی دانستند .

از امتيازات ديگری كه آنان برای خود قائل بودند، اين بود كه معتقد بودند افراد غير قـریشـی هـمتای قرشيان نيستند، بنابراين ، مردان غير قريش نمی توانند از قريش زن بگيرند، ولی قرشيان می توانند از ديگر مسلمانان زن اختيار نمايند.

هـمـان گونه كه اشاره شد، اين برتری جويی از دوران خليفه دوم آغاز شد.گو اين كه اولين فردی كـه بـا استدلال به روايت نبوی ان الائمة من قريش به خلافت رسيد، ابوبكر بود .

اين برتری جويی در تـمـام دوران خلافت عمر وعثمان ، بلكه تا پايان دوران بنی اميه به صورت جدی مطرح بود و براثر هـمـيـن تصور واهی ، امتيازات فراوانی در درجه اول برای قرشيان ودر نهايت برای اعراب در نظر گـرفـتـه مـی شد وپيدايش خوارج وجنگ های خونباری كه آنان در تاريخ اسلام به وجود آوردند، نشان دادن واكنش در برابر اين قبيل برتری جويی ها بود..خوارج می گفتند : پيامبر می فرمود : لا فخر لعربی علی عجمی بـالـتـقـوی ، وايـن قـابل قبول نيست كه آن حضرت فرموده باشد كه برای هميشه بايستی خليفه مسلمانان الزاما از قريش بوده باشد ونيز به روايتی از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم استدلال می كردند كه فرموده است : اسمعوا واطيعوا ولوامر عليكم عبد حبشی اجدع ، ونيز به گفته خليفه دوم استدلال می كردند كه در مـوقع مرگ گفته بود : اگر سالم ، مولای حذيفه ، زنده بود، او را بر شما خليفه می كردم وحال آن كه سالم از رجال قريش نبود.

الـبـتـه اعـتراض خوارج به برتری طلبان قريش وعرب به جا بود، چرا كه مستند آنان رواياتی غير معتبر بود، يعنی در حقيقت پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هيچ گاه نفرموده بود كه خلفا بايستی از قريش انتخاب شوند، بـلكه مقصود پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جمله ان الائمةمن قريش وارثان وامامان بعد از خودش از اهل بيت بود كه در روايـتـی پـيامبر تعداد آنها را دوازده تن معرفی كرده بود و اولين آنها علی بن ابی طالب عليه‌السلام وآخرين آنـها مهدی عليه‌السلام است ، ولذا علی عليه‌السلام در نهج البلاغه برای رفع اين اشتباه می فرمايد : ان الائمةمن قريش غـرسـوا فـی هـذا البطن من هاشم لاتصلح الولاةمن غيرهم ، امامان از قريش هستند، ولی از شاخه بـنـی هاشم كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در يوم الانذار خليفه بعد از خودش را از ميان آنها معرفی كرد و بی گمان او علی بن ابی طالب بود، ولذا پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : ان اللّه لم يبعث نبيا ا جعل له من اهله اخا ووزيرا ووارثا ووصيا وخليفةفی اهله فايكم يقوم ويبايعنی ، علی انه اخی ووزيری ووصيی ويكون منی بمنزلةهارون من موسی (٣٠) وبه اتفاق است ، هيچ يك از حاضران كه همگی آنان از بنی هاشم بودند، پاسخ مثبت نداد، جز علی عليه‌السلام وسرانجام پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : انت يا علی ! بـنـابـراين ، سخن پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جمله ان الائمةمن قريش ، قضيه حقيقيه نبود، بلكه قضيه خارجيه بوده اسـت كـه مـقـصود همان امامان اهل بيت هستند، نه اين كه هر گروهی از مسلمانان كه بخواهند دولتی تشكيل دهند، الزاما بايستی فردی از قريش را به رهبری برگزينند.

ايـن تصورات غلط وبرتری جويی های قومی ، هرچند بر اثر واكنش های خوارج ونيز قيام ايرانيان بر ضد امويان تا حدودی تعديل يافت ، ولی اين سخن كه خلافت برای هميشه حق مسلم مردم قريش اسـت ، بـه عنوان يك اصل در ميان فرقه های اهل سنت باقی ماند وتقريبا همه علمای اهل سنت در كـنار صفاتی مانند عدالت وعلم ولياقت ، برای حاكم اسلامی شرط چهارمی هم ذكر نموده اند، كه همان قرشيت است .

عـجيب اين كه در طول تاريخ ، شرايط عدالت وعلم ولياقت در بسياری از موارد متروك ماند، ولذا كـمـتر خليفه ای از بنی اميه وبنی عباس واجد صفات فوق بودند، ولی در وصف قرشيت هيچ گاه اغـمـاضـی نـشد وعملا در طول تاريخ جزدورانی كه عملا اختياری نبوده است رهبران جامعه اسلامی را قرشيان تشكيل می داده اند (٣١) .

همچنين مساله هم كفو نبودن غير قریشی برای زنان قريش وهم كفو نبودن رجال غير عرب برای زنـان عـرب ، بـه صـورت حكم فقهی در آثار بسياری از فقهای اهل سنت باقی ماند .

عجيب اين كه بـعضی از علمای غير عرب بر اين مطلب تاكيد بيشتری داشته اند تا علمای عرب ، به عنوان نمونه ، شمس الدين سرخسی می نويسد : اعلم ان الكفاءةفی النكاح معتبرةمن حيث النسب ا علی قول سفيان الثوری ب قيل : انه كان من العرب فتواضع ورای الموالی اكفاء له وابوحنيفةكان من الـمـوالـی فـتواضع ولم يرنفسه كفوا للعرب وحجته فی ذلك قوله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : الناس سواسيةكاسنان المشط، لافضل لعربی علی عجمی وهذا الحديث يويده قوله تعالی : ان اكرمكم عنداللّه اتقيهكم ب وحجتنا فی ذلك قوله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : قريش بعضهم اكفاء لبعض ب والعرب بعضهم اكفاء لبعض قبيلةبقبيلةوالموالی بعضهم اكفاء لـبـعـض رجـل بـرجـل ب وما زالت الكفاءةمطلوبةفيما بين العرب حتی فی القتال ، بيانه فی قصةبدرب فرجعوا الی رسول اللّه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واخبروه بذلك فقال صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صدقوا وامر حمزةب بان يخرجوا اليهم فلما لم ينكر عليهم طـلـب الـكـفـاءةفـی الـقـتـال فـفی النكاح اولی ب والكفاءةفی الحريةفان العبد لايكون كفوا لامراةحرةالاصل ، (٣٢) بدان كه كفائت از جهت قبيله خانواده در ازدواج معتبر است ، جز به عقيده سفيان ثوری به بعضی از دانـشمندان در مورد اختلاف نظر ابوحنيفه كه قائل به عدم صحت ازدواج عجم با عرب بود ونظر سـفـيـان ثوری كه آن را مجاز می دانسته ، اظهار داشته اند كه سفيان چون خود عرب بوده تواضع كـرده وعقيده به جواز را ابراز داشته ، ولی ابوحنيفه كه از عرب نبوده به اين امتياز اعتراف نموده وخود را همتای عرب ندانسته است .

دليل سفيان ثوری در مورد نظر خويش ، حديث نبوی است كه مـی فـرمايد : مردم مانند دندانه های شانه با هم برابرند، هيچ عربی بر عجم برتری ندارد و مويد آن سـخـن خـدای مـتـعال است كه می فرمايد : گرامی ترين شما در پيشگاه خداوند، پرهيزگارترين شـماست ، ودليل ما [در پيروی از نظر ابوحنيفه] گفته پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمود : افراد قريش همتای يكديگرند وافراد عرب با يكديگر برابرند وهر قبيله ، كفو قبيله ديگر است وموالی نيز كفو يكديگرند، هـر مـردی همتای مردی ديگر است ، واز طرفی می دانيم كه كفويت در نزد عرب هميشه مراعات مـی شده ، حتی در جنگها نيز اين نكته را مراعات می كردند، چنان كه در جنگ بدر موقعی عتبه از قـريـش هـمـاورد مـی خواستند كه همتای آنان باشد و به پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر داده شد، فرمودند : راست گفتند، وآن گـاه عـلـی وحمزه وعبيده را فرمان داد تا با آنان روبه رو شوند، بنابراين ، عدم انكار پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مقابل تقاضای كفويت در مبارزه ، به طريق اولی لزوم كفويت در مورد نكاح را كه امر مهم تری است اثـبـات مـی كـنـد .

هـمچنين كفويت در آزاد بودن معتبر است ، چه اين كه فرد برده ، كفو زن آزاد نخواهد بود .

شگفت آور است كه عالمی مانند شمس الدين سرخسی به پيروی از ابوحنيفه ، امام اكبر اهل سنت در عين توجه به گفتار پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه لافخر لعربی علی عجمی وبا توجه به گفته خداوند در قرآن كه ان اكرمكم عندالله اتقيكم (كه سفيان ثوری براساس اين دلايل بر كفويت هر مسلمان با مسلمان ديگر استدلال نموده است) به ادعای رجال قريش در جنگ بدر كه گفتند : مردم مدينه كفو ما نيستند وازرجال قريش كسی را به جنگ ما بفرست ، استدلال نموده وبا اين دليل واهی در صدد بر آمده كه عدم كفويت غير عرب با عرب ، وعرب را با قريش اثبات نمايند.

و حـال آن كـه شـخص رسول اللّه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دختر عمه خودش ، زينب را كه از قريش بود به ازدواج آزاد شده خـودش ، زيـد بن حارثه در آورد وجويبر، مسلمان سياه چهره وتهی دست را به خواستگاری دختر يكی از شخصيت های بزرگ مدينه فرستاد ونفرمود كه اين دو كفو يكديگر نيستند، وشواهد فراوان ديـگـر، مـانند ازدواج مقدادبن اسود (٣٣) با دختر زبير بن عبدالمطلب ، كه نه تنها قریشيه ، بلكه هاشميه نيز بوده است ، در حالی كه مقداد نه هاشمی بود ونه قریشی .

در كتاب بحار می خوانيم كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روزی به مسلمانان امر فرمود كه دختران خود را زودتر شوهر دهند .

پرسيدند : آنان را به چه كسانی تزويج نماييم ؟

فرمود : با كفو وهمتای خودشان .

آنان پرسيدند كه همتايشان كيانند؟

فرمود : المومنون بعضهم اكفاء بعض ، برخی از مومنان همتای برخی ديگرند، سپس قبل از آن كه از منبر فرود آيد، ضباعه را به همسری مقداد بن اسود در آورد وفرمود : دختر عمه ام را به همسری مقداد در نياوردم ، جز اين كه خواستم امر ازدواج آسان گردد. (٣٤)

## اسلام آيين فطرت است

حـقـيقت اين است كه به حكم آيه قرآن :( وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ) (٣٥) ، وچيزهای پاكيزه را بر آنها حلال می كند وچيزهای ناپاك را حرام .

در اسـلام حـكـمی بر خلاف عقل وفطرت اصيل انسانها وجود ندارد، هر آن چه پاك و برای آدميان مـفـيد است ، حلال شناخته شده وهر آنچه ناپاك و برای بشر مضر است ، حرام می باشد، بنابراين به صورت كلی ، عقل می تواند داور حلالها وحرامها در شرع مقدس اسلام باشد، گو اين كه در بعضی موارد جزئی ممكن است فكر بشر از درك خصوصيات آنها عاجز باشد.

در مورد ازدواج با بيگانگان نيز چنين است ، يعنی اولا اسلام بر تصورات واهی اقوام واديان مختلف خـط بـطـلان كشيده ودر بسياری از مواردی كه به بهانه بيگانه بودن شخص ، حكم به ممنوعيت ازدواج بـا او داده انـد، اسلام ازدواج را جايز دانسته ومسلمانان را در انتخاب همسر حتی از ميان غـيـر مـسـلـمـان آزاد گذاشته است ، البته مشروط به اين كه اولا، همسر برگزيده شده از غير مـسلمانان ، آلودگی ديگری نداشته باشد، وثانيا، اوضاع واحوال اجتماعی به ضرر مسلمانان نبوده باشد، يعنی فرد مسلمانی كه با غير مسلمان ازدواج می كند وهمچنين جامعه اسلامی ، از اين ناحيه دچار مشكلات نشوند وآسيب نبينند.

و بـه ديگر سخن ، آيين اسلام ، غير مسلمانان را مشمول حكم واحدی نمی داند، بلكه در اين زمينه قـائل بـه تـفصيل است ، يعنی ازدواج با كسانی را كه دارای آيين آسمانی اند هر چند در ادامه كار دچـار انـحـرافـات عـقـيدتی نيز شده باشندـ در اصل ، مجاز شمرده واز سوی ديگر، فقهای اسلام ازدواج با كسانی را كه دارای عقيده توحيدی نيستند، مطلقا جايز نمی دانند.

قرآن كريم می فرمايد (: الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (٣٦) ، امـروز چيزهای پاكيزه بر شما حلال شده است .

طعام اهل كتاب بر شما حلال است وطعام شما نيز بر آنها حلال است ، ونيز زنان پارسای مومنه وزنان پارسای اهل كتاب .

## اهل كتاب كيانند؟

قبل از اين كه به بررسی ادله حرمت ازدواج با برخی از بيگانگان بپردازيم ، لازم است در اين مبحث مـشـخـص كـنيم كه مقصود از اهل كتاب كه در سوره مائده اجازه ازدواج با آنان داده شده است كيانند وغير اهل كتاب چه كسانی هستند.

اصطلاح اهل كتاب در فقه اسلامی معمولا در برابر مشركان ومنكران خداوند قرار دارد، بدين معنا كـه از ديـدگاه فقه اسلامی ، پيروان اديان آسمانی نسبت به افرادی كه دارای آيين الهی نيستند، دارای حـقـوق وامتيازات مساوی نيستند واز نظر نوع برخورد نيز مسلمانان با پيروان اديان الهی ، همانند يهود ونصارا، برخوردی متفاوت از مشركان وبی دينان داشته ودارند، فی المثل ، مسلمانان بـه پـيروان اديان الهی اجازه می دهند كه در عين حفظ عقيده ومذهب خود در جمع مسلمانان با پـرداخـت مـالياتی تحت عنوان جزيه ، به صورت تحت الحمايه وهم پيمان ، زندگی آزادی داشته بـاشـنـد، ولی از ديدگاه بسياری از فقها، مشركان وبی دينان چنين حكمی ندارند ونمی توانند به صورت تحت الحمايه در جامعه اسلامی زندگی نمايند.

چنان كه از نظر فقهای اسلام ، ازدواج با زنان يهودی ومسيحی ، به عنوان يك اصل اولی جايز است ، هر چند كه اكثر فقهای شيعه ازدواج با اهل كتاب را تنها به صورت موقت جايز دانسته اند، ولی همه فـقـهای اسلام ، ازدواج با مشركان را مطلقا ممنوع دانسته وبسياری از آنان هر نوع همخوابگی را هر چند تحت عنوان بردگی باشدـ جايز ندانسته اند.

عـامـل اصـلـی ايـن بـرخورد متفاوت نسبت به اهل كتاب ومشركان ، آيات قرآن كريم است كه در بـرخـورد با مشركان ، تحت الحمايگی را ضمن پرداخت ماليات سرانه ، مطرح نساخته ، ولی درباره اهل كتاب ، جنگ را تنها موقعی كه آنان پرداخت جزيه را تعهد ننمايند، جايز دانسته است .

برهمين اساس ، در سوره توبه (آيه ٢٩) می خوانيم( قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ) ، با كسانی از اهل كتاب كه به خدا وروز قيامت ايمان نمی آورند وچيزهايی را كه خدا وپيامبرش حرام كرده است بر خود حرام نمی كنند ودين حق را نمی پذيرند جنگ كنيد، تا آن گاه كه به دست خود در عين مذلت جزيه بدهند.

در تـفـسـيـر آيه فوق ، هر چند كه مفسران مباحث گسترده ای را مطرح نموده اند واحيانا اختلاف نـظرهايی نيز در فهم آيه داشته اند، ولی آنچه را متفقا تاييد كرده اند، همين نكته است كه جنگ با اهل كتاب در صورتی كه آنان آمادگی پرداخت جزيه را داشته باشند جايز نيست .

همچنين در سوره مائده (آيه ٥) آمده است( الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) ، امروز چيزهای پاكيزه بر شما حلال شده است .

طعام اهل كتاب بر شما حلال است وطعام شما نيز بر آنها حلال است .ونيز زنان پارسای مومنه وزنان پارسای اهل كتاب ، هرگاه مهرشان را بپردازيد، به طور زناشويی نه زناكاری ودوست گيری ، بر شما حلالند.

بـراسـاس آيـه سـوره مائده ، همگی فقهای اسلام جز كسانی كه اين آيه را منسوخ به آياتی مانند( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ) (٣٧) و دانسته اند قائل به جواز ازدواج با اهل كتاب هستند وظاهرا تنها بـعضی از فقهای شيعه به قرينه جمله اذا اتيتموهن اجورهن آيه را ناظر به ازدواج موقت دانسته اند، ولی بسياری از فقهای شيعه اين دلالت را تمام ندانسته وقائل به جواز ازدواج دائم نيز هستند كه از جمله اين فقها، صاحب جواهر، فقيه بزرگ شيعه می باشد.

الـبـتـه از آن جـا كـه از نظر آيين يهود ومسيحيت ازدواج زنان يهودی ومسيحی با همه بيگانگان ممنوع است ، ونيز از نظر آيين اسلام نيز ازدواج زنان مسلمان با غيرمسلمانان مطلقا ممنوع است ، بـر ايـن آيه شريفه عملا اثری مترتب نبوده ، جز اين كه در مواردی زنانی از مسيحيان ويهوديان بر خلاف عقيده دينی خود حاضر به ازدواج با مردان مسلمان بوده باشند، در عين حال اصل بحث در كتب فقهی هميشه مطرح بوده وهست .

نـكـتـه مهمی كه در اين بخش مطرح است اين كه به هر حال مقصود قرآن از واژه اوتوا الكتهاب در سـوره تـوبـه و واژه من الذين اوتوا الكتهاب من قبلكم در سوره مائده چه كسانی هستند؟

آيا مقصود در آيـات فوق ، تنها مسيحيان ويهوديان هستند ويا اين كه اين آيات شامل افرادی غير از اين دو گروه نـيـز در صـورتـی كه ثابت شود كه آنان نيز دارای كتاب آسمانی بوده ودر اصل ، اعتقاد توحيدی داشته اند می شود؟

بـسـياری از فقها معتقدند كه مقصود از اهل كتاب ، تنها يهوديان ومسيحيان هستند ودليل آنان بر اين مطلب آيه ديگری از قرآن است كه می فرمايد : (وَهَـٰذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿[١٥٥](http://tanzil.ir/#6:155)﴾ أَن تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ﴿[١٥٦](http://tanzil.ir/#6:156)﴾ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّـهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ) (٣٨) ، ايـن كـتابی است مبارك ، آن را نازل كرده ايم ، پس ، از آن پيروی كنيد وپرهيزگار باشيد! باشد كه مـورد رحمت قرار گيريد \* تا نگوييد كه تنها بر دو طايفه ای كه پيش از ما بودند كتاب نازل شده وما از آموختن آنها غافل بوده ايم\* يا نگوييد كه اگر بر ما نيز كتاب نازل می شد، بهتر از آنان به راه هدايت می رفتيم .

چه اين كه در اين آيه ، تنها دو گروه يهوديان ومسيحيان را به عنوان كسانی كه پيش از اسلام به آنان كتاب آسمانی نازل شده معرفی می كند واين مطلب هر چند مدعای كسانی اسـت كـه در صـدد بوده اند به عذر اين كه دارای كتاب آسمانی نيستند، از زيربار مسووليت شانه خـالـی كـنـنـد، ولـی بـه هر حال اينان معتقدند كه قرآن ادعای آنان را ظاهرا تاييد نموده است ، بـنـابـرايـن ، احـكـام ويژه اهل كتاب در آيات فوق منحصر به همين دو طايفه می باشد كه يهوديان ومسيحيان هستند.

ولـی برخی از فقها و به خصوص بعضی از فقهای شيعه دلالت آيه فوق را بر چنين انحصاری ، تمام نـدانـسته وهر گروه ديگری را كه ثابت شود پيش از اسلام دارای كتاب آسمانی واعتقاد توحيدی بـوده انـد، مشمول همين احكام می دانند ودر نتيجه انعقاد پيمان ذمه ونيز ازدواج با آنان را مجاز می دانند.

بـه عـنوان نمونه ، بعضی از فقهای اهل سنت براساس روايتی كه از علی عليه‌السلام نقل شده كه بر پايه آن ، مـجـوسـيـان نـيـز در اصل دارای كتاب آسمانی بوده وپيامبری داشته اند وبعدها دچار انحرافات عـقـيدتی شده اند (٣٩) ، آنان را نيز اهل كتاب دانسته اند، ولی اكثر فقها اين روايت را از نظر سند معتبر نمی دانند، در عين حال ، براساس روايت ديگری از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه بيشتر از طريق اهل سنت نقل شـده كـه : سنوا بهم سنةاهل الكتاب ، انعقاد پيمان ذمه را با مجوس مجاز می دانند، ولی ازدواج با زنـان آنان را مباح نمی شمارند، چه اين كه اين دسته از فقها معتقدند كه حليت ازدواج ، مخصوص اهل كتاب است ، در حالی كه مجوسيان اهل كتاب نيستند ويا لااقل ثابت نشده كه آنان كتاب آسمانی داشـتـه انـد وقـهـرا ازدواج بـا آنان به حكم آيات عامی كه ازدواج با كفار را جايز نمی داند، صحيح نـخـواهـد بـود، ولی انعقاد پيمان ذمه به حكم روايت سنوا بهم سنةاهل الكتاب جايز است ، زيرا اين روايـت ، حـكم موجود در سوره توبه را در مورد اهل كتاب تعميم داده ومجوس را نيز دارای چنين صلاحيتی دانسته است .

(٤٠) اكـثـر فـقهای اهل سنت براساس همين روايت نبوی ودلايل ديگر، انعقاد پيمان ذمه را مخصوص اهـل كـتـاب ندانسته واخذ جزيه از همه مشركان را جايز دانسته اند، به استثنای مشركان عرب كه آنان را از اين حكم مستثنا كرده اند. (٤١) وليكن حقيقت اين است كه اهل كتاب منحصر به يهود ومسيحيت نيست ، بلكه شامل فرق ديگری نيز كه دارای كتاب آسمانی وآئين توحيدی بوده اند می شود، مانند : مجوسيان وپيروان زرتشت وپيروان حضرت ابراهيم وحضرت نوح . جمله علی طائفتين من قبلنها هـمـان گـونـه كه علامه طباطبائی رحمه‌اللهدر تفسير الميزان می نويسد : (٤٢) ناظر است به حصر شـريـعـت وقانونی كه امكان داشت در اختيار مسلمانان ومردم عرب قرار گيرد وناظر به انحصار كتاب آسمانی نيست ، ولذا از آن جا كه شريعت نوح وابراهيم به دليل گذشت زمان نمی توانست به صورت كتاب شريعت در اختيار مسلمانان قرار گيرد وتنها تورات ، به عنوان شريعت در جزيرةالعرب مطرح بود كه آن هم به زبان عبری بود و نه تنها مسلمانان ، بلكه يهوديان ومسيحيان عرب نيز با آن آشـنايی نداشته اند .

قرآن كريم می فرمايد : ما پس از تورات موسی قرآن را برای شما نازل كرديم ، تا برای شما كه به زبان عربی آشنا هستيد عذری نبوده باشد.

جالب اين كه آيه ١٥٤ و١٥٥ همين سوره ، يعنی دو آيه قبل از آيه فوق می فرمايد :( ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَهَـٰذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) سـپـس به موسی كتاب داديم تا بر كسی كه نيكوكار بوده است نعمت را تمام كنيم وبرای بيان هر چـيـزی ونيز برای راهنمايی ورحمت ، باشد كه به ديدار پروردگارشان ايمان بياورند \* اين كتابی است مبارك ، آن را نازل كرده ايم .

پس ، از آن پيروی كنيد وپرهيزگار باشيد! باشد كه مورد رحمت قرار گيريد.

بـنـابـراين ، كتاب تورات برای يهوديان ومسيحيان نازل شده وپس از آن ، قرآن به زبان عربی برای مسلمانان نازل گشته وقهرا در اين آيه نظری به انحصار كتاب آسمانی در تورات نيست .

نـكـتـه قـابـل توجه اين كه بسياری از فقها ومفسران براساس همين آيه شريفه از دو كتاب تورات وانجيل ياد كرده اند، در حالی كه در آيه شريفه ، تنها تورات مورد توجه است كه كتاب مشترك يهود ونـصـارا بـوده واسـاسـا هـيچ نظری به كتاب انجيل ندارد، چه اين كه مسيحيان در شريعت ، تابع مـقـررات توراتند وحضرت عيسی در آيين يهود تحولاتی به وجود آورده وبه تعبير قرآن بخشی از مـحرماتی را كه به عنوان عقوبت وكيفر بر يهود حرام شده بود، نسخ فرموده وپاره ای از دستورات مـربـوط بـه اخلاق واحكام را به اين آيين افزوده است ، و لذا در حقيقت انجيل كتاب شريعت نيست ، چـنـان كـه زبور نيز چنين است ، ولی تورات وقرآن دو كتاب شريعتند واستبعادی ندارد كه كتاب زرتـشـت نـيز كتاب شريعت باشد، يا صابئين نيز دارای كتاب باشند، ولی چنين منابعی به صورت جدی در دسترس اعراب نبوده وقهرا نمی توانستند از آنها استفاده نمايند.

مـهمتر اين كه در قرآن كريم در موارد متعددی از كتب نازل شده بر پيامبران ديگر، بلكه از شرايع الهی ديگر بحث شده است ، مثلا، آمده است كه :( شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّـهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ) (٤٣) ، برای شما آيينی مقرر كرد، از همان گونه كه به نوح توصيه كرده بود واز آنچه بر تو وحی كرده ايم وبه ابراهيم وموسی وعيسی توصيه كرده ايم كه دين را بر پای نگه داريد ودر آن فرقه فرقه مشويد.

تحمل آنچه بدان دعوت می كنيد بر مشركان دشوار است .

## ازدواج با بی دينان وپيروان اديان غير توحيدی

بـنـابـرايـن ، شرايع الهی براساس آيه فوق ، پنج شريعت است كه همه آنها به اقامه دين وعدم تفرقه فـرمـان داده انـد وپـيـروان خود را به عبادت خداوند ودوری از شرك دعوت كرده اند واين همان چيزی است كه پذيرش آن بر مشركان دشوار بوده است .

حـاصـل ايـن كه شرايع الهی همگی در اصل توحيد با يكديگر متحدند، هر چند از نظر احكام با هم تفاوتهايی دارند :( وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّـهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّـهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَـٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّـهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ) (٤٤) ، بـرای هـر گـروهـی از شـما شريعت وروشی نهاديم ، واگر خدا می خواست همه شما را يك امت می ساخت ، ولی خواست در آنچه به شما ارزانی داشته است ، بيازمايدتان ، پس در خيرات بر يكديگر پيشی گيريد.

همگی بازگشتتان به خداست تا از آن چه در آن اختلاف می كرديد، آگاهتان سازد. در ايـن زمـيـنـه روايـتـی نيز از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه دقيقا مويد همين برداشت از دو آيه فوق می باشد، متن روايت چنين است : انـ اللّه بـعـث نوحا الی قومه ان اعبدوا اللّه واتقوه واطيعون ثم دعاهم الی اللّه وحده وان يعبدوه ولا يـشركوا به شيئا ثم بعث الانبياء علی ذلك الی ان بلغوامحمدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدعاهم الی ان يعبدوا اللّه ولا يشركوا به شيئا وقال شرع لكم من الدين ما وصی به نوحاب فلما استجاب لكل نبي من استجاب له من قومه من المومنين جعل لكل نبي منهم شرعةومنهاجا والشرعةوالمنهاج سبيل وسنة (٤٥) .

بنابراين ، معنا ندارد كـه در ايـن سـوره كه موضوع سخن در باب تعدد شرايع است ، از انحصار كتاب شريعت در تورات سـخـنـی به ميان آمده باشد .

نهايتا ممكن است آيه ١٥٦ انعام در صورت ترديد در آنچه گفته شد مجمل باشد وقهرا برای انحصار كتاب به آنچه بر يهود ونصارا نازل شده ، قابل استناد نخواهد بود.

نكته مهمتر اين كه از آيه ٦٨ و٦٩ سوره مائده به دست می آيد كه يهود ونصارا وصابئين دارای حكم واحدی هستند (٤٦) وهمگی مامورند كه بر آنچه بر آنان نازل شده عمل نمايند :( قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿[٦٨](http://tanzil.ir/#5:68)﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ )بگو : ای اهل كتاب ! شما هيچ نيستيد، تا آن گاه كه تورات وانجيل وآن چه را از جانب پروردگارتان بـر شـما نازل شده است بر پای داريد.آن چه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است ، بر طغيان وكـفـر بـيشترينشان بيفزايد، پس بر اين مردم كافر غمگين مباش !. هر آينه از ميان آنان كه ايمان آورده انـد ويهود وصابئين ونصارا، هر كه به خدا وروز قيامت ايمان داشته باشد وكار شايسته كند، بيمی بر او نيست ومحزون نمی شود.

در اين آيه شريفه ، ممكن است ومها انزل اليكم من ربكم علاوه بر تورات وانجيل ، ناظر به شرايع ديگر باشد وبه هرحال در اين آيه ، صابئين نيز در صورتی كه به وظايف الهی خود عمل نمايند، اهل نجات مـعـرفـی شـده انـد واگـر آيه ٦٨ را به آيه ٤٨ همين سوره كه می فرمايد (وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّـهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّـهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَـٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّـهِ مَرْجِعُكُم) ضميمه نماييم ، دلالت آيه ياد شده بر اهل نجات بودن پيروان شرايع ديگر روشنتر خواهد شد.

و جـالـب تر اين كه آيه هفدهم سوره حج ، مجوسيان را نيز در برابر مشركان ودر رديف يهود ونصارا ذكر كرده است :( إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّـهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّـهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)

چـنـانچه در مجموع آنچه گفته شد دقت نظر شود، ترديدی باقی نمی ماند كه صابئين ومجوس هـمـانند يهود ونصارا از مشركان نبوده وقهرا اهل كتابند وآيات تحريم ازدواج نمی تواند شامل آنان شود .

اين مطلب در بررسی آيات ديگر روشنترخواهد شد (٤٧) .

افـزون بـر ايـن كه رواياتی نيز از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وامامان اهل بيت وارد شده كه ادعای فوق را تاييد می كند، بـه عـنـوان نـمونه ، شيعه واهل سنت هر دو روايت كرده اند كه مردم مكه ، يعنی مشركان از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواستند كه با آنان همانند اهل كتاب پيمان ذمه منعقد سازد وآنان را در اعتقاداتشان آزاد بگذارد.

پـيـامبر پاسخ دادند كه جز بااهل كتاب پيمان ذمه منعقد نمی كنند .

مردم مكه اعتراض كردند كه شـمـا بـامجوس هجر (٤٨) پيمان ذمه منعقد ساختيد، در حالی كه آنان اهل كتاب نيستند، بلكه پـيـرو آيـيـن مـجـوس می باشند .

پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پاسخ داد : مجوسيان نيز پيامبری داشتند كه او را كشتند وكتابی داشتند كه آن را سوزانيدند (بنابراين آنان نيز اهل كتاب هستند) (٤٩) .

بـه هـر حـال دليلی بر اين مطلب وجود ندارد كه از نظر قرآن ، تنها يهود ونصارا اهل كتابند وقهرا عـمـوميت آيه( الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ) شامل صابئين ومجوس وهر گروه ديگری نيز كه اثبات شـود دارای شريعت الهی بوده اند هر چند در حال حاضر انحرافاتی وسيع در ميان آنان به چشم بـخـورد مـی شـود واصـل نيز بر حليت ازدواج است ، مگر آن جا كه دليلی صريح آن را منع نمايد.

ظاهرا فقهايی كه حكم به جواز نداده اند، بيشتر از باب احتياط بوده ويا اين كه واژه مشركان را در قـرآن به مفهوم لغوی گرفته وقهرا شامل يهود ونصارا .نيز دانسته اند وبه حكم آيه سوره مائده ، قـدر مـتيقن از افرادی را كه از عموميت منع خارج شده اند، يهود ونصارا دانسته وبقيه را مشمول عـمـومـيـت نهی دانسته اند، وحال آن كه در مباحث آينده روشن خواهد شد كه واژه مشركان در قـرآن مـعـنـای اصـطـلاحی خاصی دارد وتنها شامل بت پرستان می شود وقهرا غير از آنان كسان ديـگـری تحت شمول عموميت نهی نبوده اند تا نياز به استثنا داشته باشند وآيه پنجم سوره مائده نيز همين واقعيت را بيان فرموده است (٥٠) .

و شايد علت اين كه فقهای شيعه با همه قرائن ياد شده ، معتقد به حرمت ازدواج با زنان مجوسی وب بوده اند يعنی اصل را بر حرمت همه زنانی كه اهل كتاب نيستند گذاشته اندـ رواياتی باشد كه در تفسيرآيه ٢٢١ سوره بقره وارد شده است كه بر اساس آنها، آيه ولاتنكحوا المشركات حتی يومن، زنان مـشـرك را تـا ايـمـان نياورده اند به زنی مگيريد در اصل به عنوان تحريم ازدواج با همه زنان غير مـسلمان نازل شده واز اين مجموع ، تنها زنان اهل كتاب استثنا شده اند وقهرا ازدواج با همه زنانی كـه اهـل كـتاب نيستند يا در اهل كتاب بودن آنان شبهه وجود دارد، حرام می باشد، جز اين كه در مـورد زنـان مـجـوسـی ، تنها هم بستری با آنان بدون ازدواج وبه شرط عدم استيلاد (طلب فرزند كـردن) جـايـز شمرده شده وقهرا اين روايات نيز استثنای ديگری است از آيات سوره بقره وسوره ممتحنه ، واما باقی زنان محكوم به حرمت خواهند بود.

روايات ياد شده به قرار ذيل است : علی عليه‌السلام فرموده : واما الايات التی نصفها منسوخ ونصفها متروك بحاله لم ينسخ وما جاء من الرخصةفی العزيمة، فقوله تـعـالی ولاتنكحوا المشركهات حتی يومن ولامةمومنةخير من مشركةولو اعجبتكم ولاتنكحوا المشركين حـتـی يـومنوا ولعبد مومن خير من مشرك ولو اعجبكم وذلك ان المسلمين كانوا ينكحون فی اهل الكتاب من اليهود والنصاری وينكحونهم حتی نزلت هذه الايه نهيا ان ينكح المسلم من المشرك او ينكحونه ثم قال اللّه تعالی فی سورةالمائدةما نسخ هذه الايةفقال : والـمـحـصـنـهـات من الذين اوتوا الكتهاب من قبلكم فاطلق اللّه مناكحتهن بعدان كان نهی وترك قوله ولاتنكحوا المشركين حتی يومنوا علی حاله لم ينسخه ، (٥١) واما آياتی كه نصف آن نسخ شده ونصف آن نسخ نشده وبه حال اول باقی است وآنچه مباح شناخته ، پس از اين كه حكم لازم داشته ، اين آيه است كه می فرمايد : از مـشـركـات زن نـگيريد تا زمانی كه ايمان آورند، وكنيز مسلمان برای شما بهتر است از زن آزاد مشرك ، هر چند مطلوب طبع شما بوده باشند، و زن مسلمان را به مرد مشرك ندهيد تا زمانی كه ايمان آورند وبدانيد كه برده مسلمان برای شما بهتر است از مرد آزاد مشرك ، هر چند به نظر شما جالب آيند.

و ايـن به دليل آن است كه مسلمانان از اهل كتاب زن می گرفتند وبه آنها زن می دادند تا آن گاه كه اين آيه نازل شد ومسلمانان را منع كرد كه با زن مشرك ازدواج كنند ويا به مرد مشرك از زنان مسلمان زن بدهند، وسپس در سوره مائده خداوند متعال چيزی فرمود كه ناسخ اين آيه است ، چه اين كه فرموده است : از زنان اهل كتاب برای شما حلال است كه همسر برگزينيد.

پـس خـداونـد ازدواج بـا آنان را در آيه مائده آزاد گذاشت ، پس از اين كه در سوره بقره از آن منع فـرمـوده بـود، ولـی بـخش دوم آيه بقره را كه می فرمايد : با مردان مشرك زنان مسلمان را همسر نكنيد، همچنان به حال خود باقی است وخداوند آن را نسخ نفرموده است .

علامه مجلسی خود در اين باره می نويسد : والمحصنهات من الذين اوتوا الكتهاب من قبلكم فقد احل اللّه نكاح اهل الكتاب بعد تحريمه فی قوله تعالی فی سورةالبقرةولاتنكحوا المشركهات حتی يومن وانما يحل نكاح اهل الكتاب الذين يودون الجزيةعلی ما يجب فاما اذا كانوا فی دار الشرك ولم يودوا الجزيةلم تحل مناكحتهم .

(٥٢) هـمـان گـونـه كـه ملاحظه می شود، اين روايات حاكی از اين است كه آنچه در مدينه مورد ابتلای مسلمانان بوده ، ازدواج با اهل كتاب بوده وازدواج با مشركان كمتر می توانست مورد توجه باشد .

يكی از عـوامـل گـرايـش مسلمانان به ازدواج با زنان اهل كتاب ، بالا بودن مهريه ها ومخارج مربوط به مراسم ازدواج با زنان مسلمان بود، ولذا مسلمانان وبه خصوص مهاجران ، تمايلات جنسی خويش را از اين طريق ارضا می نموده اند.

به هر حال روايات فوق گويای اين مطلب است كه ازدواج با زنان غيرمسلمان ، به صورت كلی در اين آيات مورد تحريم قرار گرفته وقهرا جز با دليل نمی توان از شموليت اين عنوان كلی كه شامل هـمه كفار می شود فردی را خارج ساخت .

آنچه به طور قطع از دايره اين عموم خارج است ، زنان مـسـيـحی ويهودی هستند (آنهم با اختلاف نظری كه در اين زمينه در ميان فقهای شيعه مطرح اسـت) ، ولـذا ازدواج بـا زنـان مجوسی وصابئی وهمه مشركان ، به حكم اين آيه ، تحريم شده است .

الـبـته روايات فوق از نظر سند تمام نيست ، ولذا نمی تواند مورد استدلال قرار گيرد وشان نزول ايـن آيات نيز به نقل مفسران در مورد زنان مشرك مكه بوده است ، واز طرفی همان گونه كه قبلا اشـاره كـرديـم ، زنـان يـهـودی ومـسيحی بر طبق شريعت خود، ازدواج با افراد مسلمان را حرام می دانستند وقهرا حاضر به ازدواج با مسلمانان نبودند، ولذا ازدواج جز با كنيزان آنها مطرح نبوده اسـت واز طـرفـی حـكـم تحريم ازدواج با مشركان براساس آنچه قبلا گفته شد از سال ششم هجرت مطرح گرديده ودر اين مدت ، مسلمانان تقريبا مشكلات اقتصادی را تاحدود زيادی پشت سر گذاشته بودند ومهمتر اين كه زنان مسيحی در مدينه حضور نداشتند وازدواج با زنان يهودی نيز به سبب درگيری يهود با مسلمانان مطرح نبود وفرض بر اين است كه در آيات تحريم ، كنيزان اهـل كـتـاب مـوضـوع تحريم نيستند، بلكه آن چه مورد توجه آيه است ، زنان آزاد است ، چرا كه در صـورت اضـطـرار وعـدم امـكـان ازدواج با زنان آزاد مسلمان ، قرآن دستور می دهد كه از كنيزان مسلمان بهره بگيرند، نه از زنان آزاد مشرك .

بنابراين براساس اين دسته از روايات غير معتبر وقرائن غير قطعی ، نمی توان حكم به حرمت ازدواج بـا همه زنان غير مسلمان داد تا در نتيجه ، اصالةالحرمه كه بيشتر مورد توجه قرار گرفته است تثبيت گردد.

حاصل اين كه آنچه از آيات شريفه می توان استنتاج كرد، حرمت ازدواج به مفهوم عقد است ، آن هم در مـورد زنـان مشرك ، ولی در مورد زنان ديگر دليلی بر حرمت وجود نداشته تا نيازمند به اثبات اهل كتاب بودن آنها باشيم .

نـكـتـه ديـگـری كه در اين جا قابل توجه است ، اين است كه براساس شواهد تاريخی ، حكم تحريم ازدواج بـا كـفار در سال ششم هجری تشريع شده واگر اهل كتاب نيز مشمول آيات تحريم بودند، ممكن نبود كه در سال نهم يا دهم براساس آيات سوره مائده ، ازدواج با زنان اهل كتاب حلال شده بـاشد، وبه ديگر سخن ، آيه( الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ) (٥٣) با آيه( أُولَـٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ) (٥٤) در سوره بـقـره از نـظـر بلاغت سازگار نبود، بنابراين آنچه در سوره بقره مورد تحريم قرار گرفته ، غير از كسانی است كه به عنوان طيبات يا در رديف طيبات در سوره مائده ذكر شده است .

از جـمله شواهد تاريخی در مورد جواز ازدواج با زنان مجوسی ، مطلبی است كه ابوحنيفه دينوری آورده ، كـه در دوران خلافت علی عليه‌السلام خليد بن كاس فرماندار خراسان گرديد وهنگامی كه نزديك خراسان رسيد، به او خبر دادند كه مردم نيشابور از اطاعت برگشته اند ويكی از دختران خسرو را كـه از كابل آمده ، مردم متوجه او شده اند وخليد با آنان جنگ كرد وبه دختر خسرو امان داد واو را نزدعلی عليه‌السلام فرستاد.

عـلـی عليه‌السلام بـه او گفت : آيا دوست داری تو را به همسری اين پسرم ، يعنی حسن در آورم ؟

گفت : با كـسـی كه زير دست ديگری است ازدواج نمی كنم ، ولی اگر دوست داشته باشی با خودت ازدواج مـی كـنم .

علی عليه‌السلام فرمود : من پيرم واين پسرم چنين خوبيهايی دارد .

گفت : تمام خوبيهايش را به خودت بخشيدم .

يكی از بزرگان دهقانان عراق به نام نرسی گفت : من از خاندان پادشاهی هستم واز خـويشاوندان او هستم ، او را به ازدواج من در آور .

امام به آن دختر فرمود : هر جا خواهی برو وبا هركس خواهی ازدواج كن كه بر تو چيزی نيست (٥٥) .

ايـن گـونـه مـطـالب نيز شاهدی بر جواز ازدواج با زنان مجوسی بوده ومسلمانان به خصوص از هـمـخوابگی با زنان مجوسی منعی نداشته اند، ولذا علی عليه‌السلام به دختر ياد شده ، كه بی شك مجوسی بـوده وهـنـوز مـسـلـمان نبوده است ، پيشنهاد ازدواج با امام حسن عليه‌السلام را می دهد و مسلمانان نيز كمترين احساس منعی نكرده اند، ومويد ديگر، برخورد علی عليه‌السلام با اسيران زن ايرانی در دوران خليفه دوم بود كه درباره آنان فرمود : اينان بايستی مورد تكريم قرار گيرند وبا هركسی كه خود خواهند ازدواج كنند، وبدين ترتيب ، شهربانو به ازدواج امام حسين عليه‌السلام درآمد وترديدی نيست كه ايرانيان در زمان پيشنهاد علی عليه‌السلام هنوز مسلمان نبوده اند.

## ازدواج با بی دينان وپيروان اديان غير توحيدی

هـمـان گـونـه كـه قـبـلا گـفـته شد، معيار حرمت ازدواج با بيگانگان در اسلام ، مسائل نژادی وافـتـخـارات مـلی وگروهی نيست ، بلكه تنها علت اين ممنوعيت ، جلوگيری از نفوذ انحرافات عـقيدتی در مسلمانان است كه اين تحريم نيز در مورد پيروان اديانی كه در اصل توحيدی بوده اند، هـر چـنـد كه در حال حاضر موحد نيز نباشند استثنا شده وازدواج با اهل كتاب مجاز شمرده شده است ، ولی در مورد افرادی كه جزء پيروان اديان توحيدی نيستند، آيات وروايات متعددی ازدواج با آنان را منع كرده است .

دليل فقها در حكم به حرمت ازدواج با بيگانگان ، در درجه اول قرآن كريم است كه در آيات متعددی ازدواج با گروهی از بيگانگان را منع فرموده است ودر مواردی ظاهر آيات ، حاكی از منع ازدواج با هـر فرد غير مسلمان است ، چه اين كه از ازدواج با كفار نهی شده وواژه كافر حتی اهل كتاب را نيز شـامـل می شود، بر خلاف واژه مشرك كه در شمول آن نسبت به اهل كتاب در ميان فقها اختلاف نظر وجود دارد، ولذا يك بار ديگر مجموع آيات ناظر به اين مساله را مورد توجه قرار می دهيم .

مجموع آياتی كه در قرآن كريم در اين زمينه وجود دارد، آيات ذيل است :

١ .( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَـٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّـهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) (٥٦) زنان مشرك را تا ايمان نياورده اند به زنی مگيريد و كنيز مومن بهتر از آزاد زن مشرك است ، هرچند شما را از او خوش آيد وبه مردان مشرك تا ايمان نياورده اند، زن مومن مدهيد و برده مومن بهتر از مـشـرك اسـت ، هر چند شما را از او خوش آيد .

اينان به سوی آتش دعوت می كنند وخدا به جانب بهشت وآمرزش .

وآيات خود را آشكار بيان می كند، باشد كه بينديشند.

٢ .( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّـهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُم مَّا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنفَقُوا ذَٰلِكُمْ حُكْمُ اللَّـهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّـهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (٥٧) ، ای كـسـانـی كـه ايـمـان آورده ايـد! چـون زنـان مـومـنـی كه مهاجرت كرده اند به نزدتان آيند، بـيـازمـايـيـدشان .

خدا به ايمانشان داناتر است .

پس اگر دانستيد كه ايمان آورده اند، نزد كافران بازشان مگردانيد، زيرا اينان بر مردان كافر حلال نيستند ومردان كافر نيز بر آنهاحلال نيستند .

وهر چـه آن كـافران برای اين گونه زنان هزينه كرده اند بپردازيد .

واگر آنها را نكاح كنيد ومهرشان را بـدهـيد، مرتكب گناهی نشده ايد وزنان كافر خود را نگه مداريد وهر چه هزينه كرده ايد از مردان كـافـر بـخواهيد وآنها نيز هر چه هزينه كرده اند از شما بخواهند .

اين حكم خداست .

خدا ميان شما حكم می كند و او دانا وحكيم است .

٣ .( الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ) (٥٨) مـرد زنـاكـار جـز زن زنـاكـار يـا مـشـرك را نـمی گيرد، و زن زناكار را جز مرد زناكار يا مشرك نمی گيرد، واين بر مومنان حرام شده است .

(لْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَـٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ) (٥٩) زنـان ناپاك برای مردان ناپاك ومردان ناپاك برای زنان ناپاك وزنان پاك برای مردان پاك ومردان پاك برای زنان پاك .

آنها از آنچه درباره شان می گويند منزهند ..آمرزش ورزق نيكو برای آنهاست .

٤ .( الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّـهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّـهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّـهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا ﴿[٣٤](http://tanzil.ir/#4:34)﴾ وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّـهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّـهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴿[٣٥](http://tanzil.ir/#4:35)﴾ وَاعْبُدُوا اللَّـهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّـهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا )، (٦٠) و نـيـز زنـان شوهردار بر شما حرام شده اند، مگر آنها كه به تصرف شما درآمده باشند .

از كتاب خدا پـيـروی كنيد، جز اينها زنان ديگر هر گاه در طلب آنان از مال خويش مهری بپردازيد و آنها را به نكاح درآوريد، نه به زنا، بر شما حلال شده اند . و زنانی را كه از آنها تمتع می گيريد، واجب است كه مـهرشان را بدهيد، و پس از مهر معين ، در قبول هر چه هر دو بدان رضا بدهيد گناهی نيست .

هر آيـنـه خـدا دانـا وحكيم است هر كس را كه توانگری نباشد تا آزاد زنان مومن را به نكاح خود در آورد، از كنيزان مومنی كه مالك آنها هستيد به زنی گيرد، وخدا به ايمان شما آگاهتر است .

همه از جـنس يكديگريد، پس بندگان را به اذن صاحبانشان نكاح كنيد ومهرشان را به نحو شايسته ای بـدهـيد .

وبايد كه پاكدامن باشند، نه زناكار ونه ازآنها كه به پنهان دوست می گيرند .

وچون شوهر كـردند، هرگاه مرتكب فحشا شوند، شكنجه آنان نصف شكنجه آزاد زنان است ، واين برای كسانی اسـت از شـمـا كـه بيم دارند كه به رنج افتند .

با اين همه ، اگر صبر كنيد برايتان بهتر است وخدا آمرزنده و مهربان است خدا می خواهد برای شما همه چيز را آشكار كند وبه سنتهای پيشينيانتان راه بنمايد وتوبه شما را بپذيرد، كه خدا دانا وحكيم است .

٥ .( الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (٦١) امـروز چيزهای پاكيزه بر شما حلال شده است .

طعام اهل كتاب بر شما حلال است وطعام شما نيز بـر آنها حلال است .

ونيز زنان پارسای مومن وزنان پارسای اهل كتاب ، هرگاه مهرشان را بپردازيد، بـه طـور زنـاشـويـی نه زناكاری ودوست گيری ، بر شما حلالند .

وهركس كه به اسلام كافر شود، عملش ناچيز شود ودر آخرت از زيانكاران خواهد بود.

## شان نزول آيات

علامه طباطبائی رحمه‌اللهمی نويسد : اولين سوره ای كه بعد از هجرت در مدينه نازل شده ، سوره بقره اسـت وسـوره مـمـتـحنه قبل از فتح مكه (سال هفتم هجرت) در مدينه نازل شده وسوره مائده آخـرين سوره ای است كه بر پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شده ، ولذا احكام اين سوره در صورت تعارض ، ناسخ احكام ديـگـر اسـت واحـكام اين سوره منسوخ نيست ، چه اين كه آيه پيشين نمی تواند ناسخ آيه پسين (از لحاظ زمان) باشد (٦٢) .

مـرحـوم طـبرسی می نويسد : آيه ٢٢٠ از سوره بقره در مورد شخصی به نام مرثد بن ابی مرثد نازل شـده كـه از جـانـب پـيـامـبـر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مـاموريت داشت گروهی ازمسلمانان را كه در مكه بودند بربايد، وهـنـگـامـی كـه مـرثـد وارد مـكـه شد، زنی به نام عناق كه سابقه دوستی با وی داشت او را به هـمـخـوابـگـی بـا خود دعوت كرد و او امتناع كرد وگفت : بايستی از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجازه بگيرم ، وبه اين مـنـاسـبت ، آيه ٢٢١ بقره ازدواج با مشركان را حرام اعلام فرموده است ، از نويسندگان اهل سنت ، سيوطی نيز در تفسير در المنثور همين وجه را از ابن عباس نقل كرده است (٦٣) .

سـيـوطی می افزايد كه واقدی از سدی ، از انس بن مالك واو از ابن عباس نقل كرده كه آيه ٢٢١ به مناسبت ازدواج عبداللّه بن رواحه با كنيز سياه پوست مسلمانی نازل شده ، چه اين كه روزی عبداللّه بـه جـهـت كاری كنيزش را آزاد كرد واو به پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شكايت برد وپيامبر به عبداللّه اعتراض كرد واز ايـن رو عبداللّه برای جبران كار خود در صدد ازدواج با كنيزش بر آمد، در حالی كه از نظر عمومی ، ايـن كار قبيح به نظر می آمد، يعنی مردم عرب ازدواج با كنيز را نمی پسنديدند، ولذا آيه قرآن نازل شـد كـه ولامـةمـومـنـةخـيـر من مشركة، بنابراين ، هدف اصلی آيه٢٢١ ، رفع موانع ازدواج با كنيزان است (٦٤) .

بعضی نيز نزول آيه را به مناسبت ازدواج حذيفه دانسته اند كه كنيزی داشت واو را آزاد كرد وبا وی ازدواج نمود .

علامه طباطبايی می فرمايد : مانعی ندارد كه آيه پس از همه اين امور وناظر به همگی نازل شده باشد.

واما آيه سوره ممتحنه به مناسبت مهاجرت بعضی از زنان اهل مكه به مدينه ، پس از صلح حديبيه ، نـازل شده است ، زيرا پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در صلح حديبيه با مشركان مكه عهد نموده بود كه هر فردی از مردم مـكـه كـه مـسـلـمـان شـود وبـه مـسلمانان بپيوندد، براساس پيمان صلح ، بايستی به مردم مكه بـازگـردانـده شود، ولی مردم مكه الزامی به بازگرداندن فردی كه از جمع مسلمانان گريخته باشد ندارند (٦٥) .

اتـفـاقـا زنـی از مـردم مـكـه مـسـلـمـان شد وبه مسلمانان پيوست وهنگامی كه شوهرزن برای بـازگـردانيدن او مراجعه كرد، پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : پيمان حديبيه مخصوص مردان فراری از مكه است وشـامـل زنان نمی شود وبه اين مناسبت آيه نازل شد كه زنانی كه از مردم مكه به مدينه مهاجرت مـی كـنـنـد، بـايستی از طرف مسلمانان آزموده شوند ودر صورتی كه واقعا به اسلام ايمان داسته بـاشـنـد، نـبايستی به مكه عودت داده شوند، چرا كه نه زنان مومن بر مشركان حلالند ونه مردان مـشرك بر زنان مومن حلالند، بنابراين تنها مسلمانان براساس پيمان صلح ويا حكم ويژه موظفند مـهـريـه ومـخـارجی را كه شوهر آن زن در مراسم ازدواج با اين زن مصرف نموده به او بپردازند وسپس ازدواج با آن زن مهاجر برای مسلمانان بلامانع خواهد بود، واز اين جهت در مواردی مشابه ، مسلمانان ومردم مكه می بايست تنها مهريه زنان فراری از يكديگر را بپردازند .

چه اين كه مسلمانان نـيـز در صورتی كه زنانشان به كفر می گراييدند، بايستی به حكم آيه ولاتمسكوا بعصم الكوافر، از ادامه زناشويی با آنان اجتناب می كردند، چنان كه آيه يازدهم از همين سوره نيز تاكيدی بر مطلب فوق است .

علامه طباطبائی می نويسد : آيه سوم از سوره نور براساس روايات رسيده از ائمه اهل بيت ، ناظر به حـرمت ازدواج با زنان متهم به زنا پس از اشتهار واقامه حد قبل از توبه می باشد وبعضی اين آيه را كه مفهوما می رساند مرد زناكار با زن زانی ومشرك می تواند ازدواج كند و زن زانی می تواند با مرد مـشـرك وزنـاكـار ازدواج كـند را منسوخ به آيه ٢٢١ بقره دانسته اند، چه اين كه به اعتقاد بعضی ، ازدواج بـا بـيگانگان تا سال ششم هجرت بلامانع بوده وآيه سوره نور، مبين همين مطلب است وبا نزول آيه ٢٢١ سوره بقره ، ا زدواج با مشركان مطلقا ممنوع اعلام شده است .

سـيـوطی در تـفـسـيـر درالـمـنثور از احمد حنبل ونسائی وحاكم نيشابوری وابن جرير وبيهقی وابـوداوود از عـبـداللّه بـن عمر روايت كرده اند كه زنی به نام ام فهرول معروف به زنا بود ويكی از مسلمانان در صدد همخوابگی با او بر آمد وبه اين مناسبت آيه سوم از سوره نور نازل شد.

و بعضی نيز آورده اند كه پس از هجرت مسلمانان به مدينه ، به علت بالا بودن مهر وگرانی قيمتها به زحمت افتادند، ولذا در صدد بر آمدند از زنان معروف برای اطفای غريزه جنسی استفاده كنند ولـذا آيـه فـوق نـازل شـده اسـت ، وامـا آيـه ٢٦ سـوره نور را نيز مرحوم طبرسی در مجمع البيان مـی فـرمـايـد : بـراسـاس روايتی از امام باقر عليه‌السلام اين آيه همانند آيه سوم ، منع از ازدواج مسلمانان با زنـاكـاران مـی نمايد وبه همين مناسبت نازل شده كه گروهی از اصحاب در صدد ارتباط با زنان آلوده بوده اند وقرآن آنان را از اين كار برحذر داشته است (٦٦) .

و امـا در مـورد آيـات سـوره نـسـاء، بـدون شبهه آيه ٢٤ ناظر به حكم ازدواج موقت است وعلامه طـبـاطـبـائی مـی فـرمايد : اين آيه در نيمه اول سالهای بعد از هجرت پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه ، نازل شده وبـسياری از اهل سنت معتقدند كه اين آيه ، ناظر به ازدواج موقت است وبسياری معتقدند كه اين آيه ، ناظر به غزوه اوطاس است كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براساس آيه شريفه به مسلمانان اجازه داد كه از زنان اسير پس از سپری شدن يك طهرـ استمتاع جويند ونيز اجازه ازدواج موقت به آنان داده شده است .

بـنـابـراين بسياری از اهل سنت ، اين آيه را مربوط به جنگ اوطاس دانسته اند كه پس از فتح مكه وبعد از جنگ حنين رخ داده است وبراساس اين آيه ، ازدواج با زنان اسير، هر چند شوهر دار بوده اند پس از استبرا جايز شمرده شده است ، چنان كه سيوطی در درالمنثور، از احمد ومسلم وترمذی ونسائی وبيهقی از ابوسعيد خدری روايت نموده است ، وبه همين مناسبت ، روايتی از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمود : لاتوطا حامل حتی تضع حمله ولاغير حامل حتی تحيض . چنان كه احمد در مسند وتـرمـذی در صـحـيـح وحاكم در مستدرك ، آن را روايت كرده اند (٦٧) وبعضی نيز نزول آيه را مربوط به شهر مكه ، پس از عمره قضای پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دانسته اند (٦٨) .

# فصل دوم (بررسی فقهی و تاريخی) - تاريخ تحريم ازدواج با بيگانگان در اسلام

دربـاره تاريخ تحريم ازدواج با بيگانگان ، تاريخ دقيقی را نمی توان ذكر كرد، ولی آنچه مسلم است ، تحريم ازدواج با بيگانگان مربوط به دوران بعد از هجرت است ، چه اين كه حكم تحريم در سوره های مـكـی ذكـر نـشده وتنها در سوره های مدنی ذكری از آن رفته است ، واما در سوره های مكی ، تنها سخن از حرمت زنا به ميان آمده است ، چنان كه در سوره مومنون می خوانيم : (وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿[٤](http://tanzil.ir/#23:4)﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿[٥](http://tanzil.ir/#23:5)﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿[٦](http://tanzil.ir/#23:6)﴾ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ.) (٦٩) هـمـان گـونـه كه ملاحظه می شود، در اين آيات رابطه جنسی با همسران وكنيزان ، مجاز واطفای غـريـزه جـنسی از هر طريق ديگر ممنوع دانسته شده است ، واما اين كه همسران وكنيزان شخص ، بـايـسـتی دارای اعتقاد اسلامی باشند، مطرح نبوده وعملا نيز مسلمانان با غير مسلمانان ازدواج می كرده اند، چنانكه شخص رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دختران خودش (٧٠) را به ازدواج افراد مشرك در آورده بـود : هـمـسـر زينب ، دختر پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شخصی به نام ابی العاص بوده ، وهمسر ام كلثوم ورقيه ، دو پسر ابولهب بوده اند.

يكی از عوامل مشخص نبودن تاريخ تحريم ازدواج با بيگانگان در اسلام ، اين است كه عملا مسلمانان كـمـتـر در معرض ازدواج با بيگانگان بوده اند، چه اين كه يهوديان ومسيحيان خود براساس شريعت خـويـش از ازدواج بـا مـسـلمانان اجتناب داشته اند، بنابراين بر فرض كه مسلمانان از نظر شرعی مـانـعـی در ازدواج بـا اهـل كـتـاب نداشتند، عملا چنين ازدواجی رخ نمی داد، واما در ازدواج با مـشركان ، به حكم اين كه با آنان درگير جنگ بوده اند، به صورت طبيعی زمينه ای برای ازدواج با آنها مطرح نبوده است .

اسـتـاد، عـلامـه طـبـاطـبـائی رحمه‌اللهدر تفسير الميزان می نويسد : بعضی را عقيده بر اين است كه مـسـلـمـانـان تا سال ششم هجرت ، در ازدواج با همه بيگانگان مجاز بوده اند وآيه سوره نور را كه می فرمايد :( الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا)

## نگاهی گذرا به آرای فقهای اسلام در زمينه ازدواج با بيگانگان

زان او مشرك وحرم ذلك علی المومنين، قرينه بر همين امر گرفته اند، چه اين كه در اين آيه ، تنها از ازدواج مـسلمانان با مردان وزنان زناكار منع شده ، ولی زناكاران از ازدواج با زناكاری مثل خود ويا با زنان ومردان مشرك منع نشده اند.

بـنابراين ، اين آيه می تواند قرينه خوبی بر عدم حرمت ازدواج با بيگانگان تا زمان نزول اين آيه بوده باشد، وآيات سوره نور به صورت كلی ظاهرا در نيمه دوم هجرت پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه ، نازل شده است ، زيـرا در ايـن سـوره ، داسـتـان افك ومسائلی ديگر، مانند حجاب وغيره آمده كه همگی مربوط به سالهای نيمه دوم هجرت پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه می باشد.

آيات سوره ممتحنه نيز مربوط به دوران بعد از سال ششم می باشد، چه اين كه در مورد زنان مهاجر از مـكـه نـازل شده كه براساس قرارداد صلح حديبيه ، مسلمانان موظف بوده اند آنان را به مكه باز گـردانـنـد، ومـعلوم است كه صلح حديبيه در سال ششم رخ داده است .

تنها ابهامی كه در آيات تحريم ازدواج وجود دارد، مربوط به آيات سوره بقره وسوره نساء می باشد.

استاد، علامه طباطبائی رحمه‌الله در تفسير الميزان می نويسد : سوره بقره اولين سوره ای است كه پس از هجرت ، در مدينه نازل شده است ، بنابراين ، سوره نساء از نـظـر زمـان مـتـاخر از سوره بقره است وبر اين مطلب ، قراينی در قرآن وجود دارد،( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّـهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّـهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا) (٧١) راجع به ازدواج موقت است وترديدی نيست كه اين حكم ضرورتی بوده كه در جـنگها برای جنگجويان مسلمان ، بر اثر دوری از خانواده مطرح بوده وبر اساس نقل بسياری از مورخان ، پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همين مناسبت به جنگجويان مسلمان اجازه ازدواج موقت را داده است .

عـلاوه بـر اين ، در اين سوره از تعدد زوجات وسرپرستی يتيمان سخن به ميان آمده ، كه مطرح شـدن آنها به احتمال قوی پس از جنگهای متعددی بوده كه وجود يتيمان و بيوه زنان را در جامعه اسلامی اقتضا داشته است ، چنان كه آيات ارث نيز از همين قبيل احكام می باشد.

بـه هـرحـال از مـجـموع قراين استفاده می شود كه پس از سوره بقره ، سوره آل عمران كه آيات بسياری در آن ناظر به جنگ احد است نازل گرديده وپس از آن ، سوره نساء نازل شده است .

ولـيكن نكته مهمی كه در بررسی تاريخ نزول آيات وحوادث ياد شده در قرآن بايستی مدنظر قرار گـيـرد، ايـن است كه آيات قرآن تدريجا وبه مناسبتهای مختلفی نازل شده است ، بنابراين مانعی نـدارد كـه پـاره ای از آيات در سوره ای قرار گرفته باشد كه آن سوره از نظر زمان نزول ، مقدم بر بـسياری از سور ديگر است ، در عين حال آيه ای در آن وجود داشته باشد كه نزول آن متاخر از سور ديگر باشد، تا آن جا كه بعضی از آيات مكی در سوره های مدنی قرار گرفته وبالعكس .

از ايـن رو، مـا بـايـد بـرای تـعيين تاريخ تحريم ازدواج با بيگانگان ، آيات مربوطه وتاريخ نزول آنها وقـرايـنـی را كه در اين زمينه وجود دارد، مدنظر قرار دهيم .

به هرحال ، آنچه در مجموع آيات ناظر برتحريم ازدواج ، از نظر زمانی در بوته ابهام قرار دارد، آيات سوره بقره است كه به اعتقاد بعضی از مـفـسـران ، به مناسبت سفر مرثد بن ابی مرثد به مكه ، برای نجات مسلمانان وپيشنهاد هم خوابگی زنی از مردم مكه ، به نام عناق با او نازل شده ، وبه اعتقاد بعضی ديگر به مناسبت ازدواج عبداللّه بن رواحـه با كنيز سياه پوستش ويا به مناسبت ازدواج حذيفه با كنيزش كه او را آزاد ساخت وسپس به همسری خود برگزيد نازل گرديده است .

احتمال اول بعيد به نظر می رسد كه مناسبت نزول آيه باشد، واحتمال دوم وسوم قوی تر است ، چه ايـن كـه در آيـه شـريـفـه ، ازدواج مـسـلمان با مشرك وكنيز مسلمان وبرده مسلمان مطرح شده وپـيـشـنـهـاد عناق به مرثد بن ابی مرثد، ازدواج نبوده ، بلكه صرفا تقاضای همخوابگی بوده است ، بـنـابـراين ، آيه ٢٢١ بقره احتمالا مربوط به سالهای پنجم وششم هجرت است كه مهاجران از نظر مالی از بن بست شديد آغاز هجرت بيرون آمده ودارای كنيزانی بوده اند، وهمان گونه كه می دانيم ، بـن بـست اقتصادی مهاجران تا بعد از جنگ با يهوديان بنی قريظه كه بعد از جنگ احزاب رخ داد وپيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غنايم حاصل ازآن را بين مهاجران تقسيم كرد، ادامه داشته است .

حاصل اين كه از مجموع قراين ياد شده ، سخنی را كه علامه طباطبائی رحمه‌الله از بعضی مفسران نقل كـرده كـه تـا سـال ششم هجرت ، مسلمانان در ازدواج با بيگانگان منعی نداشته اند، قوی به نظر می رسد.

نتيجه مهمی كه از بررسی فوق حاصل می شود، اين است كه استدلال بعضی از فقهای (٧٢) اهل سـنـت به عمل اصحاب در كامجويی از كنيزان اهل كتاب وحتی مشركه برای اثبات حليت ازدواج ويـا هـمـخـوابـگـی بـا آنـان ، نـسـبـت به زمان حال صحيح به نظر نمی رسد، چه اين كه اين نوع بـهـره گـرفتن ها ممكن است پيش از نزول آيات تحريم بوده باشد وقهرا دليلی بر حليت آن برای ديـگـر مـسـلـمـانان وحتی برای خود آنان پس از نزول آيات تحريم بر فرض اين كه دلالت آنها بر حرمت تمام باشد نخواهد بود.

## نگاهی گذرا به آرای فقهای اسلام در زمينه ازدواج با بيگانگان

مـحـمد بن ادريس شافعی ، رئيس مذهب فرقه شافعيه از اهل سنت ، در كتاب الام (ج٤ ، ص ٢٦٤) می گويد : زنان اهل كتاب (اعم از حربی ومعاهد) بر مسلمانان حلالند هر چند ما ترجيح می دهيم كـه مرد مسلمان با زنان غير معاهد از اهل كتاب ازدواج نكند، چه اين كه ممكن است فرزندان او به رقيت گرفتار آيند، همچنان كه ازدواج با زن مسلمانی كه در ميان اهل حرب حضور دارد، مكروه اسـت ، زيـرا مـمـكـن اسـت فـرزندان شخص ، اسير كفار شوند وبه بردگی گرفته شوند واز نظر عقيدتی نيز در معرض خطر قرار گيرند .

با اين حال ، ازدواج با آنان حرام نيست .

و در صـفـحـه ٢٦٩ مـی نويسد : ازدواج با كنيزان از اهل كتاب جايز نيست ، چرا كه در سوره مائده ، مـقـصود از محصنات ، زنان آزاده هستند وازدواج با بردگان مسلمان ، مشروط به دو شرط است : يـكـی عدم قدرت بر ازدواج ، وديگری نياز شديد به ازدواج ، واين خود حاكی از عدم جواز ازدواج با كنيزان غير مسلمان می باشد.

و در پس از اين كه ازدواج با مجوسيان وبت پرستان را ممنوع می داند، سامره وصابئين را مجاز می شمارد، زيرا به اعتقاد شافعی ، سامره قومی از يهود وصابئين قومی از مسيحيت هستند.

همچنين شافعی در كتاب الام (ج٥ ، ص ٦) اختلاف نظر فقها را در مورد آيه دهم سوره ممتحنه را ذكـر مـی كـنـد، كـه بعضی جمله ولاتمسكوا بعصم الكوافر را ناظر به زنان مشرك مكه دانسته اند وبـعـضـی آن را بـه معنای عام گرفته وازدواج با همه زنان غير مسلمان را به حكم اين آيه شريفه ممنوع دانسته اند، سپس می نويسد : از آيـه ٢٥ سـوره نساء كه می فرمايد : هركس از مسلمانان كه قدرت ازدواج با زنان آزاد مسلمان را نـدارد، مـی تواند با كنيزان مسلمان ازدواج كند، نتيجه می گيريم كه ازدواج با كنيزان اهل كتاب جايز نيست ، چه اين كه مفهوم جمله( مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّـهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُم بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ) (٧٣) همين است ، زيـرا هـرگاه صفتی در موضوع قيد شود، به معنای آن است كه افراد فاقد اين صفت دارای چنين حكمی نيستند، ودر صفحه هفتم می نويسد : ازدواج بـا زنان اهل كتاب برای هر مسلمانی جايز است ، زيرا آيه سوره مائده به صورت مطلق ، آن را حلال دانسته است ، هرچند ترجيح با عدم ازدواج است .

چنان كه در روايتی از جابر بن عبداللّه نقل شده كه گفته است : در دوران فـتـح ، در كـوفه با زنان اهل كتاب ازدواج كرديم ، به دليل اين كه زنان مسلمان در آن جا كمتر وجود داشتند، ولی پس از بازگشت به مدينه ، آنها را طلاق داديم .

جـابـر هـمـچنين گويد : مرد مسلمان از زن كتابی ارث نمی برد وبالعكس ، وزنان اهل كتاب بر ما حلالند وزنان ما بر آنها حرام هستند.

فـقيه معروف حنفی ، شمس الدين سرخسی ، در كتاب المبسوط (ج٥ ، ص ٢٢) در آغاز كتاب نكاح ، ضـمن اين كه كفو بودن را شرط صحت نكاح دانسته واز نظر ابوحنيفه ازدواج مرد غير عرب با زن عـرب را صـحـيـح نـمـی داند، ازدواج برده مسلمان با زن آزاد را نيز براساس همين شرط، باطل می داند، ولی ازدواج مرد مسلمان با زنان اهل كتاب را به حكم آيه پنجم از سوره مائده جايز دانسته ودر مـورد زنان مجوسی ، اين ازدواج را صحيح نمی داند، چه اين كه به اعتقاد سرخسی ، مجوسيان از اهل كتاب نيستند.

آن گـاه سـرخـسـی در پـاسخ روايتی كه ابن اسحاق در تفسير خود از علی عليه‌السلام نقل كرده ، مبنی بر ايـن كـه مـجوسيان نيز اهل كتاب می باشند، می نويسد : اين روايت ، مخالف نص قرآن كريم است كه مـی فـرمـايـد :( أَن تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ )(٧٤)

چه اين كه اين آيه شريفه مـی گـويـد : تـنـهـا دو طايفه پيش از مسلمانان دارای كتاب بوده اند، ولذا اگر مجوسيان را نيز اهل كتاب بدانيم ، لازمه اش اين است كه سه طايفه اهل كتاب بوده باشند، واين مخالف قرآن است .

هـمـچـنـين سرخسی ازدواج با صابئين را طبق نظر ابوحنيفه جايز می داند، ولی براساس رای محمد شيبانی وقاضی ابويوسف ، ازدواج با صابئين را نيز باطل می شمارد واين اختلاف نظر، معلول اخـتـلاف نـظـر ابـوحـنيفه ودو شاگردش در مورد اهل كتاب بودن يا نبودن صابئين است ، زيرا ابـوحـنـيفه صابئين را گروهی از مسيحيان دانسته ، ولی محمد شيبانی وقاضی ابويوسف ، آنها را مسيحی نمی دانند، چه اين كه آنان با مسيحيان ازجهات متعددی مخالفت دارند. و نـيـز سـرخـسی در المبسوط (ج٥ ، ص ٥) می نويسد : از علی رضي‌الله‌عنهروايت شده كه در پاسخ اين سوال كه آيا ازدواج با زنان اهل كتاب از حربيان جايز است يا نه ، آن را مكروه دانسته ، ولذا سـرخـسـی مـی گـويـد : ما نيز بر اين عقيده ايم ، بنابراين ، جايز است كه يك مسلمان در سرزمين بيگانگان با زنان اهل كتاب ازدواج نمايد .

البته اين جواز ازدواج توام با كراهت است ، زيرا ممكن است مـسـلـمان بر اثر اين ازدواج تصميم بگيرد برای هميشه در سرزمين كفر سكنا گزيند، واز طرفی ممكن است فرزندانش به وسيله كفار به بردگی گرفته شوند، ونيز ممكن است زن كتابی پس از حـامـلـه شدن اسير شود و فرزند او در عين اين كه مسلمان است به بردگی گرفته شود، ومهمتر ايـن كـه فـرزندان مسلمان بر اثر حضور در ميان بيگانگان ، اخلاق كفار را خواهند آموخت واز نظر اعتقادی نيز در معرض خطر قرار خواهند گرفت .

هـمچنين فقيه معروف حنفی ، ابن قدامه ، در مغنی (ج٧ ، ص ٥٠١ به بعد) می نويسد : علمای اسلام بر جواز ازدواج با زنان اهل كتاب اجماع دارند وتنها اماميه به استناد آيه( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَـٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّـهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) (٧٥) ازدواج با آنان را جايز ندانسته اند .

دليل ما بر جواز، آيه سوره مائده است كه می فرمايد( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ.) (٧٦) بـعـضـی از علما آيه سوره مائده را منسوخ به آيه ٢٢١ بقره و١٠ ممتحنه دانسته اند، ولی اين مطلب صـحـيـح نـيـسـت ، زيـرا واژه مشركات ، شامل اهل كتاب نمی شود، زيرا از واژه مشرك به مفهوم اصـطلاحی آن ، تنها بت پرستان قصد می شده است وسوره ممتحنه عام است وسوره مائده خاص ، ولـذا نـسـخ مفهوم ندارد، ولی از آن جا كه عمر از اين گونه ازدواج منع می كرده است ، ازدواج با بيگانگان از اهل كتاب مكروه خواهد بود.

ولـی در عـيـن حـال ابـن قـدامه معتقد است كه واژه اوتوا الكتاب تنها شامل يهوديان ومسيحيان مـی شـود، وامـا اصـنـاف ديـگر اعم از مجوسی وصابئی همانند مشركان ، ازدواج با آنها جايز نـخـواهد بود، چه اين كه آيه ولاتمسكوا بعصم الكوافر شامل همه اصناف كفار می شود وبا آيه سوره مائده ، تنها يهوديان ومسيحيان را می توان از دايره تحريم خارج ساخت .

آن گاه می افزايد : واما در مورد كفار ديگر به جز اهل كتاب اختلافی بين علما نيست كه ازدواج با زنـانـشـان و[خـوردن] ذبـيحه های آنان حرام است ، چه اين كه آيه٢٢١ بقره ودهم ممتحنه بر اين مـطـلـب دلالت دارد ومعارضی نيز از آيات وروايات برای اين دو آيه وجود ندارد، واما همخوابی با كـنـيـزان از اهـل كتاب را همه اهل علم به جز حسن بصری جايز دانسته اند ودليل ما آيه سوره مومنون است كه می فرمايد :( إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ) (٧٧) ، واما ازدواج با كنيزان جايز نيست ، زيرا موجب رقيت فرزند خواهد شد، ولی ابوحنيفه ازدواج با كنيز كتابی را نيز جايز دانسته واز احمد بن حـنـبـل نـيـز قـول به جواز، نقل شده است ، ولی به حكم آيه ٢٥ سوره نساء كه می فرمايد :( وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ )ازدواج با كنيزان غير مسلمان جايز نيست .

و امـا در مـورد كنيزان غير اهل كتاب ، مانند مجوسی ومشركان ، اكثر اهل علم ، همخوابی با آنان را جـايز ندانسته اند، ولی طاووس يمانی همخوابی باآنان را جايز دانسته ومستند او آيه ٢٤ سوره نساء است كه پس از ذكر زنانی كه ازدواج با آنان حرام است می فرمايد( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّـهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ) اين آيه در مورد زنان اسير در جنگ اوطاسی نازل شده ومورد سوال زنان مشركه ای بوده اند كه به اسـارت مـسـلـمـانان در آمده وهمخوابی با آنان در اين آيه ، پس از سپری شدن زمان لازم ، مجاز شـمـرده شده است وحديث نبوی معروف نيز مربوط به همين زنان است كه فرمود : با زنان حامله پـس از وضع حمل ، وبا زنان غير حامله پس از يك طهر، همخوابی مجاز است واين حديث ، صحيح ودليل برجواز است .

گـذشـتـه از ايـن كـه اصـولا اكثر زنان اسير در زمان پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مشركان بوده ومسلمانان در جواز همخوابی با آنان ترديدی نداشته اند، چنان كه در مورد اسرای مجوس نيز مسلمانان از همخوابی با آنـان اجـتـنـاب نداشته اند واينها همه ناظر به جواز است وروايتی هم كه مشعر به منع باشد به ما نرسيده ، بنابراين اگر اتفاق نظر علما بر عدم جواز نبود، در جواز آن ترديدی وجود نداشت .

ولی بعضی ، از عمربن عبدالعزيز نقل كرده اند كه : همخوابی با غير اهل كتاب جايز بوده ، تا اين كه با آيه ٢٢١ بقره كه می فرمايد :( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ )  حتی يومن، اين حكم فسخ گرديده است .

ابـن عـربی در تفسير احكام القرآن (ج١) ذيل آيه فوق ، چنين می نويسد : مردم در اين باره اختلاف كرده ودارای سه قول هستند :

١ . ازدواج بـا زن مـشـرك چـه از اهل كتاب باشد وچه نباشد جايز نيست ، كه عمر در يكی از دو روايـت خـود، آن را مـطرح كرده ونظر شافعی و مالك نيزدر صورتی كه زن مشرك ياد شده كنيز باشد (و نه آزاد) ، همين است .

٢ . مـراد از سـخـن خدای تعالی كه فرمود : :( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ ۚ) ، حرمت آميزش با زنانی است از مجوس وعرب ، كه جزء اهل كتاب نيستند، واين سخن قتاده است .

٣ . آيه ياد شده به وسيله آيه والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب نسخ شده است .

سپس می افزايد كه ابوحنيفه از همين آيه ، جواز نـكـاح كـنـيـزان را اسـتـنباط كرده ، از اين جهت كه آيه شريفه تنها می فرمايد :( وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ) (٧٨) ، واين خود ناظر به تخيير است وتخيير، بدون جواز اختيار، معنا ندارد، ولی ممكن اسـت گفته شود كه جمله( اولَـٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) (٧٩) عام است وازدواج با كنيز غيرمسلمان را نيز شامل می شود .

پاسخ اين كه مانعی ندارد كه علت ، عام باشد وحكم خاص ، يا علت ، خاص باشد وحكم عـام ، زيـرا جمله ( اولَـٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ) اماره است نه موجب (يعنی اين جمله ، ناظر به حكمت تشريع حـرمـت اسـت ، نه علت آن ، وحكم می تواند اعم يا اخص از حكمت تشريع باشد) .

گذشته از اين كه مـمكن است گفته شود كه ضمير اولئك تنها به مردان مشرك اشاره داشته باشد واساسا شامل زنان مشرك نباشد، واللّه العالم .

(ظاهرا ابوحنيفه براساس نقل ابن عربی از آيه ولامةمومنةخير من مشركةچنين دريافته كه : ( وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ)، در حالی كه ظاهرا مقصود اين است كه كنيز مسلمان از زن آزاد غير مسلمان بهتر است ، ولذا استدلال ابوحنيفه استوار نيست) .

و اما اين كه مالك ، ازدواج با كنيز كتابی راجايز نمی داند، به دليل اين است كه (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ )در سوره مائده را به معنای زنان آزاد گرفته وقهرا ازدواج با كنيزان ، تحت حكم كلی تحريم( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ )باقی می ماند، ولی حق اين است كه تعبير المحصنات در سوره مائده به معنای عفيفات می باشد وقهرا شامل زن آزاد وكنيز، هر دو می شود.

حـقـوقـدان معاصر مصری ، بدران ابوالعينين بدران ، در كتاب العلاقات الاجتماعيةبين المسلمين وغير المسلمين (ص ٣٣) می نويسد : ازدواج بـا زن مـشـركـه بـه اجـماع فقها جايز نيست ، چه اين كه در آيه ٢٢١ سوره بقره( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ) صريحااز آن منع گرديده ولی بعضی ، همخوابگی (٨٠) با زنان مشركه را جـايـز دانـسـتـه اند واز اين دسته اند : سعيد بن جبير وعطاء وطاووس يمانی وابوثور، اما اكثر فقها همخوابگی را نيز منع كرده اند .

دليل قائلان به جواز، آيه ٢٤ سوره نساء است كه می گويد :( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ) ونيز آيه ٦ سوره مومنون كه می گويد :( إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ) كه در آيه سوره نساء، استثنا از تحريم ازدواج با زنان شوهردار است ، ودر سوره مومنون استثنا از حظر است . و رواياتی نيز در كتب صحاح وجود دارد كه مويد همين مطلب است ، چنان كه مسلم ونسائی نقل كرده اند كه آيه سوره نساء ناظر به زنان شوهرداری است كه در جنگ اوطاس به اسارت مسلمانان در آمـده بـودنـد واينان مشرك بوده اند، ونيزاحمد حنبل وترمذی وحاكم نيشابوری همين گونه روايـت كـرده انـد و رجـال حـديـث نـيـز همگی مقبولند .

بر همين اساس ، ابن قيم حنبلی نيز در زادالمعاد می نويسد : ايـن روايـات ، دلـيـل بـر جـواز همخوابگی با زنان مشرك می باشد وسيره صحابه نيز مويد همين مـعـنـاست ، چه اين كه آنان از كنيزان مشرك ومجوسی خود متمتع می شده اند واز نظر عقلی نيز ازدواج بـا بـيـگـانـگان با استمتاع از آنان متفاوت است ومويد آن همين است كه در شرع مقدس ، ازدواج بـا زنـان مـحدود است ، ولذا هر فرد نمی تواند با بيش از چهار زن ازدواج دايمی نمايد، ولی تـمتع از آنان محدوديتی ندارد .

واصولا بعضی از فقها معتقدند كه عبارت لاتنكحوا المشركات ناظر بـه ازدواج اسـت نـه همخوابگی ، چون نكاح به معنای ازدواج است ، ولی بعضی ديگر از فقها اشكال كـرده انـد كـه مـمـكن است كه زنان اسير در اوطاس ، مسلمان شده باشند ونيز سيره مسلمانان ، مـربـوط بـه دوران قبل از تحريم بوده باشد وقهرا چنين سيره ای دليل بر حليت ازدواج با آنان در حال حاضر نيست وفرض اين است كه آيات تحريم در سال ششم نازل شده است .

شيخ طوسی رحمه‌الله در كتاب المبسوط می نويسد : مشركان بر سه قسمند : اهل كتاب وغيراهل كتاب (بـت پـرستان) وكسی كه شبهه اهل كتاب بودن در مورد او هست .

در مورد اهل كتاب ، يعنی يهود ونصارا، فقهای شيعه معتقدند كه تزويج با آنها جايز نيست وذبايح آنان را نيز حلال نمی دانند، ولی هـمـه فـقـهـای عامه ، اكل ذبايح ونكاح با زنان آزاد آنها را جايز دانسته اند، واما سامره وصابئين را بـعـضـی قـومـی از يـهود ونصارا دانسته اند، ولی صحيح اين است كه صابئان نصرانی نيستند، زيرا ستارگان را می پرستند ولذا نكاح با زنانشان وخوردن ذبايح آنان حلال نخواهد بود.

وامـا ازدواج بـا زنان پيرو كتابهای آسمانی ديگر، غير از تورات وانجيل ، مثل پيروان صحف ابراهيم وزبور داود نيز جايز نيست .

و اما ازدواج با گروه دوم ، يعنی بت پرستان نيز جايز نيست وگروه سوم ، كه شبهه كتابی بودن در مورد آنان هست ، يعنی مجوسيان را بعضی دارای كتاب دانسته اند وبعضی چنين عقيده ای ندارند، ولـذا جـز ابـوثـور از عامه ، هيچ يك از فقها ازدواج با آنان را جايز ندانسته اند واصحاب ما از اماميه ، ازدواج مـوقـت بـا اهـل كـتـاب را جـايـز دانـسـتـه وحديثی نيز در جواز تمتع از مجوسی روايت كرده اند (٨١) .

همچنين شيخ طوسی در همين كتاب (ص ١٥٣) در باب خصايص پيامبر می نويسد : چـيزهايی كه اختصاصا بر پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تحريم شده ، عبارت از اموری است [از جمله آنها] به نظر بعضی از اهل سنت ، ازدواج با زنان كتابی است ، اما شيعه نمی داند ودر ص ١٥٦ می نويسد : ازدواج دايـم با زنان كتابی را برای هيچ كس جايز برای پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ازدواج با زنان آزاد (٨٢) كتابی نيز جـايـز نيست ، چه اين كه ازدواج با آنان در حقيقت بر همگان حرام است ، به دليل آن كه خداوند در سـوره بـقـره می فرمايد : با زنان مشرك تا هنگامی كه مسلمان نشوند ازدواج نكنيد، ونيز در سوره ممتحنه می فرمايد : به پيوندهای قبلی با زنان كافر متمسك نشويد (٨٣) [وپايبند نباشيد].

واما ازدواج پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با كنيزان ، به اتفاق فقها جايز نيست ، واما همخوابی باكنيز از طريق مالكيت برای پـيـامـبـر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جايز بوده ، چه اين كه خداوند در خطاب به مسلمانان می فرمايد : با زنانی كه مالك آنان شـده ايـد (٨٤) وبـه پـيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرمايد : از آنچه دست تو مالك آن شده (٨٥) ، وهمان گونه كه مـشـاهـده می شود، تفاوتی بين پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وديگران مطرح نشده است ، چنان كه عملا نيز پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ماريه قبطيه را در آغاز، مالك شد واو مسلمان بود وصفيه را كه از يهوديان خيبر بود، مالك شد، در حالی كـه كـتـابـی بود وهمچنان در اختيار پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود تا آن كه اسلام آورد .

پس آن گاه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را آزاد ساخت وبا او ازدواج كرد.

مـقـدس اردبـيـلی رحمه‌الله در تفسير زبدةالبيان فی احكام القرآن (ص ٥١٨) ، ذيل آيه٢٥ از سوره نساء می نويسد : ظـاهـر آيه می رساند كه ازدواج مسلمان با غيرمسلمان (چه كتابی يا غير كتابی) جايز نيست ، زيرا قـيد مومنات دوبار تكرار شده :( وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ) ولی از آن جا كه اين ظهور مربوط به مفهوم وصف است ، حجيت ندارد، بنابراين ، اين آيه تعارضی با آيات حليت نكاح با اهل كتاب ندارد.

بـعـضـی ، از ايـن آيه استفاده كرده اند كه با توجه به مفهوم شرط، ازدواج با كنيزان در صورتی كه تـوانـايی ازدواج با زنان آزاد باشد، جايز نيست ، ولی حق اين است كه آيه شريفه ، صراحت در شرط نـدارد وتـنـها از آن ، ترجيح ازدواج با زن آزاد فهميده می شود، زيرا مفهوم آن گاه حجت است كه بـرای قيد، فايده ای غير از نفی حكم نباشد، ولی در اين جا فايده ديگری وجود دارد وآن ، ترغيب به نكاح است واين كه نكاح زن آزاد اولی است ، بنابراين ، معنای آيه اين است كه اگر ازدواج با فرد اعلا، يعنی زن مسلمان آزاد ممكن باشد، عقلا وشرعا مقدم است وگرنه با فرد ادنا ازدواج كند.

علاوه بر اين كه سياق آيه می رساند كه آيه در صدد ارشاد است ، نه در صدد امر ونهی .

و در ذيل آيه :( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ )می نويسد : همخوابی با كنيزان جايز است ، هرچند شوهردار باشند، چه اين كه مالك می تواند عقد واقع بر كنيزش را باطل سازد، و بر اين مطلب روايت محمد بن مسلم از امام باقر عليه‌السلام نيز دلالـت دارد، كـه امام در تفسير همين آيه فرمود : آن ، عبارت از اين است كه شخص (مرد) به بنده خـود كـه كنيزی تحت نكاح اوست فرمان می دهد و به او می گويد : از زن خويش دوری گزين وبه او نزديك مشو! وسپس زن را در جايی حبس می كند تا آن كه حائض شود وسپس با او مباشرت نمايد.

و در صـفحه ٥٢٧، ذيل آيه لاتنكحوا المشركات می نويسد : اولين مطلبی كه از آيه استفاده می شود، تحريم ازدواج با زنان مشرك است ، اعم از اين كه كتابی باشند يا غير كتابی ، چه اين كه اهل كتاب نيز بـه دلـيـل آيـه شـريـفـه (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّـهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّـهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّـهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿[٣٠](http://tanzil.ir/#9:30)﴾ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّـهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَـٰهًا وَاحِدًا لَّا إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ) (٨٦) مشركند، سپس مـی افـزايـد : بعضی اين آيه را منسوخ به آيه پنجم سوره مائده دانسته اند، ولی نسخ صحيح نيست ، بلكه تخصيص است ، زيرا اگر نسخ بود، می بايست نكاح مشركات غير كتابی نيز صحيح باشد، ولذا قاضی می فرمايد : ولـكـن ايـن آيـه بـه وسيله آيه والمحصنات تخصيص خورده است ، اما فقهای شيعه ، برخی با قاضی مـوافقند وبرخی هم ازدواج با زنان اهل كتاب را مطلقا تجويز نمی كنند وبعضی هم جواز ازدواج با زنـان اهـل كـتـاب را مـنـحـصـر به ازدواج موقت دانسته اند، وبحث آن در تفسير آيه سوره مائده خـواهـدآمـد .

مـقدس اردبيلی سرانجام در می نويسد : ظاهر آيه ، گويای اين است كه ازدواج بـيـن مـسـلـمـان وكافری كه همان مشرك حقيقی است ، حرام است ولذا آيه شريفه ، شامل اهـل كـتـاب نـمی شود، هم از نظر لغت وهم از نظر عرف ، زيرا اعتقاد به اين كه خداوند پسر دارد، مستلزم شرك حقيقی نيست واين كه آيه شريفه به آنان مشرك اطلاق كرده ، نيز اثبات نمی كند كه آنان مشرك حقيقی اند.

و هـمـچنين آيه شريفه ، همه غير مشركان حقيقی از همه فرقی كه حكم به كفر آنها می شود را شامل نمی گردد واصل بر جواز نكاح است وعموم ادله نكاح نيز جواز را می رساند وظاهر آيه مائده نيز جواز ازدواج با كتابی را می رساند و همچنين آيه شريفه ، گويای آن است كه تزويج كنيزان مطلقا جايز است ، چنان كه اين نكته را نيز بيان می كند كه همخوابی با كافران از طريق مالك شدن آنان جايز است ، البته در صورتی كه نكاح را در آيه به معنای وطی بگيريم ، ولی اين معنا بعيد است وخلاف ظاهر است و بـالاخـره مـفصل ترين سخن در اين بحث ، متعلق به مرحوم محمد حسن نجفی است .

او در جلد سـی ام جـواهـر الـكلام ، پس از آن كه حرمت نكاح مسلمان با زن غير كتابی را مورد اجماع فقهای مسلمان می داند، می فرمايد : تنها صاحب كتاب خلاف ، از بعضی اصحاب حديث ، قول به جواز نكاح بـا غـيـر كـتابی را نقل كرده و ما آن را نيافتيم ، ولی جز صاحب خلاف نيز چنين مطلبی نقل نكرده است .

و اما در مورد ازدواج با زنان اهل كتاب می فرمايد : مقتضای تحقيق اين است كه ازدواج با آنان جايز اسـت ، چـه به صورت دايم و چه منقطع و چه ملك يمين ، اعم از اين كه شخص قدرت ازدواج با زن مـسلمان را داشته باشد يا نداشته باشد، خواه زن مسلمانی را در [عقد] ازدواج خود داشته باشد يا نـداشـتـه باشد، چه اين كه اولا خداوند در آيه پنجم سوره مائده ، به صورت مطلق ، ازدواج با زنان اهل كتاب را جايز دانسته است وفرض بر اين است كه سوره مائده ، آخرين سوره قرآن است واحكام آن قابل نسخ به آيات ديگر نيست ، ولذا از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه سورةالمائدةآخر القرآن نزولا فاحلوا حـلالها وحرموا حرامها، سوره مائده ، آخرين بخش قرآن است كه نازل شده ، پس حلال آن را حلال شماريد وحرامش را تحريم كنيد.

و از امامان معصوم نيز نقل گرديده كه فرموده اند : از سوره مائده چيزی نسخ نشده است .

از جمله اين روايات ، سخن علی عليه‌السلام است كه در جمع شورای اسـتـفـتای عمر بن خطاب ، به هنگامی كه مغيرةبن شعبه گفت : من شخصا ديدم كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای وضو بر روی چكمه اش مسح نمودند .

امام فرمود : قبل از نزول [سوره] مائده ، از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنين چيزی ديدی ، يا بعد از آن ؟

اين سخن از امام عليه‌السلام، حاكی از آن است كه آيات سوره مائده به سبب موخر بودن در نزول ، می توانند نـاسـخ آيـات ديگر قرآن باشند، ولی منسوخ به آيات ديگر نخواهند بود، چه اين كه متقدم در نزول نمی تواند ناسخ آيه متاخر باشد.

آن گاه صاحب جواهر در جلد سی ام ، ص ٢٨ جواهر الكلام می نويسد : بعضی از فقها مدعی نسخ آيه پنجم سوره مائده ، به آيه ٢٢١ سوره بقره وآيه دهم سوره ممتحنه می باشند، ورواياتی نيز حاكی از ايـن نـسـخ از مـعـصـومـيـن روايـت شده است ، ولی حقيقت اين است كه آيه ٢٢١ سوره بقره كه مـی فـرمـايد :( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ )، اصولا نمی تواند شامل اهل كتاب باشد، چه اين كه اهل كتاب در نـظر اصطلاح قرآنی ، مشرك نيستند، بنابراين ، اين آيه نمی تواند ناسخ آيه پنجم سوره مائده باشد، كه به ويژه ازدواج با زنان اهل كتاب را حلال دانسته است .

و امـا آيـه ١٠ از سـوره مـمـتـحنه كه می گويد ( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ) هرچند می تواند شامل اهل كتاب نيز بشود، ولی فرض اين است كه سوره مائده از حيث نزول متاخر است ولحن آيه سوره مـائده نـيـز مـوهـم نـاسخ بودن آن نسبت به آيات ديگر است ، چه اين كه در آيه پنجم سوره مائده مـی خوانيم : اليوم احل لكم الطيبات، ولذا واژه اليوم حاكی از آن است كه در گذشته ، حكم به گونه ديگری بوده وبراساس اين آيه ، حكم قبلی عوض شده است .

بنابراين ، آيه پنجم سوره مائده می تواند ناسخ آيه( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِر)ِباشد ولا اقل مخصص آن خـواهـد بـود وقـاعده اصولی نيز همين اقتضا را دارد، چه اين كه آيه ( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِر)عام اسـت (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ )خاص است ، و هنگامی كه امر، دائر مدار بين نسخ وتخصيص بـاشـد، تـخـصيص مقدم خواهد بود، واما نظر بعضی از فقها كه ازدواج با اهل كتاب را نوعی مودت ودوسـتی بين مسلمان وغير مسلمان تصور كرده وقهرا آن را مشمول عمومات نهی از دوستی با غـيـر مـسـلـمـانان دانسته است نيز صحيح نيست ، چه اين كه مقصود از عدم مودت وبه دوستی نگرفتن افراد، به دليل غير مسلمان بودن آنهاست ، نه از جهات ديگر، وگرنه لازم بود كه خدمت به هر غير مسلمانی ممنوع باشد وحال آن كه به طور مسلم ، خدمت به هر انسانی وبلكه هر جانداری از ديدگاه قرآن واسلام مطلوب است ، ولذا پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود : لكل كبد حری اجر.

و بـعـضـی از فقها نيز واژه محصنات را در آيه مائده ، به معنای مسلمات گرفته اند، ولذا ازدواج با اهل كتاب را براساس اين آيه ، تنها در صورت اسلام آوردن آنان جايز دانسته اند.

صـاحب جواهر می فرمايد : اين احتمال ، گذشته از اين كه با ظهور آيه ناسازگار است چه اين كه آيـه شـريـفـه در صدد بيان صحت ازدواج با مسلمان نيست بلكه در صدد بيان صحت ازدواج با اهل كتاب از آن حيث كه اهل كتابند می باشد.

مـشـكـل مـهـمـتر، اين است كه اگر اين احتمال را صحيح بدانيم ، لازمه اش آن است كه عبارت والـمـحصنات من المومنات را نيز به همين معنا بگيريم واين واضح البطلان است وواضح است كه يك واژه ، در يك آيه نمی تواند ناظر به دو معنای متفاوت باشد .

صاحب جواهر پس از حل مشكل تعارض آيـات واثـبـات عـدم منسوخيت آيه پنجم سوره مائده ، در صدد حل تعارض روايات با يكديگر ورفع تعارض آنها با ظاهر آيه بر آمده وبا تفصيل بيشتری از حل اين مشكل برآمده وسرانجام می نويسد : از آنـچـه گـفته شد، ضعف اقوال شش گانه يا هفت گانه در اين مساله نيز روشن شد ونيز اقوال آنـان كـه قـائل بـه تـفـصيل در اين باب شده اند، ومثلا نكاح موقت را با اهل كتاب جايز دانسته اند وازدواج دايم را منع نموده ويا بهره بردن جنسی از آنان را به صورت مالكيت جايز دانسته واز ازدواج بـا آنـهـا مـنـع نـموده اند و، همگی از باب جمع بين روايات متعارض وارده در اين باب است ، در حـالی كه هيچ شاهد صحيحی بر اين گونه جمع وجود ندارد، بنابراين ، از اين پس ، هيچ اشكالی در جواز ازدواج با اهل كتاب ، چه به صورت دايم وچه به صورت موقت ، وجود ندارد، ودر پايان ، صاحب جـواهـر از ايـن كـه تـوانـسـتـه است اين مشكل فقهی را برای هميشه حل نمايد، خدای را سپاس می گويد (٨٧) .

از آن جا كه همه روايات را در بخش مستقلی در آينده مورد بررسی قرار خواهيم داد، در ايـن جـا از نقل سخنان بسيار ارزشمند اين فقيه بزرگ صرف نظر می نماييم ودر يك جمع بندی ، حاصل نظريات فقهای اسلام را ذكر نموده وبه اظهار نظر نهايی می پردازيم .

## نتيجه

از آنـچـه گـفـته شد، مشخص گرديد كه همه فقهای اهل سنت اعم از حنفی ومالكی وشافعی وحـنـبـلی به حكم آيه پنجم از سوره مائده ، ازدواج با زنان آزاد ازاهل كتاب را جايز دانسته اند، هر چند همگی قائل به كراهت اين ازدواج بوده وبه خصوص در مورد زنان غير معاهد، قائل به كراهت بـيـشـتـری شـده انـد واين كراهت را بيشتر معلول تاثير ناخودآگاه فرزند مسلمان از اخلاق غير مسلمانان ودر معرض فتنه قرار گرفتن واحيانا در معرض رقيت واقع شدن آنها دانسته اند. ولـی بـسياری از فقهای اهل سنت ، ازدواج با زنان غير آزاد از اهل كتاب را جايز ندانسته اند واين به دلـيـل آن است كه واژه محصنات در آيه پنجم از سوره مائده را به معنای زنان آزاد گرفته وقهرا كـنـيـزان را مـشـمول عموم منع در آيات سوره بقره وممتحنه قرار داده اند، هرچند همخوابی با كنيزان اهل كتاب را تقريبا همه فقهای اهل سنت جايز دانسته اند.

ولـی ابـوحـنـيـفـه ازدواج با كنيزان را نيز جايز دانسته ، چه اين كه محصنات را به معنای عفيفات گـرفته كه قهرا شامل كنيزان نيز می شود .

گذشته از اين كه ابوحنيفه معتقد است كه آيه ٢٢١ از سـوره بـقـره كـه مـی فرمايد :( وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ )خود حاكی از جواز ازدواج با كـنـيـزان اهـل كتاب است ، چه اين كه واژه خير در اين آيه ، جز اين را نمی رساند كه ازدواج با كنيز مـسـلـمان بهتر است از ازدواج با كنيز غير مسلمان ، وبهتر بودن ، خود جواز طرف مقابل را نيز در بـردارد، بنابراين با كنيزان مشرك نيز می توان ازدواج كرد، ولی بطلان اين قول ، واضح است ، زيرا جمله :( وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ )مسبوق به نهی از ازدواج با زنان مشركه است ومقصود اين است كه ازدواج بـا كـنيز مسلمان ، بهتر است از ازدواج با زن آزاد غير مسلمان ، كه تصريح به ممنوعيت آن شـده است وحداقل اين كه اين آيه اگر حرمت ازدواج را نرساند، جواز آن را نيز نمی رساند، گذشته از ايـن كـه لازمه اين قول ، آن است كه ازدواج زن مسلمان نيز با عبد غير مسلمان جايز باشد، زيرا مـی فـرمايد : ولعبد مومن خير من مشرك ، واين بر خلاف ضرورت فقه است ، جز اين كه ظاهرا تنها ابـن عربی در تفسيرش چنين مطلبی را به ابوحنيفه نسبت داده وقهرا انتساب آن به ابوحنيفه نيز مسلم نيست .

به هر حال ظاهرا همخوابی با كنيزان اهل كتاب از طريق ملك يمين يا تحليل آنان از طرف مالك ، از نـظـر هـمه فقهای اهل سنت وبسياری از فقهای شيعه جايز می باشد، چه اين كه آيات تحريم را هـمـگـی مـربـوط به ازدواج گرفته وهمخوابی بدون ازدواج را تحت عموم آيه سوره نساء وسوره مومنون قرار داده اند، كه می فرمايد :( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّـهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم )، چنان كه در سوره مومنون می فرمايد ( إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ )كه به طور مطلق ، ملك يمين ، مباح معرفی شده ، گذشته از ايـن كـه سيره قطعيه مسلمانان وحتی سيره شخص رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حاكی از اين است كه مسلمانان از زنـان غير آزاد اهل كتاب بهره می برده اند وسخنی از ممنوعيت آن مطرح نبوده ، چنان كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اجـمـاع امت با صفيه ، دختر حيی بن اخطب ، پس از جنگ خيبر همبستر شده ، در حالی كه هنوز يهودی بود، وبا ماريه قبطيه نيز همبستر شد و او برای پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابراهيم را آورد وحال آن كه كنيز بود.

بـنـابراين خود اين مساله حاكی از آن است كه ازدواج با زنان اهل كتاب ، هرچند كه كنيز باشند، از نظر اسلام منعی نداشته آن چنان كه در مورد زنان مشركه مطرح بوده است جز اين كه عرف آن زمان ، ازدواج با كنيزان را قبيح می شمرده است ، البته ممكن است كه ازدواج به دليل اين كه نوعی بـزرگـداشـت در مـورد غـيـرمـسلمانان محسوب می شده ، از نظر سياسی اين مطلب را صحيح نـدانـسـته اند واين منع ومحظور در همبستری با آنان بدون ازدواج ، مطرح نبوده وقهرا منعی در مورد آن نرسيده است ، ولی از آن جا كه واژه محصنات همان گونه كه همه فقهای شيعه وبسياری از فـقهای اهل سنت تصريح كرده اند به معانی مختلفی به كار رفته ، كه از آن جمله ، عفيف بودن وآزاده بـودن ومسلمان بودن وغير مزدوج بودن است وهمه اين معانی در استعمالات قرآن به كار رفـتـه وقرائن زيادی وجود دارد كه مقصوداز واژه محصنات در آيه پنجم سوره مائده ، زنان عفيف اهـل كـتاب است ، چنان كه محصنات اززنان مسلمان نيزعفيفات آنهاهستند (٨٨) ودليل خاصی نيزبرمنع ازازدواج بازنان اهل كتاب ، ازطريق اهل سنت ونيز از طريق شيعه نرسيده است

ازدواج با زنـان اهـل كتاب اعم از آزاد وغير آزاد آنان براساس مفهوم آيه پنجم سوره مائده مجاز است ، جز اين كه بگوييم : اين آيه ، منسوخ به آيات ديگری از قرآن كريم است ، چنان كه بعضی از فقهای شيعه فـرمـوده انـد، ولی اين احتمال صحيح نيست ، چه اين كه آيات سوره مائده از حيث نزول ، متاخر از هـمـه آيـات ديـگـر قـرآن اسـت ، بنابراين ، آيات ديگر نمی تواند ناسخ آيات سوره مائده باشد، بلكه مـقـتضای قاعده ، عكس اين مطلب است ، يعنی احكام موجود در ديگر سوره های قرآن ، در صورت تـعـارض بايد منسوخ به اين آيات محسوب شوند، البته چون آيات ديگر سوره های قرآن ، به گفته بـعـضـی از فـقـها، ازدواج با همه زنان غير مسلمان را ممنوع دانسته وبه گفته بعضی ديگر، تنها ازدواج با زنان مشرك را منع فرموده است واهل كتاب اصطلاحا مشرك نيستند ودر قرآن كريم نيز اهـل كتاب ، قسيم مشركان به شمار آمده اند، بنابراين ، آيه سوره مائده ، يا مخصص عمومات موجود در ديـگـر سـوره هـای قـرآن است ويا اصلا هيچ گونه تعارضی حتی تعارض ابتدايی عام وخاص ومطلق و مقيد نيز با يكديگر ندارند وقهرا احتمال نسخ به صورت كلی مردود است .

و امـا ازدواج بـا زنـان غير اهل كتاب چه كنيزان وچه زنان آزاد از ديدگاه جمهور فقهای شيعه واهـل سـنت ممنوع است ، جز اين كه مرحوم صاحب جواهر از كتاب خلاف شيخ طوسی نقل كرده كـه بـعـضـی از محدثان شيعه معتقد به جواز اين ازدواجند، ولی عملا به مدركی مشخص در اين زمـينه دست نيافته وقهرا كمترين ارزش فقاهتی بر آن مترتب نخواهد بود .

بلكه پاره ای از فقهای اهل سنت ، همخوابی با كنيزان غير مسلمان را هر چند از اهل كتاب نبوده باشند جايز دانسته اند، مانند : طاووس يمانی ، وفقيه معروف حنبلی ابن قدامه نيز می گويد : اگر اتفاق نظر علما بر منع نـبـود، قـول بـه جواز موجه می نمود، چه اين كه عملا مسلمانان لااقل در برهه ای از زمان از زنان اسير غير اهل كتاب نيز بهره برده اند ومنع صريحی در اين مورد نرسيده است (٨٩) .

حـاصـل اين كه اگر ما باشيم وآيات قرآن كريم در مورد ازدواج با غير مسلمانان ، نمی توان جز در مـورد ازدواج با زنان مشركه حكم به حرمت داد، چه اين كه اصولا ازدواج ، جزء نيازهای اوليه همه افراد بشر است وافراد بشر به حكم عقل وفطرت در اشباع غرايز فطری خود آزادند، جز اين كه شرع وقـانـون در مـواردی خـاص ، محدوديتی برای افراد قائل شود وتنها راههای خاصی را برای اشباع غرايز فطری وغير فطری پيشنهاد نمايد.

جـالـب تـوجـه ايـن كه مسلمانان نيز عملا در دورانی كه در مكه بودند وحتی زمانی كه به مدينه مـهـاجـرت كـردنـد، به گفته بعضی از محققان ، تا سال ششم هجرت از نظر شرع مقدس اسلام ممنوعيت نداشتند وتنها پاره ای از مقررات عرفی واخلاقی در مواردی محدوديتهايی برای آنان به وجـود می آورد، فی المثل ، ازدواج با كنيزان را در شان افراد آزاد، به خصوص افراد برجسته جامعه نـمـی دانستند واين احساس عرفی حتی بعد از اسلام نيز مطرح بوده است ، چنان كه در مورد امام زيـن الـعابدين عليه‌السلام نقل شده است كه به سبب ازدواج با كنيزان مورد اعتراض خلفای اموی واقع شده است ، به عنوان نمونه ، در بحارالانوار می خوانيم : ان عـلـی بـن الحسين عليه‌السلام تزوج ام ولد عمه الحسن عليه‌السلام وزوج امه مولاه فلما بلغ ذلك عبدالملك بن مـروان كتب اليه ياعلی بن الحسين كانك لاتعرف موضعك من قومك وقدرك عند الناس تزوجت مـولاةوزوجت مولاك بامك ! فكتب اليه علی بن الحسين ك : فهمت كتابك ولنا اسوةبرسول اللّه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقد زوج زينب بنت عمه مولاه زيدا و زوج مولاته صفيه بنت حيی بن اخطب ، (٩٠) امـام زيـن الـعـابدين با ام ولد عمويش امام حسن ازدواج كرد ومادرش را نيز به برده آزاد شده ای تزويج نمود وبه علت عدم مراعات كفويت عبدالملك برامام خرده گرفت وبه او نوشت : تو موقعيت خود را در ميان بستگانت ونيز در ميان مردم از ياد برده ای ، زيرا با كنيزی ازدواج می كنی ومادرت را نـيـز بـه آزاد شده ای تزويج می كنی ! وامام در پاسخ او نوشت : نامه ات را دريافتم ، ولی ما در اين عمل به پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تاسی كرده ايم كه دختر عمه اش را به غلامش زيدبن حارثه تزويج نمود وخود نيز با صفيه كه برده آزاد شده ای بود ازدواج كرد.

از ايـن روايت استفاده می شود كه اشراف عرب از ازدواج با كنيزان وبردگان مطلقا عار داشته اند وبه همين جهت ، عبدالملك مروان اين عمل را بر امام زين العابدين عليه‌السلام خرده می گيرد، ولی امام عليه‌السلام پاسخ می دهد كه اسلام با چنين افكاری مخالف است وپيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خط بطلان بر چنين رسومی كشيده اسـت ، بـنـابـرايـن ، ازدواج بـا بردگان آن گاه مكروه است كه آنان از نظر اخلاقی وفكری ، شرايط مـطـلـوبـی برای فرزند پروری نداشته باشند ودر حقيقت ، آيات قرآن كريم كه می فرمايد :( وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم ) (٩١) ، ناظر به همين گونه بردگان می باشد.

قـدر مـسـلـم از زنـانی كه ازدواج با آنها منع شده ، يعنی از شمول اصل جواز خارج شده اند، زنان مـشـرك مـی بـاشـنـد وزنـان مشرك همان بت پرستان هستند وزنان مسيحی ويهودی از نظر اصـطـلاح قـرآنی ، مشرك به شمار نمی آيند، بنابراين ، آيات سوره بقره وسوره نساء، ناظر به تحريم ازدواج بـا زنـان غير مشرك نيست ، اعم از اين كه مسلمان باشند يا غير مسلمان .

تنها آيه ای كه در قرآن می تواند مستند قائلان به حرمت ازدواج با زنان غير مسلمان به صورت مطلق باشد، آيه سوره ممتحنه است كه می فرمايد :( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ )، زيرا هر چند كه نزول اين آيه در مورد زنان مسلمانی است كه از مكه فرار كرده بودند ولذا قرآن كريم به تفصيل در مورد آنان توصيه نموده كه پس از مشخص شدن اين كه اين زنان ايمان آورده وبه دليل ايمانشان از مكه فرار كرده اند، نبايد بـه كـفـار بـازگردانده شوند، چه اين كه زنان مسلمان بر كافران حلال نبوده وكافران نيز بر آنان حـلال نـيـستند ولی از آن جا كه در قسمت بعد به صورت مطلق می فرمايد :( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ)مـمكن است از اين جمله ، حرمت ازدواج با همه كفار مقصود باشد اعم از اين كه كافر كـتابی باشند يا غير كتابی ودر نتيجه ، آيات سوره مائده كه ازدواج با كافر كتابی را جايز می داند، مخصص عموم تحريم در اين آيه خواهد بود .

و به ديگر سخن ، اگر اين آيه شريفه ، تحريم ازدواج با مـطـلـق كافر را بيان نمی كرد، ديگر آيات قرآن به حرمت ازدواج با مشركان اختصاص می داشت ، وقـهـرا افراد ديگری جز آنها چه اهل كتاب به شمار می آمدند يا نمی آمدند مشمول جواز ازدواج بـودنـد، چـه ايـن كـه اصل براباحه است ، ولی اين آيه ، عموم تحريم ازدواج را اثبات می كند وقهرا ازدواج بـا هـمه غير مسلمانان ممنوع خواهد بود، مگر دليلی بر جواز (به صورت مخصص عموم يا نـاسـخ عموم) وارد گردد وبرپايه آيات وروايات ، مخصص جز در مورد اهل كتاب ، كه همان پيروان تورات وانجيل اند، ثابت نشده است ، ولذا همه كفاری كه اهل تورات وانجيل نيستند اعم از اين كه آنـان نـيـز پـيـرو آيين توحيدی باشند يا نباشند مشمول حرمت ازدواج خواهند بود، مگر اين كه گـفـتـه شود : آيه سوره ممتحنه ناظر به مردم مكه است والف ولام در الكفار ونيز درالكوافر، الف ولام عـهـد اسـت وقـهـرا عموم تحريم ازدواج را نمی رساند ودلالتی بيشتر از آيات سوره بقره كه ازدواج بـا مـشـركـان را منع كرده ندارد .

حداقل اين كه محتمل است الف ولام الكفار والكوافر (در سـوره مـمـتـحـنـه) ، الف ولام عهد باشد، يعنی مقصود همان مشركان مكه باشد، ومحتمل است الـف ولام اسـتغراق باشد كه در اين صورت ، همه كافران اعم از مشركان و غيرمشركان را در بر خواهد گرفت ، بنابراين ، آيه سوره ممتحنه ، از اين نظر مجمل خواهد بود وبيش از حرمت ازدواج با مشركان را نمی توان از آن استنتاج كرد (٩٢) .

تـنـهـا مـشـكـلی كه در اين مورد وجود دارد، اجماع فقها بر حرمت ازدواج با بيگانگان به استثنای اهل كتاب می باشد، به اين معنا كه فقها از آيات سوره بقره وممتحنه ، حرمت ازدواج با هر بيگانه ای را اسـتـنباط كرده اند وتنها به حكم آيه سوره مائده ، اهل كتاب ، يعنی يهوديان ومسيحيان را از اين حكم مستثنا دانسته اند وروشن است كه مخالفت با نظر اين دسته از فقها به دور از احتياط خواهد بـود، جـز اين كه گفته شود : همه اين فقها از آيات وروايات وارده در مورد نكاح با بيگانگان ، حكم تـحـريـم را برداشت كرده اند، بنابراين ، اين اجماع نيز مانند بسياری ديگر از اجماعات مدركی است ودارای حـجـيـت فقهی نخواهد بود، وبه عبارت ديگر، اجماع فقها چه بر مبنای حجيت اجماع از نـظـر فـقـهـای عـامه وچه بر مبنای حجيت اجماع از نظر فقهای خاصه ، يعنی شيعه اماميه در صـورتـی حجت خواهد بود كه دارای مدركی خاص نباشد، ولی اگر اجماع فقها به استناد روايات وآيـات بـوده باشد، بايستی در دلالت آيات وروايات بحث شود وبا اثبات عدم دلالت آيات وروايات ، ديـگـر بـرای اجماع اعتباری نخواهد بود، از اين جهت ، لازم به نظر می رسد كه در تكميل بحث به روايات رسيده از طريق شيعه واهل سنت ، نگاهی بيفكنيم .

## روايات وارده در مورد منع يا جواز ازدواج با بيگانگان

قـبـل از پرداختن به بحث ، توجه به اين نكته مفيد می نمايد كه در اين زمينه از طريق عامه ، يعنی اهـل سنت ، حديثی وارد نشده ، جز اين كه بعضی از فقهای اهل سنت ، مانند سرخسی روايتی از عـلـی عليه‌السلام نقل كرده اند كه ازدواج با مجوسيان نيز جايز است ، چرا كه آنان نيز دارای كتاب بوده اند، ولـی مـعـمـولا فـقـهـای اهل سنت ، به اين روايت عمل نكرده اند وازدواج با مجوسيان را نيز جايز ندانسته اند، بنابراين در مبحث روايی ، نظر ما تنها به روايات وارده از طريق محدثان شيعی است .

مـرحـوم شـيـخ حر عاملی در جلد چهاردهم وسائل الشيعه (ص ٤١٠) تحت عنوان ابواب ما يحرم بالكفر ونحوه روايات فراوانی آورده كه در عين گستردگی ، آشفتگی فراوانی نيز دارند، ولی نظر بـه اهـمـيـت بـحث ، ما در اين جا به مهمترين اين روايات اشاره نموده و راههای جمع آنها را با هم مطرح می كنيم .

در بـاب اول منبع ياد شده ، احاديثی آمده كه آيه پنجم سوره مائده (كه ازدواج بازنان اهل كتاب را جـايـز دانـسـته) منسوخ به آيه سوره بقره است كه می فرمايد :( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ )ونيز مـنـسـوخ بـه آيـه سوره ممتحنه كه می فرمايد ( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ)، به عنوان نمونه ، مرحوم كـلـينی در كافی (ج٥ ، ص ٣٥٨) از علی بن ابراهيم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از علی بن رئاب ، از زرارةبن اعين نقل می كند كه از امام باقر عليه‌السلام درباره گفته خداوند :( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ )سوال كردم ، امام فرمود : اين آيه به وسيله آيه ولا تمسكوا بعصم الكوافر نسخ شده است ودر روايـت ديـگـری از امـام بـاقر عليه‌السلام نقل كرده كه علی عليه‌السلاماز خوردن صيد وذبائح نصارای عرب ونيز از ازدواج با زنان آنها منع می فرموده است . و در روايـت ديگری از امام صادق عليه‌السلام آمده است : دوست ندارم كه شخص مسلمان با زنی يهودی يا نصرانی ازدواج كند، چه اين كه می ترسم فرزندان او يهودی يا نصرانی شوند.

مجموع روايات باب اول ، هفت روايت است كه از ديدگاه شيخ حر عاملی ، دليل بر حرمت ازدواج با هـمـه زنـان غـير مسلمان اعم از كتابی وغير كتابی است ، مگر در صورت ضرورت كه برهمين اسـاس ، صاحب وسائل (ج١٤ ، ص ٤١٢) عنوان باب دوم را چنين آورده است : باب جواز تزويج الكتابيةعند الضرورةويمنعها من شرب الخمر واكل الخنزير .

آن گاه شش روايت در اين باب آورده كه ناظر بـه جـواز ازدواج توام با ذم است ، به عنوان نمونه ، در حديث اول از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه امام در پاسخ كسی كه درباره ازدواج با زن يهودی ونصرانی پرسيده بود، فرمود : هنگامی كه زن مسلمان هـسـت ، چـه وجـهی دارد كه با غير مسلمان ازدواج كند؟

! سائل گفت : [برای ازدواج با زن مورد نظر] بسيار علاقه مند است .

امام فرمود : اگر ازدواج می كند، بايد آنها را از خوردن شراب وگوشت خوك باز دارد، ولی در عين حال بداند كه اين ازدواج برای دين او مضر است (٩٣) .

صاحب وسائل در پايان می گويد : اين روايت ، مخصوص موردی است كه عشق غير قابل تحملی در كار باشد.

و در باب سوم ، صاحب وسائل رواياتی را نقل كرده كه ناظر به جواز ازدواج با زنان اهل كتاب است ، در صـورتـی كـه از دسـته مستضعفان آنها باشند، به عنوان نمونه ، زرارةبن اعين می گويد : از امام باقر عليه‌السلام پرسيدم : ازدواج با يهوديان ونصرانيان چگونه است ؟

امـام پـاسـخ داد : بـرای مـسـلمان ازدواج با زن يهودی ونصرانی صحيح نيست ، مگر با كم خردان آنان (٩٤) .

و در بـاب چـهارم ، رواياتی را ذكر كرده كه ازدواج موقت با زنان اهل كتاب را جايز می شمارند، در عـيـن حـال تـرجـيح می دهد كه برای اين گونه ازدواج نيز زنان مسلمان انتخاب شوند .

ودر باب پنجم ، مجموعه ای از روايات را مطرح ساخته كه می گويند : اگر زن يا شوهری مسيحی يا يهودی بـه آيين اسلام در آيد، ازدواج قبلی آنها به اعتبار خود باقی است .

ظاهرا مقصود صاحب وسائل اين اسـت كـه ازدواج با اهل كتاب ، حدوثا ودر ابتدا ممنوع است ، ولی به فرض تحقق ، تداوم آن بلامانع خواهد بود.

همچنين صاحب وسائل در ابواب متعدد ديگری ، رواياتی كه ناظر به همخوابی با كنيزان كتابی است ، آورده كه فعلا مورد بحث ما نيست ودر قسمت های بعد به آنها نيز اشاره خواهيم كرد.

## نقد و بررسی

هـمـان گـونـه كه ملاحظه می شود، از مجموعه روايات موجود در اين چند باب ، تنها رواياتی كه صـريـحـا ازدواج بـا زنـان اهـل كـتاب را ممنوع دانسته ، روايات باب اول (ج١٤ ، ص ٤١٦) است كه مـی گويد : آيات سوره بقره و ممتحنه ، ناسخ آيه پنجم سوره مائده است كه صريحا ازدواج با زنان اهـل كـتـاب را جـايز می داند، بنابراين ، اين دسته از روايات قبل از اين كه از نظر سند ويا دلالت مورد بـررسـی قـرار گـيرد، به حكم تعارض با قرآن كريم ، قابل قبول نخواهد بود، چه اين كه به اجماع امـت ، آيـات سوره مائده آخرين بخش از آيات قرآن بوده واحكام آن برای هميشه معتبر است واين احـكـام مـی تـوانـد احكام مطرح شده در سوره های ديگر قرآن را نسخ كند، ولی عكس آن ممكن نيست ، چه اين كه هميشه ناسخ بايستی از منسوخ تاخر زمانی داشته باشد ودر موضوع مورد بحث بـرعكس است ، زيرا ادعا شده كه آيات متقدم زمانی ، ناسخ آيات متاخر قرار گرفته است ، بنابراين ، ايـن گـونـه روايـات همان گونه كه فقهای بزرگ مانند صاحب جواهر . فرموده اند، قابل تمسك نخواهند بود (٩٥) .

و امـا روايـات ابواب ديگر، همگی يا ناظر به اباحه مطلق بوده ويا ناظر به اباحه توام با كراهت واين چـيزی است كه همه فقهای اسلام اعم از شيعه واهل سنت بر آن تاكيد می كنند، بدين معنا كه هـمـه فقهای شيعه واهل سنت كه به جواز ازدواج با اهل كتاب فتوا داده اند، معتقدند كه ازدواج با بـيـگـانگان ، خود شخص ونيز فرزندان او را از نظر اعتقادی وسياسی ، از غير مسلمانان متاثر خواهد ساخت واين چيزی است كه نه تنها برای رهبران دينی ، بلكه برای هر فرد مسلمان امری نامطلوب به شمار می رود، مگر اين كه فرد بتواند بر اثر چنين ازدواجی ، نه تنها خود او از عقايد ديگران متاثر نـگـردد، بـلكه ديگران را تحت تاثير آداب ورسوم اسلامی قرار دهد واين چيزی است كه در فضای جـامـعـه اسـلامی تا حد زيادی قابل تحقق است ، ولی در محيط جوامع غير اسلامی تاثير معكوس خـواهـد داشـت ، يعنی غالبا در جامعه اسلامی ، افراد غير مسلمان تحت تاثير افكار مسلمانان قرار مـی گـيرند ودر جوامع غير مسلمان بر عكس است .

جالب اين كه روايات نيز همين واقعيت را به روشـنـی مـورد تـوجه قرار داده و از اين رو ازدواج مسلمان با غير مسلمان را در دارالحرب شديدا مـكـروه دانـسـتـه اسـت ، ولی در ازدواج با آنها در جامعه اسلامی ، معمولا چنين كراهتی مشاهده نـمـی شود واز همين جاست كه ملاحظه می شود از ديدگاه اسلام ، ازدواج زنان مسلمان با مردان غـيـر مـسـلـمان به طور كلی منع شده است و در ازدواج با زن مسلمان غير هم مذهب نيز اظهار كـراهـت شـده است ، چه اين كه اعتقاد رايج در جامعه اسلامی چنين بوده كه زنان را شديدا تحت تـاثـيـر افكار شوهرانشان می دانسته اند وقهرا احتمال انحراف عقيدتی در مورد آنان بيشتر مطرح بـوده اسـت وبه همين جهت است كه در عين اين كه قرآن كريم فلسفه عدم ازدواج با مشركان را بيان داشته وفرموده :( أُولَـٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّـهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ) (٩٦) .

با همه اين صراحت ، حتی كسانی كه اهل كتاب را نيز مشمول اين ممنوعيت دانسته و به دليل آيه سوره مائده ، آنان را مستثنا كرده اند وبـه تـعـبـير ديگر، آيه سوره مائده را ناسخ آيات سوره بقره قرار داده اندـ حتی با تصور اين كه در صورت عدم تاثير پذيری از غيرمسلمان يا حتی در صورتی كه احتمال متاثر واقع شدن شوهر، قوی باشد نيز، احتمال جواز ازدواج زنان مسلمان با مردان غير مسلمان برايشان مطرح نشده است .

البته همان گونه كه در ضمن مباحث گذشته اشاره شد، آيات قرآنی تنها ازدواج مردان مسلمان بـا زنـان مـشـركـه وازدواج زنـان مسلمان با مردان مشرك را نهی نموده ، ولی در مورد ازدواج با اهـل كـتـابـ در قـرآن كريم حكم صريحی وجود ندارد وتنها در سوره مائده به جواز ازدواج مردان مـسلمان با زنان اهل كتاب تصريح شده واين خود موهم عدم حليت ازدواج زنان مسلمان با مردان اهل كتاب است ، بنابراين ، دليل اين حرمت در مورد زنان مسلمان روايت رسيده از اهل بيت للّه ونيز اجـمـاع فـقـها بر ممنوعيت می باشد، جز اين كه فقيهی از باب تنقيح مناط بخواهد حكم به جواز چـنين ازدواجی در صورت عدم تاثير پذيری (عدم افتنان) صادر نمايد كه تاكنون چنين فرضی از جانب هيچ فقيهی مطرح نشده است وما نيز متعرض آن نمی شويم .

حاصل اين كه ازدواج با اهل كتاب ، حتی از نظر محققان فقهای شيعه و براساس روايات وارده پس از جـرح وتـعـديل بلا مانع به نظر می رسد، جز اين كه در صورت تاثير پذيری ، كراهت اين ازدواج قـابـل انـكار نيست ، چنان كه برای فردی كه همسری مسلمان داشته باشد وبخواهد همسری غير مسلمان هم اختياركند، اين كراهت شديدتر خواهد بود.

## ازدواج با كنيزان غير مسلمان

در خلال بررسی آيات قرآن گفتيم كه بسياری از فقهای اهل سنت معتقدند كه ازدواج با كنيزان غـيـر مسلمان اعم از اهل كتاب وغير اهل كتاب جايز نيست ، در حالی كه همه فقهای اهل سنت وشيعه ، همخوابی باآنان را از طريق مالكيت جايز دانسته اند.

دلـيـل فـقـهـای اهـل سنت بر ممنوعيت ، گذشته از آياتی كه به صورت كلی ، ازدواج با مشركان وكافران را ممنوع دانسته ، آياتی است كه می فرمايد : (وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّـهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُم بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنكُمْ وَأَن تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّـهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) (٩٧) .

چه اين كه اين آيات ، ازدواج با كنيزان مسلمان را تنها در صورت عدم قدرت بر ازدواج با زنان آزاد واحـتـمـال ايـن كه بر اثر نداشتن همسر به حرام افتد، جايز دانسته است ، بنابراين به حكم مفهوم شرط در اين آيات ، ازدواج با كنيزان غير مسلمان جايز نيست .

و امـا از اسـتـدلال به آيه پنجم سوره مائده كه می فرمايد :( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) چـنـيـن پـاسخ داده اند كه واژه محصنات در اين آيه شريفه ، به معنای زنان آزاده است ولذا شامل كـنـيـزان نـمی شود وقهرا ازدواج باكنيزان مشمول حكمی است كه قبل از نزول اين آيه ، زنان آزاد مـشـمـول آن بوده اند، يعنی به حكم آيات سوره بقره وممتحنه ، ازدواج با همه زنان غير مسلمان برای مسلمانان ممنوع بوده وبه حكم آيه سوره مائده ، تنها زنان آزاد از اين حكم استثنا شده اند.

پـاسـخ ايـن كـه اولا : آيات سوره بقره وممتحنه ، تنها زنان مشركه را شامل می شود واهل كتاب در اصـطـلاح قـرآنـی مـشـرك نـيستند، ثانيا : آيه پنجم سوره مائده ، تنها ازدواج با زنان آزاد را مباح نـدانـسـتـه ، بـلـكـه هـمه زنان اهل كتاب اعم از كنيز وآزاد. را در بر می گيرد، چه اين كه واژه محصنات در اين آيه به معنای عفيفات است ، نه به معنای زنان آزاد، به عبارت ديگر، ادعای بعضی از فـقـهـای اهـل سـنـت كـه محصنات را به معنای زنان آزاد گرفته اند صحيح نيست ، زيرا واژه مـحـصـنـات در قرآن كريم به چهار معنا آمده است كه تنها بايد از قرائن موجود برای فهم معنای مقصود استفاده كنيم .

يـكـی از معانی محصنات در قرآن ، به معنای زنان شوهردار است ، چنان كه در سوره نور (آيه ٢٣) می فرمايد :( إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ )، همانا كسانی كه زنان شوهردار مسلمان را متهم می سازند.

چنان كه آيه ٢٤ از سوره نساء نيز كه می فرمايد : (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ )به اجماع مفسران به معنای زنان شوهردار است .

مـعـنـای ديـگر محصنات ، عبارت است از عفيفات كه در بعضی از آيات قرآن ، همين معنا منظور اسـت ، چنان كه در سوره نساء (آيه ٢٥) می فرمايد : (مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ )كه اصولا سفاح به معنای زناست وقهرا احصان كه در برابر آن قرار گرفته ، به معنای عفيفات است كه هم ناظر به زنان آزاد وهم ناظر به كنيزان است (٩٨) .

و معنای ديگر واژه محصنات ، زنان آزاد است ، چنان كه در سوره نساء (آيه٢٥) می فرمايد :( فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ) [كنيزان] اگر مرتكب فحشا شدند، پس بر آنان نيمی از عذاب زنان آزاد است .

و چـهـارمـيـن مـعنای محصنات ، مسلمات است ، چنان كه در همين آيه درباره ازدواج با كنيزان می فرمايد :( فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ.)

يعنی با كنيزان مومنه بـا اجـازه صـاحبان آنها ازدواج كنيد.وهنگامی كه اين كنيزان اسلام اختيار كردند و سپس مرتكب گناهی شدند، مجازات آنها نصف مجازات زنان آنها خواهد بود.

فـخـر رازی در تـفـسير كبير می نويسد : احصان در همه اين چهار مورد، در معنای اصلی مشترك اسـت ، چـه اين كه واژه احصان از حصن گرفته شده كه به معنای ديوار شهر است ، وفردی كه در احصان واقع می شود، تا حدودی از خطرها مصونيت پيدا می كند ودر دسترس ديگران نخواهد بود، بنابراين ، اسلام خود حصاری در برابر گناه به شمار می آيد، چنان كه شوهردار بودن زن نيز چنين است وعفيفه بودن وآزاد بودن نيز بی ارتباط با اين معنا نخواهد بود.

حـال اگـر در آيه پنجم سوره مائده دقت كنيم ، خواهيم ديد كه احصان در اين جا تنها می تواند به مـعنای عفيف بوده باشد، زيرا قبل از اين كه درباره محصنات از زنان اهل كتاب سخن گفته شود، قرآن می فرمايد : الـمحصنهات من المومنات، يعنی خداوند از امروز همه طيبات را بر شما حلال گردانيد وطعام افراد اهـل كـتـاب بر شما حلال وطعام وغذای شما بر آنان حلال است ، وزنان پاك دامن اززنان مومن بر شـمـا حـلالـنـد، چنان كه زنان پاكدامن از اهل كتاب نيز بر شما حلال می باشند، بنابراين ، معنای مـحصنات در مورد زنان مسلمان وزنان اهل كتاب يكسان است وترديدی نيست كه قرآن نمی گويد زنـان مـومن به شرط اين كه آزاده باشند بر شما حلالند، زيرا ازدواج با زن مسلمان .اعم از اين كه آزاد بـاشـد يا برده جايز است پس در مورد زنان اهل كتاب نيز مقصود آزادگان نيست ، بلكه زنان عـفـيـف مراد است ، يعنی زنان با عفت چه از مسلمانان وچه از اهل كتاب از امروز بر شما حلال گرديد.

واما استدلال اين دسته از فقهای اهل سنت به آيات سوره نساء نيز استوار وكامل نيست ، چه اين كه در سوره نساء مقصود اين نيست كه كنيزان مسلمان تنها در صورتی كه شما قدرت بر ازدواج با زنان آزاد را نـداريـد وبيم آن است كه بر اثر محروميت از ازدواج ، به حرام بيفتيد، بر شما حلال هستند، بـلـكه خداوند در اين آيه ، تنها به صورت ارشادی می فرمايد : اشباع غريزه جنسی از دو طريق حلال ممكن است حاصل آيد : يـكـی ازدواج بـا زنان آزاد كه راه ومصداق برتر آن است ، وديگر ازدواج با بردگان ، كه مصداق غير عالی آن است ودر عين حال ، هيچ منع قانونی ندارد، هر چند كه اگر برای خود از زنان آزاد همسر بـگـيريد بهتر است ، زيرا معمولا بردگان از طبقات محروم جامعه بوده ودر بسياری از موارد براثر هـمـيـن مـحروميت ها دچار عقده حقارت می شده اند وقهرا برای فرزندان شخص ، مادرانی لايق نـبـوده انـد وبـه همين جهت ، در عين تصريح قرآن به جواز ازدواج باآنان ، ترك آن را بهتر دانسته است .

## همخوابی با كنيزان غير مسلمان

حـاصـل ايـن كه ازدواج با كنيزان براساس آيات قرآن وروايات ، مطلقا جايز است ، چه انسان قدرت برازدواج با زنان آزاد داشته باشد يا نداشته باشد، وچه بر اثر عدم ازدواج ، خطر وقوع در حرام برای او مـطـرح بـاشد يا نباشد وتنها نكته ای كه از اين آيه استفاده می شود، همان برتری ازدواج با زنان آزاد نـسـبـت بـه ازدواج بـا كنيزان می باشد، كه برتری آن هم بر كسی پوشيده نيست ، چه اين كه كنيزان مذكور در اين آيه ، كنيزانی هستند كه مالك ديگری غير از شوهر خود دارند وچنين زنانی به حكم بردگی نمی توانند وظايف همسری خويش را نسبت به شوهرانشان به خوبی ايفا كنند.

بـر هـمـيـن اساس ، ملاحظه می شود ازدواج با كنيزان از نظر فقهای شيعه ، مطلقا بی اشكال بوده وهمان گونه كه پيش از اين در سخنان مرحوم مقدس اردبيلی ومرحوم صاحب جواهر اشاره رفت ، حـلـيت ازدواج با اهل كتاب از هر جهت عام است ، يعنی اعم از اين كه زن كتابی ، آزاد باشد يا برده ، واعـم از ايـن كه مردمسلمان ، قدرت ازدواج با زنان مسلمان را داشته باشد يا نداشته باشد واعم از ايـن كـه بـالفعل نيز همسرانی مسلمان در اختيار او باشند يا نباشند، چه اين كه آيه شريفه به طور مطلق ، اين ازدواج را مباح دانسته است . تنها محدوديتی كه در اين گونه ازدواج ذكر شده ، همان اسـت كـه شيخ طوسی رحمه‌الله در كتاب المبسوط آورده ، كه از اختصاصات پيامبراكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يكی اين بوده كه آن حضرت ، شرعا حق نداشته با زنان غير مسلمان به طور رسمی ازدواج نمايد، هر چند تمتع از آنـان از طريق مالكيت جايز بوده است وبه همين جهت ، پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جنگ خيبر، صفيه را كه در آغاز بـه آيين يهود بود، به بردگی گرفت وبا او هم بستر شد وبعد به هنگامی كه صفيه به شرف اسلام نايل آمد، او را آزاد ساخت وبه همسری برگزيد (٩٩) .

و به عبارت ديگر، ازدواج با زنان اهل كتاب ونيز با بردگان ، تنها برای پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جايز نبوده ، ولی برای ديگر مسلمانان بدون كم ترين تفصيلی مباح وجايز است .

ميبدی در تفسير كشف الاسرار (ج٢ ، ص ٤٧٦) ذيل( وَأَن تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ )(١٠٠) می نويسد : اين به جهت احتمال به رقيت كشيده شدن فرزند است ، چه اين كه ازدواج با كنيزان با اجازه مالك آنـهـا بـه اعـتـقاد بعضی از فقها موجب می شود كه فرزند، متعلق به صاحب كنيز شود، زيرا كنيز متعلق به اوست وهمچنين است فرزند كنيز، جز اين كه پدرش او را از مالك كنيز خريداری نمايد واين هم با فرض عدم استطاعت مالی ممكن نيست .

آنگاه از ابن عباس روايت می كند كه : من ملك ثلاثمائةدرهم وجب عليه الحج وحرم عليه تزويج الاماء.

## همخوابی با كنيزان غير مسلمان

در مـورد حليت تمتع جنسی از زنان اهل كتاب از طريق مالكيت بدون ازدواج ، ظاهرا همه فقهای اهـل سـنـت وشـيـعـه اتفاق نظر دارند، هر چند كه بسياری از فقهای اهل سنت ، ازدواج با آنان را صحيح ندانسته اند.

عـامـل اصـلـی اين اختلاف نظر، آن است كه آيات وارده در زمينه حليت بهره گرفتن از كنيزان مطلق است وهيچ قيدی در آنها ذكر نشده است ، ولی در مورد ازدواج با كنيزان براساس ظاهر آيه ٢٥ سوره نساء، برخی از فقهای اهل سنت دو شرط را معتبر دانسته اند : يكی عدم استطاعت مالی بر ازدواج با زنان آزاد، وديگری خطر ارتكاب كار حرام بر اثر نداشتن همسر، ولی آيات ناظر به بهره مند شدن از كنيزان از طريق مالكيت ، عام است ، چنان كه در سوره نساء (آيه٢٤) می خوانيم :( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ.)

در ايـن سـوره ، خـداونـد اقسام زنانی را كه به دلايلی ازدواج با آنان بر شخص مسلمان حرام است (مانند : مادر وخواهر وعمه وخاله ومادر زن ومادر رضاعی وازدواج همزمان با دو خواهر) به تفصيل بيان مـی دارد، سپس می فرمايد : ازدواج با زنان شوهردار نيز بر شما حرام است ، به جز زنان شوهرداری كه در حال حاضر در تملك شما هستند .

اين آيه شريفه ظاهرا به اتفاق مفسران شيعه واهل سنت در مـورد زنـان اسـير در جنگ اوطاس نازل شده است .

جنگ اوطاس پس از جنگ حنين (كه به دنـبـال فـتح مكه رخ داد) بين مسلمانان ومشركان عرب رخ ‌داد ودر اين جنگ ، گروهی از زنان مـشـرك نيز به اسارت مسلمانان در آمدند، از آن جا كه مسلمانان در مورد تمتع از زنان اسير كه بـسـيـاری از آنـان شوهردار بودند ترديد داشتند، آيه ٢٤ از سوره نساء نازل شد واعلام داشت كه هـمـخـوابـی بـا اين زنان بلامانع است ، زيرا اسارت آنان خود به منزله طلاق آنها محسوب می شود وپيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تنها دستور داد كه اين زنان برای حليت تمتع بايستی استبرا شوند، به اين معنا كه تا زمان وضـع حـمـل بـايـد از آمـيـزش با زنان حامله اجتناب شود، ولی آميزش با زنان غير حامله پس از گذراندن دوران قاعدگی بر مسلمانان حلال خواهد بود.

و در آيات پنجم وششم سوره مومنون می خوانيم :( الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿[٢](http://tanzil.ir/#23:2)﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿[٣](http://tanzil.ir/#23:3)﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿[٤](http://tanzil.ir/#23:4)﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿[٥](http://tanzil.ir/#23:5)﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ.)

هـمـان گـونه كه ملاحظه می شود، در اين آيه شريفه نيز به صورت مطلق ، بهره مندی جنسی به وسـيله ملك يمين ، يعنی آميزش جنسی با زنان ، از طريق مالكيت آنان ، جايز شمرده شده است ، از ايـن جـهـت ، هـمه فقهای شيعه واهل سنت در بهره بردن جنسی از كنيزان كتابی ، بدون كم ترين تـرديـدی ، بـه طور مطلق ، تمتع از آنان را جايز دانسته اند، هر چند در غير كنيزان كتابی اختلاف نظر وجود دارد.

بـرخـی از فـقـهـا بـا توجه به عموم دو آيه فوق وبه خصوص آيه ٢٤ از سوره نساء كه در مورد زنان مـشـرك نـازل شـده ، حليت بهره گرفتن اززنان به صورت مالكيت را مطلقا جايز دانسته اند واين شـامـل بـهـره گـرفـتـن از زنـان بت پرست نيز می شود، ولی بسياری از فقها تمتع جنسی را نيز مـخـصـوص زنـان اهـل كتاب دانسته وزنان مشرك وهمه زنانی را كه اهل كتاب نيستند، مشمول عمومات( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ )ِ ونيز آيه دهم از سوره ممتحنه (وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ) دانسته اند.

ابـن قـدامـه ، فـقـيه معروف حنبلی ، در كتاب مغنی (ج٧ ، ص ٥٠٧) می نويسد : در مورد كنيز غير كـتـابـی ، مانند مجوسی و اكثر اهل علم به جز افراد نادری از ايشان قائل به عدم جواز آميزش هـسـتند واز قدما تنها طاووس يمانی ، همخوابی با زنان غير كتابی را جايز دانسته است وقائلان به حليت به آيه ٢٤ از سوره نساء استدلال می كنند، كه در مورد زنان اسير در جنگ اوطاس نازل شده اسـت وفـرض بـر ايـن اسـت كه اين زنان ، مشرك بوده اند ودر همين حال ، قرآن كريم بهره مندی جـنـسی از آنان را مجاز دانسته است وحديث معروف نبوی نيز كه فرمود : زنان غيرحامله بايستی يـك طـهـر را بـگذرانند ووضع حمل زنان حامله نيز به منزله استبرای آنهاست ، مربوط به همين واقعه است .

آن گـاه ابـن قـدامـه مـی گويد : حديث فوق به طريق صحيح از پيامبر نقل شده وناظر به اباحه می باشد .

سپس اضافه می كند كه همه اسرای دوران پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معمولا مشرك بودند ومسلمانان معتقد بـه تـحـريـم آنـها نبودند، واز پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز حديثی مبنی بر تحريم نقل نشده وبه اصحاب نيز دستور اجـتـناب نداده اند ومعمولا اصحاب ، چنين زنانی را هديه داده اند، چنان كه از ابوبكر نقل شده كه كـنـيزی از همين اسيران به سلمةبن اكوع بخشيده وعمر وپسرش عبداللّه هر دو از سبايای عرب كـه مـشـرك بوده اند سهم گرفته اند وديگر صحابه نيز چنين بوده اند، ومادر محمد بن حنفيه ، فـرزند [امام] علی بن ابی طالب عليه‌السلام نيز از همين زنان بوده است ، چنان كه صحابه رسول خدا از زنان اسـيـر در جـنـگ ايـران سـهم گرفته اند وهيچ خبری حاكی از اجتناب از همخوابی با آنان به ما نـرسـيـده اسـت ، وهمه اينها ظهور بر حليت همخوابی با آنان دارد، جز اين كه اهل علم همگی بر حـرمت ، اتفاق نظر دارند وبعضی از حديث ابوسعيد خدری در مورد اسيران اوطاس پاسخ داده اند كـه مـمكن است آنان مسلمان شده باشند، وابن عبدالبر گفته است : حكم اباحه آميزش با آنها به وسيله آيه( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ) فسخ شده وقبلا جايز بوده است .

ابن رشد در كتاب بدايةالمجتهد (ص ٤٤) می نويسد : اتـفـقوا علی انه لايجوز للمسلم ان ينكح الوثنيةلقوله تعالی : ولا تمسكوا بعصم الكوافر واختلفوا فی احـلالـهابالملك.

سپس می نويسد : علت اين اختلاف نظر، ترديد در ناسخيت آيه( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ) نسبت به آيه (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) است ، ولذا جمهور قائل به منع هستند، ولی طاووس و مجاهد قائل به جوازند.

حـاصـل اين كه همان گونه كه ابن قدامه می گويد : اكثر قريب به اتفاق فقها مگر افراد نادری از آنان قائل به عدم جواز آميزش با زنان كافرند (هر چند به صورت ملك يمين باشد) .

در عين حال كـه از نـظـر آيـات وروايـات مـنع بارزی در اين زمينه وارد نشده است (١٠١) ودر اين باره ، فقها هـمـخـوابـی بـا زن مجوسی را به صورت ملك يمين جايز دانسته اند، در عين حالی كه ازدواج با چنين زنانی را چه به صورت نكاح دائم وچه به صورت نكاح موقت جايز نمی دانند واين به دليل وجـود روايـاتـی است كه در اين زمينه از اهل بيت للّه روايت شده است ، به عنوان نمونه ، در وسائل الـشـيعه آمده است : محمدبن مسلم گويد : از امام باقر عليه‌السلام درباره مردی كه با زنی مجوسی ازدواج مـی كند، سوال كردم .

امام فرمود : نه [چنين نكند]، ولی اگر كنيزی مجوسی دارد، اشكالی ندارد كه با او آميزش كند وكناره گيرد (و عزل كند) ونخواهد كه از او صاحب فرزند شود. (١٠٢) اين حديث را شيخ صدوق وكلينی وشيخ طوسی به طرق مختلف نقل كرده اند.

بنابراين ، صاحب جواهر، حديث فوق را استثنای دومی برای آيه (وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ )وآيه( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِر)ِ قرار داده وقهرا همخوابی با زنان ديگر از كفار را مشمول اين دو آيه دانسته ولذا حكم كـرده اسـت كـه هـمـخوابی با آنان هرچند از طريق ملك يمين باشد حرام است ، وحال آن كه آيه( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ) مطلق است وشامل مشركات وغير آنها می شود، وبه خصوص كه اين آيه به اجماع فـقـها در مورد زنان اسير در جنگ اوطاس نازل شده ، كه آنها به طور مسلم مشرك بوده اند ودر عـيـن حـال ، پـيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد آنها فرمود : در زنان حامله تا هنگام وضع حمل آنان ، تصرف ننمايند وزنان غير حامله تنها يك طهر را بگذرانند.

ولی همان گونه كه قبلا اشاره شد، آيات قرآنی ، تنها ازدواج با زنان ومردان مشرك را منع فرموده و حـكـم عـدم جـواز ازدواج زنان مسلمان با همه مردان غيرمسلمان (به صورت مطلق) را بايد از روايـات فهميد، بنابراين ، اصل حرمت ازدواج (به جز آنچه كه با دليل خارج شود) كه بيشتر مبنای نـظـر فقهای اسلام بوده است ، استوار نيست ، گذشته از اين كه در آيه سوره بقره وسوره ممتحنه كه می فرمايد (وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ )ونيز می فرمايد : ( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِر)مقصود ظاهرا ازدواج بـا آنـهـاسـت ، نـه هـمـخـوابـی بـا ايـشـان وترديدی نيست كه حكم اين دو مورد با هم متفاوت اسـت (١٠٣) ، ولـذا در اسـلام ازدواج با كنيز، به اتفاق فقها جز در صورت عدم استطاعت مالی وخـوف وقـوع در حـرام مـمـنـوع است ، ولی بهره بردن جنسی از آنها به صورت ملك يمين ، به مقتضای آيه( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ )وآيه (إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ ) جايز خواهد بود، وبنابراين ، آيه (وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ )وآيه ( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِر)دليل بر عدم جواز همخوابی نخواهد بود، جز اين كه بگوييم : مقصود از ( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِر) مطلق همخوابی با آنان است ، نه ازدواج با ايشان واين نيز خلاف ظاهر آيه است .

در غير اين صورت لازم می آيد كه ازدواج با آنها بلامانع بوده وتنها همخوابی با آنان حرام باشد، بنابراين از آيات قرآن كريم نمی توان حرمت همخوابی با زنان مشرك را استفاده كرد واين چيزی است كه در مورد زنان مجوسی ، حتی فقهايی كه آنها را اهل كتاب ندانسته اند، بدان اعتراف دارند، بنابراين در مـورد زنـان مـشـرك ، اصل بر حرمت ازدواج است ، مگر دليلی به عنوان استثنا مطرح گردد، ولی چنين اصلی در مورد ازدواج با زنان غير مشرك هر چند مسلمان نباشند وجود ندارد وبر فرض وجود، چنين اصلی شامل همخوابی با آنان نمی گردد وبه همين جهت ، رواياتی در تصريح يا اشاره ضـمنی به جواز همخوابی با زنان مشرك وغير مشرك روايت شده ، هر چند كه ظاهرا اكثر فقها به اين روايات تمسك نجسته اند.

به عنوان نمونه ، شيخ حر عاملی در جلد چهاردهم وسائل الشيعه (ص ٥٨٠) تحت عنوان باب جواز شـراء المشركةمن المشرك وان كان اباها اوزوجها ويحلوطوها، وكذا يحل الشراء مما يسبيه المشرك والمخالف والتسری منهما (١٠٤) روايت می كند از امام صادق عليه‌السلام : سـالـت ابـاعـبـداللّه للّه عن الرجل يشتری امراةالرجل من اهل الشرك يتخذها؟

قال : لاباس ، از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم : آيا فردی كه از مردی مشرك همسرش را خريداری كرده ، می تواند با او همبستر شود؟

امام فرمود : باكی نيست .

و در روايت ديگری آورده : عن رجل يشتری من رجل من اهل الشرك ابنته فيتخذها امة، قال : لاباس ، و در روايت ديگری آورده : سـالت اباعبداللّه عن سبی الاكراد اذا حاربوا ومن حارب من المشركين هل يحل نكاحهم وشراوهم ؟

قال : نعم ، از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم : افرادی كه به وسيله اكراد اسير می شوند ويا از مشركان محارب دستگير می شوند، آيا ازدواج وخريدن آنها جايز است ؟

امام فرمود : آری .

هـمان گونه كه اين روايات ظهور دارد، همخوابی با زنان ، اعم از اهل كتاب وغير آنها، جايز است ، جز اين كه بگوييم : در همه اين روايات ، مقصود، زنان اهل كتابند كه به وسيله اكراد يا غير آنها از مشركان اسير شده اند، ولی اين مطلب درست به نظر نمی رسد وعلتی برای اين حمل وجود ندارد، جز اين كه اصـل را بـر حـرمت ازدواج با غير مسلمانان بدانيم ويا ازدواج را به معنای آميزش يا اعم از آميزش بگيريم وهيچ يك صحيح به نظر نمی رسد.

جـالـب توجه اين كه مقدس اردبيلی رضي‌الله‌عنهدر زبدةالبيان (ص ٥٣٠) می نويسد : از آيه شـريفه سوره بقره كه می فرمايد :( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ ) می توان حرمت همبستری با زنان مـشـرك را نـيـز اسـتـفـاده كـرد، مشروط به اين كه نكاح را به معنای همبستری بگيريم .

آن گاه می افزايد : اسـتعمال واژه نكاح در اين آيه ، در معنای همبستری بعيد به نظر می رسد وخلاف ظاهر آيه است ، بـنـابـرايـن ، مـنحصر كردن معنای آيه بدان ، بعيد به نظر می رسد، وبر فرض كه نكاح را به معنای هـمـبستری بگيريم ، ناگزير دلالت آيه بر حرمت وممنوعيت همبستری با زن كافر، مطلق خواهد بود وديگر به معنای حرمت عقد ازدواج نخواهد بود، جز اين كه بگوييم : تعبير ( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ )به هر دو معنا، يعنی همبستری وعقد به كار رفته ، ولی اين سخن بعيد به نظر می رسد، زيرا استعمال لفظ در بيش از يك معنا خواهد بود ومعنای جامعی هم بين مفهوم همبستری ومفهوم عقد ازدواج وجود ندارد تا بگوييم : آن معنای مشترك از اين واژه اراده شده است . بـنـابـرايـن بـه نـظـر محقق اردبيلی ، از آيه شريفه ، چيزی جز حرمت ازدواج با مشركان استفاده نـمـی شـود وقـهـرا حرمت همبستری كه با حرمت ازدواج تلازم ندارد، می تواند تحت عنوان اصالةالابـاحـه باقی بماند، زيرا هيچ مانعی ندارد كه ازدواج كه امر مقدسی است در صورتی كه با غير مسلمان باشد، ممنوع يا مكروه باشد، ولی تمتعات جنسی مباح باشد.

مولف تفسير المنار نيز در جلد پنجم (ص ٣٥) می نويسد : ابن جرير از بعضی از مفسران اوليه اسلام نقل كرده است كه مقصود از واژه المشركين والمشركات كـه بـرای مسلمانان ازدواج با آنها حرام است ، كسانی جز مشركان جزيرةالعرب نيستند، زيرا اسلام مصلحت می ديد كه مردم عرب مشرك در جزيرةالعرب مسلمان شوند [يعنی در مركز اسلام مشركی وجـود نـداشـتـه باشد، زيرا حضور مخالفان در اين ناحيه ، خطرناك بوده است] وبه همين جهت ، اسـلام در بـرخورد با مشركان عرب برآنان سخت گرفته است ، در حالی كه در برخورد با ديگران نياز به اين مرحله از سختگيری نبوده است .

و نـيـز در ص ٣٤٩ مـی نـويـسد : بيشتر مفسران برآنند كه مقصود از واژه مشركين ومشركات تنها دسـتـه ای از مردم عرب است كه دارای كتاب آسمانی نبوده اند، زيرا روش قرآن اين است كه تنها اين دسته از اعراب را مشرك می خواند، واما مسيحيان وديگر فرق اهل كتاب را مشرك نمی نامد.

و نـيـز مـرحـوم طـبـرسی در مجمع البيان (ج١ ، ص ٣١٨) در ذيل همين آيه می نويسد : بعضی از مـفـسـران مقصود از مشركين ومشركات را تنها افراد غير اهل كتاب دانسته اند، چنان كه از قتاده وسعيد بن جبير نيز همين نظر نقل شده است .

يـكـی از صاحب نظران معاصر در بحث ارتداد زن وحكم آن می نويسد : اگر قضيه بر عكس باشد، يعنی زنی مسلمان به يكی از اديان مسيحی ويهودی در آيد و فرض بر اين بوده باشد كه همسر او با داشتن زنان متعدد، موظف بوده كه از هر چند شب ، دو شب را با اين زن به سر ببرد واين ارتداد پـس از گـذشت يك شب رخ داده باشد، در اين جا حق زن نسبت به يك شب ديگر محفوظ است وبايد تدارك شود، هر چند مساله مورد تامل است (١٠٥) .

سـپـس مـی افـزايـد بـعـضی را عقيده بر اين است كه همخوابی با زن مرتد هرچند به آيين غير اهل كتاب بوده باشد منعی ندارد.

مـلاحـظـه اقوال فوق ، همگی ناظر به اين مطلب است كه از آيه تحريم ازدواج با مشركان ، حرمت هـمـبستری استفاده نمی شود واحتمالا همبستری با زنان غير مسلمان وحتی زنان مرتد، به حكم اصالةالاباحه جايز باشد.

و نيز ابن قيم در كتاب احكام اهل الذمه (ج١٠ ، ص ١٦) می نويسد : احمد حنبل می گويد : پيامبر گرامی اسلام را رسم بر اين بود كه از بت پرستان ، زنان وكودكانی را در جـنـگ اسير می كرد وبه افراد مسلمانی كه اين اسيران به آنان تعلق می گرفتند، اجازه می داد كه پس از گذشت ايام عده ، با زنان اسير همبستر شوند، چنان كه در حديث ابوسعيد خدری آمده : در جـنگ اوطاس (كه آخرين جنگ پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با بت پرستان عرب بود وبعد از فتح مكه رخ داد) پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد زنان اسير فرمود : مـسلمانان با زنان حامله تا زمان وضع حمل ايشان همبستر نشوند وزنان غير حامله نيز بايد يك بار پـس از اسارت حيض ببينند وپاك شوند وپس از استبرا، همبستری با آنان جايز خواهد بود، بنابراين ، پـيـامـبـر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای جواز همبستری با آنان ، اسلام را شرط ندانسته است ، وبيشتر زنان اسير در دوران پـيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از بت پرستان عرب بودند وبرخورد مسلمانان با آنان همين گونه بوده است ، چنان كه مادر محمد حنفيه ، همسر علی عليه‌السلام از همين زنان اسير از مردم بنی حنيفه بوده است .

حاصل اين كه همخوابی با كنيزان غير مسلمان به هر آيينی كه بوده باشند بافرض عدم حاملگی كنيز، ظاهرا بلامانع است ، هر چند كه در اين زمينه ، فقهای شيعه واهل سنت بر حرمت اجماع دارند وتنها افراد نادری از اهل سنت آن را مباح دانسته اند.

شـايد مستند فقهای اهل سنت در اين زمينه ، بيشتر قياس ومتاثر بودن از سيره خليفه دوم (عمر) بـوده بـاشـد، زيـرا هـمـان گونه كه ابن قدامه در مغنی وبسياری ديگر از فقهای اهل سنت ، مثل سـرخـسـی در الـمـبـسـوط يادآور شده اند، خليفه دوم گذشته از اين كه از متعه شديدا منع مـی كرده ، در زمينه ازدواج با اهل كتاب نيز شديدا مخالف بوده است ومتاسفانه اصحاب پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز در برابر تصميم گيري های بدون دليل ايشان عكس العملی نشان نمی دادند، جز در مواردی محدود كه افرادی مانند جابر وابن عباس نظر مخالفی ابراز داشته اند.

مـتـاسـفـانـه ايـن روش در گذشته وحال حاضر نيز در ميان اهل سنت متداول بوده وبسياری از اختلافات اهل سنت با شيعه ، معلول همين روش بوده است .

ميبدی در تفسير كشف الاسرار می نويسد : عـمـر زنـی را بـه چهل هزار درهم مهريه به عقد خود در آورد، آن گاه خود روزی بر منبر خطبه خواند وگفت : ای مـردم ! مـهريه زنان را سنگين نكنيد، زيرا اگر اين كار از نظر دنيوی پسنديده بود يا معيار تقوا در نزد خداوند به حساب می آمد، هرآينه سزاوارترين فرد بدان ، پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، در حالی كه آن حضرت برای زنانش بيش از دوازده وقـيه (١٠٦) مهر قرار نداد.

در ايـن حـال زنـی بـرخاست وگفت : آيا ما را از حقی كه خداوند برايمان قرار داده منع می كنی ؟

خـداونـد مـی فرمايد : اگر قنطاری از طلا را به عنوان مهر در اختيار زنانتان قرار داديد، چيزی از آن راپس نگيريد.

در ايـن حـال عـمـر گـفت : هريك از شما از عمر داناتريد، وسپس به يارانش گفت : از من چنين سـخـنـانـی را مـی شـنـويد وبر من خرده نمی گيريد ونتيجه اين می شود كه زنی به من اعتراض مـی كـنـد، در حالی كه از داناترين زنان هم نيست ! (١٠٧) محمد بن عبدالوهاب ، بنيانگذار فرقه وهـابـيـه ، در كـتـاب مسائل الجاهليه (ص ١٢٥) می نويسد : مسجد قرار دادن قبور پيامبران نيز از بـدعـت هـای اهـل كتاب در جاهليت است كه نادانان اين امت نيز آن را به ارث برده اند .

آنچه را در ايـن بـاره مـی دانـم دو قول است : يكی اين كه بسياری از علما آن را منع كرده ومكروه دانسته اند وگـفـتـه اند : مسافرت به قصد بقعه ای برای عبادت در آن ، كاری پسنديده نيست ، وقول دوم اين است كه در حد بسيار جزئی ومحدود جايز است از احمد بن حنبل پرسيده شد كه به نظر شما فردی كه به زيارت اين مكانهای مقدس می رود، اين كار جايز است ؟

احمد پاسخ داد : اما براساس حديث ابن ام مكتوم كه از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تقاضا كرد كه پيامبر در خانه اش نماز بخواند تا جايگاه نماز پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مسجد دايمی خود قرار دهد ونيز براساس سيره ابن عـمـر كه اصرار داشت در جاهايی كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز خوانده بود نماز بخواند، وقتی كارهای عادی آن حـضـرت را تـقـليد می كرد اين كار جايز به نظر می رسد ونيز احمد بن قاسم نقل كرده است كه عـبـداللّه بـن عـمـر را ديدند كه به جايی آب می پاشيد وهنگامی كه از او پرسيدند : چرا اين جا آب می پاشی ؟

پاسخ داد : چون پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ديدم كه روزی در اين جا آب پاشيده است محمد بن عبدالوهاب پس از نقل فتوای احمدبن حنبل بر جواز چنين اعمالی می گويد : عقيده ما براين است كه اين كارها همان گونه كه احمد حنبل می گويد، جايز است ، ولی كاری است مكروه ، چـه ايـن كـه سـعـيد بن منصور در سنن خود آورده است كه ابوهاويه نقل كرده كه ما در يكی از سفرهای حج همراه عمر بوديم ، ناگاه عمر ديد مردم برای نماز خواندن به مكانی هجوم برده اند، پرسيد : چرا چنين می كنيد؟

گفتند : اين جا مسجدی است كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آن نماز خوانده است .

عمر گفت : علت اين كه امتهای پيش از اسلام گمراه شدند، همين بود كه آثار پيامبرانشان را عبادتگاه قـرار دادنـد، بـنابراين هركس به هنگام نماز به چنين جايی رسيد، در آن نماز بخواند، واما در غير وقت نماز نبايد در آن نماز بخواند. بـنـابـرايـن ، عـمـر از ايـن كه جايگاه نماز پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسجد قرار گيرد ودر خارج از وقت در آن نماز گـزارده شـود، اظهار كراهت می كند وتصريح می نمايد كه علت هلاكت امتهای گذشته ، همين عمل بوده كه اصرار داشته اند جايگاه پيامبرانشان را كنيسه وكليسا قرار دهند.

ونيز محمدبن وضاح وغير او از عمر نقل كرده اند كه دستور داد درختی را كه در بيعت رضوان در زيـر آن ، مـردم با پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيعت نموده بودند، قطع كردند، چه اين كه مشاهده كرد مردم در زير آن درخت اصرار دارند نماز بخوانند وعمر از آينده اين كار وحشت داشت .

بـنـابـراين آنچه سزاوار است بدان عمل كنيم ، همان روش خليفه دوم است وهمين عقيده عموم اصـحـاب پـيـامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده وتنها عبداللّه ، پسر عمر در اين روش با پدرش مخالف بوده است ، پس لازم است كه ما نيز بدين روش ملتزم باشيم وآن را مبنای كار خود قرار دهيم .

در مـكـتبی كه چنين گرايش تعصب آميزی در مورد سنن خليفه دوم وجود دارد، حكمی كه در كـوچـكـتـرين مناسبتی از خليفه صادر می شود، ممكن است برای هميشه معمول گردد ويا امر مـكروهی به عنوان حرام تلقی گردد .

جالب اين كه خليفه دوم در مساله ازدواج با غير مسلمانان ، شديدا عكس العمل نشان داده وحتی با تهديد، به اصحاب پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمان داده كه زنانی را كه قبلا از اهل كتاب گرفته بودند طلاق دهند.

ابن قدامه پس از اين كه جواز ازدواج با اهل كتاب را به استناد آيات قرآن وروايات واقوال فقها اثبات می نمايد، می نويسد : هنگامی كه اين مطلب ثابت شد، پس سزاوار است كه با زنان اهل كتاب ازدواجی صورت نگيرد، چه اين كه عمر به مسلمانانی كه با زنان اهل كتاب ازدواج كرده بودند، دستور داد آنان را طلاق دهند وهـمگی ، زنان كتابی خود را طلاق دادند، به جز حذيفه ، وعمر از او نيز خواست كه زنش را طلاق دهد، وحذيفه پرسيد : آيا شهادت می دهی كه ازدواج با كتابی حرام است ؟

عمر گفت : همخوابی با زن كـتابی ، مثل خوردن شراب است ، او را طلاق بده .

وحذيفه دوباره پرسيد : شهادت می دهی كه حرام است ؟

عمر گفت : اين همانند شراب است .

حذيفه گفت : می دانم كه مانند شراب است ، ولی حـلال است ، ولذا حاضر نشد زنش را طلاق دهد، ولی بعدها او نيز زنش را طلاق داد وهنگامی كه از او پرسيدند : چرا همان اول كه عمر به تو دستور داد چنين نكردی ؟

پاسخ داد : نخواستم كه مردم تصور كنند من كاری نادرست مرتكب شده ام (١٠٨) . از آنـچه گفته شد، نتيجه می گيريم كه اهل سنت در مساله ازدواج با بيگانگان شديدا تحت تاثير سيره خليفه دوم بوده اند، ولذا با فرض اين كه دليل روشنی بر حرمت ازدواج با زنان غير مسلمان ونيز تمتع از آنان وجود ندارد، در غير مورد اهل كتاب قائل به حرمت شده اند ودر مورد اهل كتاب به دلـيل صراحت آيات سوره مائده نتوانسته اند حكم به حرمت نمايند، در عين حال ، قائل به كراهت شديد شده وعملا آن را منع نموده اند.

در ايـن جـا اين سوال مطرح می گردد كه چرا فقهای شيعه در اين زمينه ، ابرازمخالفت نكرده اند، بـلـكـه ايـنـان نـيز عملا وبلكه قولا همانند فقهای اهل سنت انديشيده اند وبا وجود قرائن ياد شده برجواز، معتـقد به حرمت بوده اند؟

پاسخ اين كه هر چند بسياری از فقهای شيعه در شرايطی به جز تقيه ، آزادانه اظهار نظر كرده اند، ولـی از آن جا كه امامان معصوم در قرون اوليه شديدا در حال تقيه بوده اند، معمولا مجبور بوده اند در ايـن زمـيـنه نظری بر خلاف آرای مشهور اهل سنت ابراز ننمايند، ولذا در اين مورد معمولا به صورت تقيه سخن گفته اند وحتی در مورد اهل كتاب نيز نظر مساعدی ابراز نداشته اند واحيانا به صـورت كـنـايه ومخفيانه حكم به حليت ودر مواردی صريحا حكم به كراهت شديد نموده اند ودر مواردی ازدواج دايم با اهل كتاب را منع كرده وازدواج موقت را مجاز دانسته اند، ودر مورد كنيزان نـيـز چـنين نظری از امامان معصوم نقل شده است وتنها در مورد مجوسيان است كه بهره مندی جنسی از آنان را به صورت ملك يمين جايز شمرده اند.

مـمـكن است گفته شود كه امامان معصوم هر چند در حال تقيه بوده اند، ولی حكم خدا را اگر چـه به صورت مخفيانه ابراز داشته اند، چنان كه در مورد متعه ، با همه مخالفت اهل سنت ، امامان اهـل بـيـت در زمينه جواز آن واشاره صريح قرآن بدان وعدم نسخ حكم آن ، سخنان فراوانی ابراز داشته اند، بنابراين اگر ازدواج با غير مسلمانان نيز جايز بود، حتما حكم آن را بيان می كردند.

پاسخ اين كه ازدواج موقت با زنان مسلمان واحيانا اهل كتاب در مقايسه باازدواج رسمی با زنان غير مـسـلـمـان ، تـفـاوت فراوانی دارد، زيرا در كراهت ازدواج بازنان اهل كتاب وهر زن غير مسلمانی ترديدی وجود نداشته است ، در دوران گذشته كه تعصبات مذهبی شديدی وجود داشت واحتمال تـحـت تـاثـيـر قرار گرفتن مسلمانان از غير مسلمانان بر اثر ازدواج با آنان جدی بوده است ، ولذا ترديدی دركراهت آن وجود ندارد ودر حال حاضر نيز چنين است ، چه اين كه اين روابط، به صورت گسترده ، به ويژه نسبت به افرادی كه در كشور اسلامی زندگی نمی كنند، هرگز نمی تواند فاقد آثار سوء باشد وحتی از نظر سياسی نيز آثار تخريبی زيادی در پی دارد.

بـنـابـرايـن اهـل بيت للّه مخالفتی با عدم انجام آن نمی كردند وانگيزه ای جدی برای ابراز مخالفت نـداشـتـنـد، ولی در مورد متعه كه منجر به مخفی ماندن يك حكم اسلامی وآثار سازنده آن برای هـمـيـشـه مـی شد، هر چند در شرايط شديد تقيه به سر می بردند، حكم اصلی آن را بی پرده ابراز داشته اند.

به عنوان نمونه ، در كتاب وسائل الشيعه (ج١٤ ، ص ٤١٨) می خوانيم : راوی گويد : بـه ابـوالـحـسـن عليه‌السلام عـرض كردم : فدايت شوم ، نظر شما درباره زنی نصرانی كه او را از مسيحيان مـی خـرم وبـه آنـان مـی فـروشم چيست ؟

امام فرمود : بخر وبفروش ، مانعی ندارد .

گفتم : آيا با او همبستر هم بشوم ؟

پس آن گاه حضرت كمی سكوت كرد وسپس رو به من كرد وبه صورت آهسته گـفـت : ايـن نيز برای تو حلال است .

اين گونه روايات ، شاهدی است بر اين كه امامان معصوم در ابـراز عـقيده در اين گونه مسائل ، به دليل مخالفت اهل سنت آزاد نبوده اند، ولذا احتمال مبتنی بر تـقـيـه بودن بسياری از روايات اين باب ، قوت می گيرد، چنان كه صدور بعضی از اين روايات ، به جـهـت تـقيه ، قطعی است وقهرا نمی توان با اين گونه روايات ، آيات قرآن كريم را تخصيص زد ويا تـفـسـيـر نـمـود .

گذشته از همه آنچه گفته شد، روايات تحريم ازدواج با زنان غير مسلمان ، در بـسـيـاری از مـوارد، ازدواج بـا اهل كتاب را به صورت دايم يا موقت ، آن هم توام با كراهت يا عدم كراهت مطرح می نمايد، ولی ازدواج با افرادی همچون اكراد وخزر واهوازی را ممنوع وغير مجاز دانـسته ، در حالی كه فرض بر اين است (١٠٩) كه ازدواج با اكراد درصورتی كه مسلمان باشند بلااشكال است ومنع ازدواج با آنان حمل بر كراهت می شود آن هم مخصوص دوران گذشته است كـه احـيانا از نظر اخلاقی ورسومات اجتماعی تقريبا كفو مسلمانان تربيت يافته اسلام نبوده اند كه قـهـرا ازدواج با آنها مكروه بوده است وبه همين جهت بسياری از فقها نيز رای به كراهت داده اند، بـنابراين به قرينه سياق می توان گفت كه در روايات باب ازدواج با بـيگانگان ، بيشتر، نهی تنزيهی وارشادی مورد توجه بوده است ، چنان كه احتمالا در بعضی از آيات قرآن نيز همين احتمال مطرح اسـت ، فـی المثل ، در آيه ٢٥ سوره نساء كه می فرمايد :( وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ)ايـن جـمـلـه نمی رساند كه ازدواج با زنان آزاد غير مسلمان حرام است ، بلكه می گويد : ازدواج با كنيزان با همه كراهتی كه دارد واعتراض اجتماعی ای كه به دنبال دارد، بهتر از ازدواج با زنان آزاد غير مسلمان است ، واللّه اعلم .

## ازدواج زنان مسلمان با مردان غير مسلمان

بنابراين آنچه از نظر اسلام مطمئنا مورد تحريم واقع شده ، ازدواج با زنان مشرك ، يعنی بت پرستان وسـتاره پرستان است ، ولی در مورد غير آنان ، حكم به تحريم مشكل است ، هر چند كه ازدواج با غـيـر مسلمان مطمئنا دارای كراهت شديد می باشد ودر غير مورد زنان اهل كتاب ، احتياط واجب اجتناب از ازدواج با آنهاست ، هرچند كه مشرك نباشند.

## ازدواج زنان مسلمان با مردان غير مسلمان

در ايـن مـورد ظاهرا (١١٠) اتفاق نظر فقهای شيعه واهل سنت وظاهر آيات قرآن بر اين است كه ازدواج زن مـسلمان با هر فرد غير مسلمان اعم از اين كه كتابی باشد يا غير كتابی جايز نيست ، چـنـان كه آيه ٢٢١ سوره بقره می فرمايد :( وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ )، ودر سوره ممتحنه (آيه١٠) می خوانيم كه :( فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُم مَّا أَنفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ.) بـنـابراين ، اين آيات تصريح دارد كه زنان مسلمان نمی توانند با افراد مشرك يا مردان كافر غيرمشرك ازدواج كنند، چه اين كه در سوره مائده كه از حيث نزول آخرين آيات قرآن است تنها ازدواج بـا زنـان اهل كتاب را بر مسلمانان حلال محسوب كرده ونه عكس آن را واز طرفی روايات فراوانی به صورت صريح ، ازدواج زنان مسلمان با مردان غير مسلمان را مطلقا ممنوع دانسته است .

الـبـته فلسفه تحريم اين ازدواج در قرآن وروايات ، خوف تاثير پذيری مردان وزنان مسلمان از غير مـسـلمانان وراه يافتن ضعف عقيدتی واخلاقی آنان به مسلمانان ذكر شده است ، ولی از آن جا كه ايـن تـاثـيـر پذيری در مورد مردان (به خصوص در دوران حاكميت اسلام) ضعيف تر است ، لذا در شرايطی كه غيرمسلمانان ضعيف بوده وبا مسلمانان قرار داد ذمه امضا كرده باشند، به مردان اجازه ازدواج داده شـده ، ولـی از آن جـا كه زنان به صورت نسبی در معرض تاثير پذيری جدی تری قرار دارند، از اين ازدواج مطلقا منع شده اند.

قـرآن كريم پس از حكم به لزوم اجتناب از ازدواج با مشركان می فرمايد : (اولَـٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّـهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)(١١١) .

وصدوق در كتاب علل الشرائع (ج٢ ، ص ٥٠٢) در مورد اين كه چرا ازدواج مردان با زنان مستضعف از ناصبی ها جايز است ، ولی زنان حق ندارند با چنين مردانی ازدواج نمايند، روايتی از زراره نقل كرده كه امام صادق عليه‌السلام فرمود : تـزوجـوا فی الشكاك ولاتزوجوهم لان المراةتاخذ من ادب زوجها ويقهرها علی دينه ، با زنان شكاك ومـردد در ديـن خـود، ازدواج كنيد وزنان مسلمان را به شكاكان تزويج ننماييد، چه اين كه زن از شوهرش تربيت می پذيرد وشوهر او را مجبور می كند كه به آيين خود در آيد.

چـنـان كه در كتاب بحارالانوار (ج١٠٣ ، ص ٣٧٧ و٣٨٠) روايتی به همين مضمون آمده كه از افراد بـی اعتقاد وبی اطلاع زن بگيريد، ولی به آنان زن ندهيد، زيرا زنان در معرض تاثير پذيری بيشتری از شوهرانشان هستند ومردان نيز زنان را مجبور به پذيرش آيين خود می نمايند.

اشـكـال : مـمـكـن است گفته شود كه اگر فلسفه حكم چنين است ، پس چه مانعی دارد كه در شـرايـطی كـه بـا اطـمـيـنان چنين خطری وجود ندارد، بلكه شرايط به گونه ای است كه زنان می توانند شوهرانشان را به پذيرش اسلام متمايل سازند، اين ازدواج جايز باشد، چنان كه مسيحيان نيز در شرايطی كه به اين امر اطمينان داشته باشند، به زنان خويش چنين اجازه ای را می دهند.

پـاسـخ اين كه : آنچه در فلسفه حكم تحريم ازدواج وتفاوت زنان ومردان ياد شده ، علت تامه حكم نـيـست ، چه اين كه ممكن است مصالح ومفاسد بسيار ديگری نيز در وضع حكم فوق مطرح باشد، كـه ما از آنها بی اطلاعيم .

گذشته از اين كه ممكن است اين تاثير پذيری به اصطلاح فقها حكمت حـكـم مزبور بوده باشد، نه علت حكم وهيچ مانعی ندارد كه قانون به دليل ضرر احتمالی در اكثر موارد كاری را بر همگان حرام نمايد.

بنابراين ادله تحريم ازدواج زنان مسلمان با غير مسلمان صراحت دارد وهمه فقهای اسلام نيز حكم بـه حرمت داده اند، بنابراين ترديدی در اين تحريم وجود ندارد و از آن جاكه تشخيص مصالح احكام وعـلـل آن معمولا برای ما غير ممكن است ، ما نمی توانيم براساس تخيل وحتی احتمالات قوی نيز دست از حكم شارع برداريم .

البته در بعضی از روايات ، تداوم بخشيدن به ازدواج زن مسلمان با مردان اهل كتاب وباديه نشينان عـرب بـه شرط اين كه آنها را از دارالاسلام خارج نكنند اجازه داده شده است ، ولی از آن جا كه در بسياری از روايات ديگر، در صورتی كه شوهر زن مسلمان اعم از اين كه مسيحی يا مجوسی بـوده بـاشـد اسـلام نياورد، تداوم ازدواج ، مورد تحريم قرار گرفته است ، بنابراين نمی توانيم به مـقتضای روايات فوق ، حكم به جواز تداوم ازدواج بنماييم ، جز اين كه گفته شود كه روايات قائل به جواز، خاص است وروايات تحريم ومنع ، عام است ، ولذا در مورد روايات جواز، تخصيص می خورد، يـعـنـی تداوم بخشيدن به ازدواج زنانی كه قبلا مسيحی وياب بوده اند وبعد مسلمان شده اند، ولی شـوهـرانـشـان بـه آيـين خود باقی هستند، در صورتی كه آنها را از قلمرو حكومت اسلامی خارج نسازند، بلامانع خواهد بود، واينك نمونه ای از اين روايات : عـلی بن جعفر از برادرش امام كاظم عليه‌السلام نقل كرده كه از امام پرسيدم : نظر شما درباره زنی نصرانی كه مسلمان می شود چيست ، در حالی كه هنوز شوهرش مسيحی است ؟

امـام فرمود : او همچنان همسر شوهر مسيحی اش می باشد وهمه احكام زناشويی او باقی است ، جز ايـن كـه شـوهـر مـسيحی او نمی تواند اين زن را از دارالاسلام (محدوده حكومت اسلامی) خارج سازد. (١١٢) و نيز محمدبن مسلم از امام باقر عليه‌السلام روايت می كند كه آن حضرت فرمود : همه اهل كتاب وهمه آنان كـه با مسلمانان پيمان ذمه منعقد كرده اند، هرگاه يكی از زن يا شوهر آنان مسلمان شود، ازدواج آنها به قوت خود باقی است وآن دو همچنان همسر يكديگرند. (١١٣) و نيز يكی از راويان شيعه از امـام باقر يا امام صادق روايت كرده كه درباره يهودی ومسيحی و زرتشتی فرمودند : هرگاه زن آنها مسلمان شود وخود آنها مسلمان نشوند، ازدواج آنها همچنان به قوت خود باقی است ولذا نبايد آنـهـا را به جدايی از يكديگر وادار نمود، جز اين كه نبايد به شوهر اجازه داد كه زن مسلمانش را از دارالاسلام خارج سازد (١١٤) .

وليكن از آن جا كه اين روايات مخصص ، از نظر سند، استوار نيست ، قابل استناد نبوده وقهرا عموم ادلـه مـنـع ، به حال خود باقی خواهد بود، هر چند به استناد همين دو روايت ، به جواز تداوم نكاح مجوسی با زن مسلمان حكم نموده اند (١١٥) .

و هـمـچـنـين روايات معتبری كه می گويد : در صورت اسلام نياوردن زوج ديگر، قبل از انقضای عـده ، بـين آنها جدايی انداخته خواهد شد، مورد عمل قرار می گيرد، بنابراين ، تداوم بخشيدن به ازدواج زن مسلمان ومرد غير مسلمان نيز صحيح نخواهد بود.

به عنوان نمونه ، در اين جا تنها يك روايت رامی آوريم : از عـلـی بـن جـعفر، از پدرش امام صادق ، از امام علی بن ابی طالب ك روايت شده كه در مورد زنی مـجـوسـی كـه پـيـش از شـوهرش مسلمان شده بود، فرمودند : اينان مجبور به جدايی از يكديگر نـيـسـتـنـد، ولـی بـه شوهرش فرمود : اگر تو نيز پيش از انقضای عده اين زن ، مسلمان شوی ، او همچنان همسر تو خواهد بود، ولی اگر تا زمان انقضای عده مسلمان نشوی ، پس آن گاه تو يكی از خـواسـتگاران خواهی بود (١١٦) (بدين معنا كه زن در چنين شرايطی به جهت اختلاف عقيده ، اخـتـيار دارد كه با همين شوهر بماند ويا از او جدا شود وبا هر كدام از مسلمانان كه صلاح می داند ازدواج كند) .

بعضی از فقها خواسته اند با آيه ١٤١ سوره نساء :( وَلَن يَجْعَلَ اللَّـهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ) بر عدم جواز ازدواج زن مسلمان با مرد غير مسلمان استدلال كنند، چه اين كه لازمه اين ازدواج سلطه غير مسلمان بر مسلمان خواهد بود.

ولـيـكـن مـمـكـن اسـت گفته شود كه اصل عدم سلطه شامل چنين مواردی نمی شود، كه فرد مـسـلمان به صورت آزاد، ضمن عقد لازم ، چيزی را برای فرد كافر متعهد گردد ومتقابلا شخص كـافـر نـيـز چيزی را به نفع مسلمان به عهده بگيرد، وگرنه بايستی بگوييم : هرگونه معامله ويا قـراردادی كه از آن نفعی به كافر برسد ممنوع است و اين چيزی است كه هيچ فقيهی آن را نگفته است .

البته ممكن است گفته شود كه در عقد ازدواج ، خصوصيت ويژه ای نهفته است ، چه اين كه طبق آداب ورسوم اجتماعی ، زن بايد در محدوده وسيعی مطيع امر شوهرش باشد، بنابراين ، لازمه عـقـد ازدواج بـاكـافـر، سـلـطه كافر بر زن مسلمان خواهد بود، ولی به هر حال اين دليل اخص از مـدعـاسـت ، زيـرا ترديدی نيست كه ازدواج زن مسلمان با كافر در تمامی موارد وزمانها سلطه به شمار نمی آيد وبه خصوص در جوامعی كه آزادی عقيدتی بر آنها حاكم است .

بعضی از نويسندگان معاصر، عدم جواز ازدواج زن مسلمان با مرد كافر را معلول عدم اعتراف غير مـسـلـمـانان به مشروعيت آيين اسلام دانسته اند، بدين معنا كه زن مسيحی در خانواده مسلمان مـورد تحقير دينی قرار نمی گيرد، زيرا آزادی مذهبی از طرف اسلام پذيرفته شده است ، ولی زن مـسلمان در خانواده مسيحی به طور طبيعی مورد تحقير دينی قرار خواهد گرفت ، زيرا مسيحيت آزادی ديـنـی را قـبـول ندارد وتنها مذهب نجات بخش را آيين مسيح می داند، چنان كه يهوديت ودين زرتشت نيز چنين تلقی ای دارند واين احتمال بسيار مقبولی است (١١٧) .

## ازدواج موقت مسلمان با بيگانه

در اين مساله ظاهرا مشكلی وجود ندارد واز ادله جواز ازدواج مردان مسلمان با زنان اهل كتاب به صـورت دائم ، جـواز ازدواج مـوقـت نيز استفاده می شود، جز اين كه بسياری از فقهای اهل سنت معتقدند كه حكم جواز ازدواج موقت (متعه) در مورد همه زنان ، اعم از مسلمان يا كافر، نسخ شده است واز طرفی بسياری از فقهای اماميه ، تنها قائل به جواز ازدواج موقت با زنان اهل كتاب هستند وادلـه جـواز ازدواج را تـنها ناظر به اين نوع ازدواج می دانند، از اين جهت ، بی تناسب نيست كه به صورت فشرده به اين اختلاف نظر اشاره ای بكنيم . ظاهرا به ندرت فقيه ومفسری بوده كه در اصل تشريع ازدواج موقت ترديد داشته باشد، چه اين كه اكـثـر قـريـب بـه اتفاق فقهای اهل سنت در اصل تشريع ازدواج موقت ، با فقهای شيعه هم عقيده هستند، جز اين كه بسياری از آنان معتقدند كه اين حكم ، پس از تشريع نسخ شده است ودليل آنان بر تشريع متعه گذشته از روايات ومدارك مستند تاريخی قرآن كريم است كه در سوره نساء (٤) آيه ٢٤ می فرمايد :( فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّـهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ) و زنانی را كه متعه كرده ايد، مهرشان را به عنوان فريضه ای به آنان بدهيد، وبر شما گناهی نيست كـه پـس از [تـعـيين مبلغ] مقرر، با يكديگر توافق كنيد [كه مدت عقد يا مهر را كم يا زياد كنيد]، مسلما خداوند دانای حكيم است .

غـالـب مفسران وفقهای شيعه واهل سنت معتقدند كه اين آيه شريفه ناظر به ازدواج موقت است ، زيـرا مـقصود از واژه اجر، پول يا هر چيز ارزشمندی است كه در ازدواج موقت به زن داده می شود وبـه اعـتقاد بعضی از مفسران ، بعضی از صحابه رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مانند ابن عباس اين آيه را با قيد الی اجل مسمي، كه اشاره به زمان موقت است ، قرائت می كرده اند.

شمس الدين سرخسی در كتاب مبسوط (ج٥ ، ص ٣٠) می نويسد : ازدواج مـوقـت در نزد ما پيروان ابو حنيفه باطل است ، ولی مالك آن را جايز می داند، چنان كه از سخن ابن عباس نيز جواز استفاده می شود ومالك بن انس همچنين برای جواز ازدواج موقت به آيه شـريفه سوره نساء استدلال نموده است كه می فرمايد : پس هنگامی كه از آنها متمتع شديد، اجرت آنـهـا را بپردازيد، چه اين كه ما همگی اتفاق داريم كه ازدواج موقت زمانی حلال بوده است وحكم كـه ثـابـت شـد تا مادام كه نسخ آن ثابت نشود، باقی خواهد بود، ولی به نظر ما نسخ اباحه ازدواج مـوقـت بـا احـاديث مشهوری ثابت شده است واضافه بر آن ، گفته خداوند كه می فرمايد : مومنان كسانی هستند كه فروج خويش را جز از همسرانشان ويا از آنها كه به ملك خود در آورده اند حفظ می كنند.

مويد آن است زيرا معلوم است كه در متعه ، زن نه همسر است ونه ملك يمين . محمد بن احمد بن رشد در كتاب بدايةالمجتهد، (ج٢ ، ص ٥٨) می نويسد : هـر چـند به صورت متواتر از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تحريم متعه نقل شده ، ولی در تاريخ اين تحريم ، اختلاف است كـه آيـا در جنگ خيبر بوده يا فتح مكه ويا سال جنگ اوطاس يا در حجةالوداع يا در عمره قضا كه بعد از صلح حديبيه رخ داد وبيشتر اصحاب پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وهمه فقهای شهرهای اسلامی بر آنند كه به هر حـال مـتعه تحريم شده است ، ولی از ابن عباس شهرت يافته كه او متعه را حلال می دانسته است وگـروهـی از مـردم يـمـن از پـيروان ابن عباس نيز بر همين عقيده اند ونيز بعضی از مردم مكه ، واستدلال ابن عباس در اين زمينه به گفته خداوند بوده كه می فرمايد : پس هرگاه از آنها متمتع شديد، واز ابن عباس همچنين نقل شده كه می گفت : ازدواج موقت رحمتی بود از جانب خداوند كـه امـت مـحـمد را مورد ترحم قرار داده بود واگر نه اين بود كه عمر از آن منع كرد، هيچ كس آلوده به زنا نمی شد جز افراد شقی .

واز عطاء نيز روايت شده كه گفت : از جابر بن عبداللّه انصاری رضي‌الله‌عنهشنيدم كه می گفت : ما در دوران پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ودوران ابی بكر ونيمی از دوران خلافت عمر ازدواج موقت می كرديم ، پس آنگاه عمر مردم را از اين كار منع كرد. هـمـان گونه كه ملاحظه می شود، اكثر مفسران وفقهای اسلام معتقدند كه آيه ٢٤ سوره نساء در مـورد ازدواج موقت نازل شده (١١٨) وتقريبا همه فقهای اسلام معتقدند كه اين ازدواج در زمان پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تشريع شده است .

البته در نسخ اين حكم وعدم آن اختلاف دارند .

شيعه اماميه وپيروان تفكر تفسيری وفقهی ابن عباس از اهل مكه ويمن ونيز مالك بن انس معتقدند كه اين حكم ، فسخ نشده وهمچنان باقی است واكثر فقهای اهل سنت قائل به فسخ آن هستند، وهمان گونه كه در سخنان ابن رشد ملاحظه می شود، بعضی در مورد رواياتی كه از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر فسخ وتحريم ازدواج موقت وارد شده ، ادعای تواتر كرده اند، هر چند در زمان فسخ حكم آن ، اختلاف زيادی وجود دارد.

بعضی می گويند : پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جنگ خيبر آن را تحريم كرد وبعضی تحريم را در فتح مكه نقل كرده انـد وبعضی اين جواز وتحريم را در جنگ اوطاس ذكر نموده اند وبعضی آن را مربوط به حجةالوداع وبـعـضـی ديگر مربوط به عمرةالقضاء، يعنی سال بعد از صلح حديبيه دانسته اند وبه همين جهت ، بـعـضـی از فقهای اهل سنت نقل كرده اند كه ظاهرا تجويز وتحريم متعه ، چند بار در زمان پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تكرار شده وسرانجام به صورت تحريم باقی مانده است (١١٩) .

بعضی نيز مانند سرخسی در المبسوط، جواز متعه را متنافی با آيه پنجم سوره مومنون دانسته ، وبه ديگر سخن ، تحريم متعه را از اين آيه استنتاج كرده اند! صاحب تفسير المنار، در جلد پنجم (ص ١٦) می نويسد : بـعـضـی از اهل سنت معتقدند كه متعه (ازدواج موقت) در زمان پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجازه داده شد، تا مقدمه تـحريم دائمی زنا بوده باشد، به اين معنا كه متعه همان زنای خفيف است ودر واقع ، شارع مقدس در آغـاز بـه وسـيـله متعه ، محدوده زنا را تنگ تر نموده وآن گاه برای هميشه حكم به حرمت زنا ومتعه داده است ! به هر حال معروف است كه تحريم متعه در دوران خليفه دوم رخ داده است واز مويدات اين مطلب ، سخن خليفه دوم است كه شيعه واهل سنت همگی از اوچنين نقل كرده اند : متعتان كانتا فی عهد رسول اللّه حلالين وانا احرمهما واعاقب عليهما، دو مـتـعـه (ازدواج موقت ومتعه حج) در زمان رسول خدا حلال بود ومن آن دو را تحريم می كنم وافراد را در صورت انجام دادن آنها كيفر می دهم .

حـال اگر واقعا دليل معتبری نزد خليفه وجود داشت ، تحريم اين عمل را به خود نسبت نمی داد، زيرا اصحاب ، گذشته از اين كه سخن پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به عنوان بنيانگذار شريعت پذيرا بودند واز هيچ فرد ديـگـری چـنـيـن اطاعت وپذيرشی نشان نمی دادند واصولا چنين اختياری برای او قايل نبودند، شـخـصيت عمر نيز مورد اتهام قرار نمی گرفت ، تا آن جا كه بعدها اين مساله از طرف دانشمندان شـيـعـه ، بـه عـنـوان سندی بر عدم تعبد خليفه دوم در برابر شخص رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تلقی شد ومحور بحثهای شيعه وسنی از جمله همين گونه مسائل بوده وهست .

وليكن دانشمندان اهل سنت معمولا كوشيده اند برای سخن عمر توجيهی ذكر كنند واين تحريم را نـيـز به شخص رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت دهند، ولی متاسفانه در اين توجيه موفق نبوده ودر اثبات اين كه ايـن تحريم در كجا به وسيله پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيان گرديده است ، دچار اختلاف زيادی شده اند كه خود اين اخـتـلاف نقل ، دليلی بر سستی ادعای آنها نسبت به فسخ حكم متعه تلقی می گردد، تا آن جا كه بـعـضـی از عـلـمـای اهل سنت به سبب همين اختلاف در زمان تحريم ، توهم كرده اند كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چندين بار به مناسبتهايی ازدواج موقت را تجويز نموده وسپس آن را منع فرموده اند .

جالب اين كه هـمـه دليل آنها بر اين مطلب ، عبارت است از نقل تحريم متعه از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مناسبتهايی خاص ونه تجويز آن وتجويز راغالبا مربوط به جريان جنگ اوطاس دانسته اند كه بعد از جنگ هوازن در سال هـشـتـم هجرت رخ داده است يعنی تقريبا پس از پايان يافتن جنگهايی كه مسلمانان در خدمت پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای جنگ حضور داشته اند، زيرا پس از سال هشتم ، تنها جنگی كه با حضور پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رخ داده ، جـنـگ تـبوك بوده است وقهرا ديگر فرصت ومناسبتی برای تحريم وتحليل متعدد ازدواج موقت وجـود نـداشـته است ، زيرا پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دو سال بعد از جنگ اوطاس وفات نمودند .

عجيب اين است كه صـاحب تفسير المنار مدعی شده است كه جواز نكاح موقت مربوط به دورانی است كه هنوز تحريم زنـا در مـيـان مسلمانان ممكن نبوده ، ولذا پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عنوان مقدمه تحريم زنا، ازدواج موقت را كه هـمـان زنـای خـفـيف است ، اجازه داده وسپس به صورت نهايی زنا را منع نموده است ، بنابراين ، تحريم زنا خود به معنای عدم جواز ازدواج موقت نيز هست .

و عـجـيب تر اين كه بسياری از فقهای اهل سنت ، از جمله شمس الدين سرخسی در المبسوط، از جمله دلايل حرمت ازدواج موقت را آيه پنجم تا هفتم سوره مومنون دانسته كه می فرمايد :( وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿[٥](http://tanzil.ir/#23:5)﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿[٦](http://tanzil.ir/#23:6)﴾ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ.)

در حـالـی كـه سوره مومنون از سوره های مكی است ولازمه آن اين است كه ازدواج موقت قبل از هجرت تجويز شده ودر همان دوره قبل از هجرت ممنوع شده باشد، واين چيزی است كه با ظاهر سـخـن خليفه دوم نيز نمی سازد كه می گفت : اين دو متعه ، يعنی متعه حج ومتعه نكاح در زمان پـيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جايز بوده ومن آن را حرام اعلام می كنم ، زيرا معنا ندارد عملی كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبل از هجرت از آن نـهی فرموده تا زمان خليفه دوم متداول بوده باشد، كه شخص خليفه مجبور شود با اين شدت از آن منع نمايد، يا فرضا تحريم پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در قالب چنين جمله ای برای اصحاب پيامبر بيان كند ودر عـيـن حـال شـخصيتی مانند ابن عباس آن را مخالف نظر پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وبلكه مخالف قرآن قلمداد كند ويادآور شود كه آيه ٢٤ سوره نساء در خصوص متعه نازل شده است (١٢٠) .

بـه هـرحـال آشـفـتـگـی آرا واختلاف نظر در نقل تحريم ازدواج موقت به وسيله پيامبراكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود مـی تـوانـد دليلی بر بی اعتباری وعدم حجيت ادله تحريم آن باشد وقهرا جواز متعه ، يعنی ازدواج مـوقـت كه به اجماع امت از جانب پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ضمن آيات قرآن ويا روايات ، ثابت شده است بدون مـعارض باقی می ماند وعمل به آن بلامانع خواهد بود، جز اين كه به عنوان اصل ثانوی در موردی حـاكـم اسـلامـی از عمل به اين امر مباح منع نمايد، ولی گذشته از اين كه حكم حاكم با وفات او بی اثر خواهدشد، اصولا احكام ثانوی همگی موقت بوده وبه دنبال منتفی شدن ملاك ، حكم آن نيز منتفی خواهد گرديد، هر چند كه حاكم ، حكم خود را خاتمه يافته اعلام ننمايد.

جـالب اين كه مالك بن انس ، فقيه معروف اهل سنت ورئيس مذهب مالكی ، نيز كه خود از تابعين بوده وهمه عمر خويش را در خدمت اصحاب پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه سپری نموده ، از قائلان به جواز متعه بـوده وهمان گونه كه شمس الدين سرخسی در كتاب المبسوط می نويسد : مالك بن انس ، آيه ٢٤ سـوره نساء را دليل بر جواز نكاح موقت دانسته ومعتقد بوده است كه حكمی كه از طريق پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اثـبـات رسـيـد، تـا هـنگامی كه نسخ شدن آن ثابت نگردد، به قوت خود باقی خواهدبود (١٢١) .

وعـجيب اين است كه با همه تاكيد بعضی از فقهای اهل سنت ، بر اين كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در موارد متعددی نـكاح موقت را منع نموده است ، چنين چيزی برای مالك قابل قبول نبوده واين خود مويد گفتار خـلـيفه دوم است كه تصريح می كند كه اين دو متعه ، يعنی متعه نكاح ومتعه حج ، در زمان پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مجاز بوده است .

شـگـفـت اين كه نكاح موقت كه بعضی از فقهای اهل سنت ، آن را يك حكم استثنايی كه تنها در جـنـگ اوطـاس ، آن هـم در ضمن چند ساعت مباح اعلام شده وبلافاصله شخص رسول خدا صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای هميشه آن را منع فرموده است در سخنان خليفه دوم ، در رديف حج تمتع ذكر شده ، در حالی كه حج تمتع تكليفی روشن وصريح بوده وبه اجماع امت در حجةالوداع به عنوان وظيفه هميشگی ، بر هـمـه مـسـلـمـانانی كه در محدوده بيش از شانزده فرسخی مكه سكونت دارند، فرض گرديده وكمترين مسلمانی در بقای اين تكليف ترديد نداشته وجز شخص خليفه دوم كه در حضور پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با اين حكم مخالفت نمود، فرد ديگری بعد از وفات پيامبر، آن را منع نكرده است (١٢٢) . جـالـب اسـت كه همه اهل سنت ، حج تمتع را مجاز دانسته و به نظر خليفه دوم در مورد آن هيچ تـرتيب اثری نداده اند، ولی نكاح متعه كه به صورت جدی از طرف خليفه دوم ممنوع اعلام شده بود به وسيله اكثر علمای اهل سنت به عنوان يك حكم ثابت وقطعی تلقی گرديد، واين شايد به دلـيـل تـصـور غلطی بود كه آنان از ازدواج موقت داشته اند ودر واقع ، بازتاب نظر شخصی و عدم شـنـاخـت آنـان در مـورد ايـن امـر بوده و رقابت آنان با علمای شيعه نيز كه همگان قائل به جواز اين گونه ازدواج بوده اند، تاكيدی بر اين موضع گيری بوده است .

## نتيجه

حـاصل اين كه بر هر محقق منصفی پس از مراجعه به آيات قرآن وگفتار صحابه واحاديث مربوطه ونقلهای تاريخی ، پوشيده نخواهد ماند كه ازدواج موقت در زمان پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مورد عمل بوده ودر حال حـاضر نيز جايز می باشد، واين ازدواج همانند ازدواج دايم معتبر وقانونی است واحكامی ويژه خود دارد ودارای امـتـيـازاتـی اسـت وبـهـترين وسيله ای است كه در عصر حاضر برای جلوگيری از گـسـتـرش جـمـعـيت ، همراه با حفظ عفاف واخلاق اسلامی می توان بدان توسل جست ، زيرا در ازدواج دائم ، گذشته از بار سنگين مخارج ازدواج واداره منزل وپرداخت نفقه همسر برای مردان ، زنـان نـيـز حـق ندارند كه بدون اجازه شوهر از حاملگی ، جلوگيری نمايند، ولی در ازدواج موقت طرفين نسبت به اين امر آزادی عمل دارند، ومهمتر اين كه در ازدواج دائم ، اختيار طلاق در دست مـردان نهاده شده وبه همين جهت ، بسياری از زنان به علت اين كه از نحوه برخورد مردان پس از ازدواج وحـشـت دارنـد، گـاه ترجيح می دهندكه برای هميشه بدون همسر بمانند، در حالی كه ازدواج موقت چنين نيست ، زيرا با پايان يافتن زمان عقد، خود به خود زن رها وآزاد خواهد بود.

عـلاوه بـر ايـن ، نـكـاح مـوقـت هم در مورد ازدواج مسلمان با مسلمان وهم در مورد ازدواج مرد مـسلمان با زن غيرمسلمان مجاز است وبسياری از فقهای شيعه معتقدند كه ازدواج با اهل كتاب ، تنها به صورت موقت جايز است نه به صورت عقددائم .

مـسـتـند اين دسته از فقها، رواياتی است كه در اين زمينه از امامان اهل بيت نقل شده است واين روايـات بـا فلسفه احكام يا ملاك عدم ازدواج كه قبلا بدان اشاره نموديم نيز موافقتر است ، چه ايـن كـه مساله تاثير پذيری مسلمانان بر اثر ازدواج ، در ازدواج دائم بيشتر است ومساله به انحراف كـشـيـده شدن ومستوجب عقوبت اخروی شدن نيز كه در قرآن در مورد ازدواج با مشركان آمده (أُولَـٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّـهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) در ازدواج موقت كمتر است وبلكه در بعضی از موارد با مراعات شرايطی می توان گفت كه اين اثر گذاری به كلی منتفی است ، بنابراين ، ترديدی نيست كه ازدواج با بيگانگان بر فرض جواز تحقق آن بهتر است كه به صورت موقت باشد.

گو اين كه از نظر فقهی همان گونه كه پيش از اين به صورت تفصيلی آورديم روايات ناظر بر مـنـع ازدواج بـا اهـل كـتاب به صورت دائم ونيز روايات حاكی از منع ازدواج ، جز به صورت متعه ومـوقـت ، نـمـی تـوانـد با آيات وروايات بسياری كه ظهور در جواز ازدواج به صورت مطلق دارد، معارضه نمايد، بنابراين ، شكی در جواز ازدواج با بيگانگان ، چه به صورت دائم وچه به صورت موقت نـيـست ، در عين حال ازدواج موقت دارای ويژگيهايی است كه خطرهای اين ازدواج وهمخوابگی راكم تر واحيانا منتفی می نمايد (١٢٣) .

نكته ای كه در اين جا تذكر آن ، مفيد به نظر می رسد، اين است كه در ازدواج موقت ، بعضی همانند مـلـك يـمـيـن ، محدوديتی از نظر كميت قائل نشده اند وبسياری از فقها معتقدند كه مردان در ازدواج دائم حـداكـثـر می توانند چهار زن بگيرند، ولی در ازدواج موقت ، چنين محدوديتی وجود ندارد، اما به نظر می رسد كه در اين مساله نيز تسامحی صورت گرفته ودقت لازم به عمل نيامده اسـت ، چـه ايـن كه ازدواج موقت اگر حقيقتا ازدواج باشد كه هست مشروط به همه شرايطی اسـت كـه در قـرآن بـرای هـمسران ذكر شده است (از نظر عدد ومراعات عدالت) ، مگر اين كه روايتی يا دليلی خاص از جانب شارع مقدس در اختيار باشد كه بعضی از احكام را در مورد ازدواج مـوقت منتفی بداند، چه اين كه در قرآن كريم ، واژه نكاح اختصاص به ازدواج دائم ندارد، هر چند غـالـب ازدواجهايی كه در آن زمان ، صورت می گرفته ، بی ترديد ازدواج دائم بوده است ، زيرا غلبه در اسـتـعـمال موجب نمی شود كه لفظی در موردی ، حقيقت ودر مورد ديگری از همان مفهوم ، مجاز به شمار آيد. از جـمـلـه فـقهايی كه در مورد ازدواج موقت نيز مراعات شرط عدد را در همسران لازم دانسته ، مـرحوم شهيد ثانی است كه بر خلاف شهيد اول روايات عدم انحصار همسران موقت را مجعول وضـعـيـف مـی دانـد ومـعـتـقـد است كه اين عدم انحصار، مخالف با آيه سوم سوره نساء است كه می فرمايد : (فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا)را در اين مورد با وجود دلايلی كه وجود دارد مردود می داند ودر تاييد نظر خود به اخبار معصومين وعمومات آيات قرآن استدلال نموده است .

چنان كه ابن براج در دو كـتـاب خـويش ، از ازدواج موقت با بيش از چهار زن منع كرده وبه عموم آيه سوم از سوره نساء وصحيحه احمد بن ابی نصر از امام رضا عليه‌السلام استدلال نموده كه او گويد : از امـام عليه‌السلام پـرسيدم : آيا شخص می تواند با خواهر همسرش كه هنوز در عقد اوست ، به صورت متعه ازدواج نـمـايـد؟

امـام فرمود : نه .

گفتم كه زرارةبن اعين از امام باقر عليه‌السلام روايت می كند كه فرموده است : زنان متعه همانند كنيزان از نظر عدد محدوديتی ندارند .

امام للّه فرمود : نه ، ازدواج موقت هم مانند ازدواج دايم محدود به همان حد است .

و نيز عمار از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده كه در مورد متعه فرموده است : ازدواج موقت با بيش از چهار زن ، همانند ازدواج دائم با آنها جايز نيست (١٢٤) .

# فصل سوم ازدواج با مرتدان - ازدواج با مرتدان در آيين يهود

يـكی ديگر از مسائلی كه در مبحث ازدواج با بيگانگان مطرح است ، ازدواج با مرتدان است ، چه اين كـه بـی ترديد از نظر همه فقهای اسلام ، افرادی كه از آيينی روی بگردانند ويا امری ضروری از آن مـكـتـب وآيـيـن را مـورد انكار قرار دهند، پيرو آن عقيده شناخته نمی شوند وقهرا چنين افرادی نمی توانند مانند هرغير مسلمان ديگر با مسلمانان ازدواج كنند.

ولی از آن جا كه مساله ارتداد نيز مانند بسياری از مسائل ديگر در اسلام به صورت تاسيسی مطرح نشده ، بلكه در ديگر شرايع الهی نيز مورد توجه بوده و اسلام آن را تاييد نموده است ، برای روشن تر شدن مساله ازدواج با مرتدان در اسلام ، بهتر است آن را در ديگر شرايع الهی نيز ريشه يابی نماييم .

در سفر خروج تورات (باب ٣٢) درباره ارتداد در آيين يهود آمده است : زمـانـی كـه حضرت موسی عليه‌السلام برای نزول تورات در كوه طور معتكف شد ومدت غيبت او به طول انجاميد، بنی اسرائيل به هارون مراجعه كردند واز او خواستند خدای مجسمی برای آنان قرار دهد، ولـذا هـارون از آنان خواست هر چه جواهر آلات به همراه خويش دارند بياورند وآنها چنين كردند وسـپس هارون ، جواهرات را به شكل گوساله ای در آورد وبنی اسرائيل آن را پرستيدند، وهنگامی كه موسی عليه‌السلام از اين انحراف اطلاع يافت ، سخت بر آشفت و از جانب خداوند فرمان رسيد كه كاهنان ، يعنی فرزندان لاوی ، همه كسانی را كه بر غير خدا سجده كرده اند بكشند وچنين شد ودر آن روز، سه هزار نفر از بنی اسرائيل كشته شدند.

بـخـشـی از ايـن حـكـايت در قرآن كريم نيز انعكاس يافته است ، از جمله در سوره بقره (آيه ٥٤) می خوانيم :( وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)

بـا ايـن تـفاوت كه در تورات ، سازنده گوساله شخص هارون ، برادر موسی معرفی شده ، ولی در قـرآن از سـامـری ياد شده ، وهارون در اين انحراف بی گناه قلمداد شده وحتی به تلاشهای او در جلوگيری از انحراف اشاره رفته واز عدد مبالغه آميز سه هزار نفر نيز ياد نشده است .

همچنين در تورات از رفع عقوبت ارتداد به وسيله توبه ، سخنی به ميان نيامده است ، بدين معنا كه كيفر مرتد از نظر تورات قتل است ، چه توبه كند وچه نكند، ولی در قرآن كريم جمله فتاب عليكم مـی تـواند ناظر به رفع كيفر مرتد در صورت توبه باشد، وفقهای اسلام همگی معتقدند كه بايد به مرتد ملی فرصت داد كه توبه كند ودر صورت بازگشت ، مجازات اعدام از او برداشته می شود.

## ازدواج با مرتدان در آيين مسيحيت

جـمـلـه فتاب عليكم همچنين می تواند ناظر به قبولی توبه مرتد در پيشگاه خدا باشد، نه فقط رفع مـجازات اعدام ، و به ديگر سخن ، ناظر به جنبه تطهير كنندگی مجازات نسبت به گناهكار بوده باشد، جز اين كه فاء را در واژه فتاب فاء ترتيب بگيريم ، كه قهرا بيشتر ناظر به معنای اول خواهد بود.

هـمـچـنين در تورات ، از نظر مجازات ، تفاوتی بين زن ومرد مرتد وجود ندارد، ولی فقهای اسلام معمولا مجازات زن مرتد را اعدام ندانسته اند.

دومين موردی كه در تورات درباره مرتد ومجازات او به صورت صريحتر ومفصلتری بحث به عمل آمده ، سفر تثنيه (باب هفدهم) است كه می گويد : اگـر در ميان تو در يكی از دروازه هايت كه يهوه خدايت به تو می دهد، مرد يا زنی پيدا شود كه در نـظـر يهوه خدايت كار ناشايسته نموده واز عهد او تجاوز كند ورفته وخدايان غير را عبادت كرده ، سجده نمايد، خواه آفتاب يا ماه يا هر يك از جنود آسمان كه من امر نفرموده ام واز آن اطلاع يافته وبشنوی ، پس نيكو تفحص كن واينك اگر راست ويقين باشد كه آن رجاست در اسرائيل واقع شده اسـت ، آن گاه آن مرد يا زن را كه اين كار بد را در دروازه هايت كرده است ، بيرون آن مرد يا زن را سنگسار كن تا بميرند .

از گواهی دو يا سه شاهد، آن شخص كه مستوجب مرگ است كشته شود .

از گواهی يك تن كشته نشود .

اولا، دست شاهدان به جهت كشتن برافراشته شود وبعد از آن ، دست تمامی قوم ، پس بدی را از ميان خود دور كرده ای .

## ازدواج با مرتدان در آيين مسيحيت

مـسـالـه ارتداد ومجازات مرتد، از طريق تورات در ميان مسيحيان نيز راه يافته وهمه دانشمندان مـسـيـحـی تـا قبل از پيدايش مذهب پروتستان ، مجازات مرتد را اعدام می دانسته اند، هر چند كه بـعـضـی از رهـبـران مـذهبی مسيحيت شايد تحت تاثير مكتب اسلام پذيرفته اند كه توبه مرتد مجازات اعدام او را رفع می كند.

به عنوان نمونه ، آلبرماله در كتاب تاريخ قرون وسطی (ص ٢٨٦) می نويسد : بسط قلمرو امت نصارا در اروپا، در قرون وسطی تحقق يافت ودر نتيجه مسلمانان نيز از اسپانيا رانده شدند.

در ايـن زمـان ، دو گروه به نام سالكان ليون ومرتدان آلبی ها به وجود آمدند ومرتدان آلبی ، مانند ايـرانـيـان قـديـم مـعـتـقـد بـه مـبدا خير وشر بودند ومسيح را فرشته ای كه مبدا خير فرستاده مـی شـنـاخـتند ونيز معتقد به تناسخ بودند وبه همين جهت از خوردن گوشت حيوانات اجتناب می كردند.

ايـن عقيده در لانگدوك به سرعت انتشار يافت وروحانيان كاتوليك را از اعتبار خود ساقط ساخت وبـه هـمـيـن جهت ، روحانيان به اين مرتدان وقوم ترك (غير مسيحی) به يك چشم می نگريست .

سرانجام به دستور پاپ ، جنگ صليب بر ضد مرتدان آغاز شد و آلبی ها قتل عام شدند.

به دنبال جنگ صليب ، دادگاههای تفتيش عقايد به وجود آمد .

در اين دادگاهها برای اعتراف ، از شكنجه استفاده می شد وآنها كه اعتراف به گناه می كردند، عقوبت سهلتری داشتند، ولی آنان كه اعـتـراف نمی كردند يا قبلا يك بار ديگر توبه كرده وتوبه خود را شكسته بودند (١٢٥) ، حكمشان اين بود كه زنده ، طعمه حريق شوند.

دادگـاهـهای تفتيش عقايد در فرانسه وايتاليا مدتها ادامه داشت ، ولی در آلمان گاه گاه تشكيل می شد.

بـرخـی از روحـانـيـان وبـه خـصوص فرقه فرانسوا باتفتيش عقايد مخالف بودند، ولذا يكی از اين روحـانـيـان مـی نـويسد : اگر پطرس وپولس مقدس نيز به اين ديوان احضار می شدند، برائت ذمه حاصل نمی كردند.

آمده است : نويسندگان قديم ژخژچژژررآ در دائرةالـمـعـارف ديـنـی مـيـرچاالياده ، ذيل ماده مـسيحی ، مفهوم ترك آيين را كه در ملاحم آمده بود از يهوديان اقتباس كردند از قرن سوم ، ارتداد مـنـحـصرا به گرايشی از مسيحيت به سوی بت پرستی اطلاق شده است .

سيپريان اين اصطلاح را بـرای تـوصـيـف مـسـيـحـيانی كه در زمان آزار دقيانوس ، از مسيحيت به بت پرستی گرويدند به كاربرده است .

به نظر سيپريان ، اين حركت مساوی با بدعت گذاری است ، ولی در اصل ارتداد را يك شكاف داخلی در جـامـعـه تـحـت تـاثـيـر مـتنبيان ، ومعلمان دروغين دانسته است واز همين جا نظر يهوديان ومـسـيـحـيـان دربـاره ارتداد، از هم تمايز پيدامی كند، زيرا مرتد در مسيحيت ، هم پيمان دشمن خـارجـی مـحـسـوب نـمـی شـود، بلكه پيرو رقيب داخلی به شمار می آيد [در حالی كه يهوديان ، مـرتـد رايـك هـم پـيمان خانگی برای دشمنان خارجی محسوب می كنند]، به همين دليل ، قانون كليسای قديم در مورد مرتد، بسيار شديد بود .

ارتداد، يك بزه غيرقابل جبران تلقی می شد .

پس از تعميد، راهی برای بخشايش گناهان وجود نداشت .

تـنها پس از دوران دقيانوس بود كه پذيرش مجدد سقوط كردگان مجاز گرديد .

پس از مسيحی شدن كنستانتين ، ارتداد يك بزه مدنی محسوب شد كه از نظر قانون ، قابل مجازات بود .

فرمانهای مجمع القوانين تئودسيوس ، به اين شدت گواهی می دهد .

مسيحيانی كه بت پرست شوند، از حق شهادت دادن محروم خواهند شد وهرگواهيی كه اين افراد بدهند، از اساس لغو خواهد بود.

ده سـال بعد در فرمانی اعلام شد : كسانی كه از ايمان مقدس دست بردارند، از جامعه انسانها جدا گشته وصلاحيت شهادت دادن از آنها سلب خواهد گرديد، از ارث محروم خواهند شد، موقعيت اجـتـمـاعـی ووضـعيت قانونی خود را از دست خواهند داد وننگ ابدی برجبين آنان نقش خواهد بست .

قـابـل توجه است كه يك فرمان متعلق به سال ٣٨٣م . به طور ضمنی اشاره می كند كه مانويت در حـد بـت پـرسـتـی ويهوديگری است .

مسيحيان به سادگی آزار مانويان را كه ديوكليتان در سال ٢٩٧م . آغـاز كـرده بـود ادامـه دادنـد .

مـقـرر گـرديـد كه معلمان مانوی مجازات شوند، شركت كنندگان در مجامع آنان رسوا وخانه ها ومراكز تعاليم آنان به نفع دولت مصادره گردد.

در دائرةالـمعارف آمريكانا، تحت عنوان ارتداد آمده است : ارتداد را سابقا جرمی عليه مملكت تلقی مـی كـردنـد، ولذا حكومتها مجازات اعدام را برای آن مقرر می داشتند، ولی كليساهای پروتستان ، امـروزه ديـگـر مـومـنـان را از مـصاحبت با افرادی كه در عرصه مخالفت ورد كليسا هستند منع نمی كنند.

كـلـيـسـاهـای اولـيه هميشه بين مرتدانی كه به طور لجوجانه بر ارتداد خود پافشاری می كردند ومرتدانی كه عقيده آنها صرفا بر اثر اشتباه بوده يا در ارتداد به دنيا آمده اند [و پدر ومادر آنها مرتد بـوده انـد] فـرق می گذاشته است . همچنين مرتدان صلح جو را از آنان كه عقايدشان پديد آورنده اغتشاش وبی نظمی بوده ، تفكيك می كرده است (١٢٦) .

ويـلـيـام سـوم ، پادشاه انگلستان (١٨١٧ ١٨٩٠ م .) در فصل ٣٢، احكام ٩ و١٠ چنين مقرر داشت : هركسی كه در مسيحيت تربيت شده يا بدان اعتراف كرده ، حقانيت آن را انكار نمايد، در نخستين بـار از حـق داشـتن منصب وبرای دومين باراز حق اقامه دعوی ، مشاغل نگهبانی ، مديريت ، وراثت وتملك اراضی محروم خواهد شد وبه حبس غيرقابل ضمانت ، به مدت سه سال محكوم خواهد شد.

## ازدواج با مرتدان در آيين زرتشت

همان گونه كه در آغاز اين مقاله اشاره كرديم ، ازدواج با بيگانگان در آيين مجوس نيز ممنوع بوده واز آن جـا كـه مجازات مرتد در آيين مجوس نيز اعدام بود اعم از اين كه مرتد، ايرانی باشد يا غير ايـرانـی قـهرا يكی از آثار ارتداد، ممنوعيت ازدواج ويا به تعبير صحيح تر غير معقول بودن چنين ازدواجـی مـی بـاشد وبرای اين مطلب كه مجازات مرتد در آيين مجوس اعدام بوده ، ادله وشواهد فـراوانـی وجود دارد و از آن جمله ، متن نامه تنسر، موبد موبدان در دوران اردشير بابكان می باشد كه در تاريخ طبرستان موجود است وبه صورت مستقل نيز به وسيله مجتبی مينوی ، در سال ١٣١١ منتشر شده است .

بخشی از اين نامه كه در مورد مرتدان است ، به اين شرح می باشد : و من تو را بيان كنم كه قلت قتل وعقوبت در آن زمان وكثرت آن در اين زمان از قبل رعيت است نه پادشاه ، بدان كه عقوبات بر سه گناه است : يكی ميان بنده وخدای عز اسمه كه از دين برگردد و بـدعتی احداث كند در شريعت ويكی ميان رعيت وپادشاه كه عصيان كند يا خيانت يا غش ، يكی مـيان برادران دنيا كه يكی بر ديگری ظلم كند .

در اين هر سه ، پادشاه ، سنتی پديد فرمود به بسيار بـهـتـر از آن پيشينيان ، چه در روزگار پيشين هركه از دين برگشتی ، حالا عاجلا قتل وسياست فرمودندی ، شهنشاه فرمود كه چنين كسی را به حبس بازدارند وعلما مدت يك سال به هر وقت او را خـوانـنـد ونـصيحت كنند وادله وبراهين بر او عرض دارند وشبه را زايل گردانند، اگر به توبه وانـابـت واسـتغفار بازآيد، او را خلاصی دهند واگر اصرار استكبار، او را بر استدبار دارد، بعد از آن قتل فرمايند.

دوم آن كـه هر كه در ملوك عصيان كردی يا از زحف [ميدان جنگ] بگريختی ، هيچ را امان به جان نـبودی .

شهنشاه سنت پديد كرد كه از آن طايفه بعضی رابه رهبت بكشند تا ديگران عبرت گيرند وبـعـضـی را زنده گذارند تا اميدوار باشندبه عفو، ميان خوف ورجا قرار گيرند واين رای شاملتر است جهانداری راب (١٢٧) .

همان گونه كه در متن فوق ملاحظه می شود، مجازات اعدام برای مرتد، پيش از اردشير بابكان نيز مطرح بوده واردشير اين مجازات را پس از هشدار دادن به مرتد، در طول يك سال زندانی بودن او وعدم توبه وبازگشت به دين مجازدانسته است .

الـبـتـه هـمـان طور كه می دانيم ، ادعا بر اين است كه اين نامه ترجمه ای است از متن عربی كه به وسـيـلـه عـبداللّه بن مقفع ، دانشمند ايرانی ، از متن پهلوی برگردانده شده بود ومتن پهلوی ونيز ترجمه عربی ابن مقفع موجود نيست ومعلوم نيست كه آيا ترجمه حاضر دقيقا مفاد نسخه اصلی را مـی رساند يا خير، ولی به هر حال احتمال ديگری در اين مورد به نظر نمی رسد، به جز اين كه در گـفـتـار فـوق آمده است كه اصلاحات اردشير را درباره مجازات مرتد، بهتر از آنچه در گذشته مطرح بوده ، معرفی می كند : در اين هر سه ، پادشاه ، سنتی پديدفرمود به بسيار بهتر از آن پيشينيان .

چـنـيـن گـفـتاری از شخص موبد موبدان شايد اين تصور را ايجاد كند كه او آنچه را در گذشته مـطـرح بوده ، حكم دينی نمی دانسته ولذا اصلاحات اردشير را بهتر معرفی می كند، ولی حقيقت ايـن اسـت كه مقصود او بهتر بودن از نظر واقع نيست ، بلكه مقصود، مردود بودن اشكالات پادشاه طبرستان است كه مدعی بود خونريزی در دوران اردشير از گذشته بيشتر شده وتنسر می گويد : مساله ازدياد اعدام براساس سوء استفاده ديگران است نه سوء سياست اردشير، زيرا تنسر درنامه اش نـوشـتـه كـه در دوران پيش از اردشير، قتل واعدام كمتر بوده واكنون افزايش يافته است ، وپاسخ مـی دهد كه شاه با اصلاحات خود جلو قتل را تا حدودی سدنموده واين مردم هستند كه با اعمال خـلاف خـود، زمـينه قتل بيشتر را فراهم آورده اند .

بر همين اساس ، در كتاب روايت پهلوی آمده : كسی كه از دينی كه بدان مقر است به دين ديگر رود، مرگ ارزان است ، زيرا دين به دينی (١٢٨) را رهـا مـی كـند تا دين بدتر همی گيرد، به سبب گرفتن دين بدتر، مرگ ارزان همی شود، چه آن ديـنـی اسـت كه از راه ارث بدو رسيده است ، پس خود بدان گناهكار نيست وامروز كه يكی ديگر گـيـرد بـدان گـنـاهـكـار بـاشـد، واز مـرگ ارزانـان كسی كه بدين به دينان آيد، فورا رستگار شود (١٢٩) .

الـبته در كتاب روايت پهلوی نيز مشخص نشده است كه مرتدی كه مستحق مجازات اعدام است ، بـايـسـتی بلافاصله اين حكم در مورد او به اجرا در آيد ويا اين كه اين امر پس از اعمال مجازاتهای ابتدايی وعدم بازگشت او به آيين پيشين اجرا خواهد شد، وظاهرا عدم ذكر چنين مسائلی در مواد حـقـوقی ، حاكی از مطرح نبودن آنهاست ، بنابراين همان گونه كه تنسر می نويسد : پيش ازاردشير بابكان ، از نظر پيروان آيين مجوس ، حكم مرتد مطلقا اعدام بوده واردشير با اصلاحات ويژه ای حكم ايـن مـجازات را تخفيف داده وراه توبه را باز كرده وعلما را موظف دانسته كه در رفع شبهاتی كه شخص مورد نظر را به ارتداد كشانده ، به مدت يك سال تلاش كنند، واين همان چيزی است كه در شـريـعت اسلام نيز لا اقل در مرتد ملی مورد پذيرش قرار گرفته است ، گو اين كه بعضی از فقها ايـن مدت را كمتر دانسته اند، ولی از بعضی منابع به دست می آيد كه زمان انتظار برای توبه مرتد، می تواند از چند ماه نيز فراتر رود. بـلـی ، از عبارت روايت پهلوی می توان استنباط كرد كه در صورت بازگشت شخص مرتد به آيين بهدينی ، گناه او آمرزيده خواهد شد، چه اين كه می گويد : از مرگ ارزانان ، يعنی مستحقان اعدام ، كـسـی كـه بـه آيين بهدينی در آيد، فورا رستگار خواهد شد واين تعبير هر چند اعم از مرتد است (يـعـنی مرتد، خود يكی از مرگ ارزانان است وممكن است اين حكم مختص آن دسته از مستحقان اعـدام بـاشـد كـه جرم ديگری مرتكب شده اند، نه كسانی كه به دليل داشتن آيين بهدينی ابتدائا مـحـكـوم به اعدام شده اند) ولی ظاهرا اين عبارت پس از ذكر مجازات اعدام برای مرتد، او را نيز شامل می شود .

ازدواج با مرتدان در اسلام آيـيـن اسـلام هـمان گونه كه در قرآن كريم به طور مكرر بدان تصريح شده است ناقض اديان آسـمـانـی پيش از خود نيست ، بلكه تصديق كننده پيامبران قبل از اسلام است ، از جمله در سوره بـقره ، آيه ٤٧ و٤١، بنی اسرائيل را مورد خطاب قرار داده ومی فرمايد : ( يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ) (١٣٠) .

در عين حال ، اسلام ، نگهبان وحافظ همه شرايع پيشين ومصلح آنها به شمار می آيد :( وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّـهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّـهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَـٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّـهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.) (١٣١) بـنابراين ، آنچه از قرآن كريم وشريعت اسلام در درجه اول انتظار داريم ، تصحيح قوانين مربوط به شرايع پيشين الهی و راهگشايی وتسهيل در احكام گسترده يهود ونصارا می باشد وخوشبختانه اين واقـعـيـت در غالب احكام اسلام مشهود است ، از جمله در مورد ارتداد نيز همين واقعيت به چشم مـی خـورد، بـديـن مـعـنـا كه در عين حال كه اسلام مساله ارتداد ولزوم مجازات مرتد را اجمالا هـماهنگ با شرايع پيشين پذيرفته است ، ولی در اين مساله كه ارتداد چيست ومجازات مرتد كدام اسـت وايـن كـه آيـا بـا توبه حكم مجازات از او برداشته می شود وب، كاملا با شرايع پيشين متفاوت است (١٣٢) .

فـی المثل در كتاب تورات ، ارتداد به عنوان يك انحراف شخصی وفردی ، مورد توجه قرار گرفته ، ولی در قرآن كريم مساله ارتداد به عنوان يك انحراف اجتماعی وسياسی مطرح می باشد، مثلا، در سوره آل عمران (آيه ٧٢) می فرمايد :( وَقَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.)

و حاكی از آن است كه همين گروه توطئه گر، در حقيقت از لحاظ بينش مشكلی نداشتند، بلكه ارتداد وبازگشت از دين را به عنوان توطئه ای سياسی و روشی برای سرنگونی نظام حاكم اسلامی بـه كـار گـرفـته اند وچنين افرادی اگر از موضع خويش ، كه همان تلاش وكوشش برای نابودی نظام اسلامی است ، دست برندارند، از نظر همه مكاتب حقوقی ، حتی در حال حاضر نيز مستوجب مـجـازات شـديـد خـواهند بود، در حالی كه اگر ارتداد، تنها به عنوان جرم فردی وخطا واشتباه معرفتی مطرح گردد، از نظر عقلا مستوجب چنين مجازات شديدی نخواهد بود.

و از طـرف ديـگـر، ارتـداد از ديـدگـاه قرآن به صورت انكار اصل مكتب مورد توجه قرار گرفته وبرهمين اساس ، در سوره بقره (آيه ٢١٧) آمده است : (وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَـٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَـٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) بـنـابراين ، ارتداد از ديدگاه اسلام ، بازگشت از دين برپايه همفكری وهماهنگی با دشمنان حربی اسـت ومـجازاتی كه برای چنين افرادی در متن قرآن ذكر شده ، همان مطرود شدن از منظر الهی وعقوبت اخروی است ، در حالی كه در تورات كمترين اشاره ای به مطرود شدن وعقوبت الهی نشده وتنها مجازات اعدام ، آن هم احيانا به صورت خودكشی يا برادر كشی مطرح گرديده است ، ومهمتر ايـن كه كمترين انحراف عقيدتی كه حاكی از عدم پذيرش بعضی ازمراسم مذهبی بوده باشد نيز، همان مجازات اعدام را به دنبال دارد، درحالی كه از ديدگاه قرآن وهمه فقهای مسلمان ، ارتداد به معنای انكار اصل مكتب است .

در كتاب تورات (سفر اعداد، فصل پانزدهم ، آيه ٣٢) چنين آمده است : چـون بـنی اسرائيل در صحرا بودند، كسی را يافتند كه در روز شنبه هيزم جمع می كرد .

او را نزد موسی وهارون آوردند و او را در حبس نگاه داشتند، زيرا كه اعلام نشده بود كه با وی چه بايد كرد وخداوند به موسی گفت : اين شخص البته بايد كشته شود، تمام جماعت او را بيرون از لشكرگاه با سنگها سنگسار كنند.

پـرواضـح اسـت كـه چـنـيـن احكام شديدی نمی تواند وحی الهی بوده باشد، بلكه حاكی از تنگ نـظريهای قومي بنی اسرائيل است كه بعدها به وجود آمده وقهرا نمی توانست مورد تاييد قرآن قرار گيرد. (١٣٣) مـهـمـتـر ايـن كـه در متن تورات همان گونه كه ملاحظه شد به پذيرش توبه مرتد كمترين اشـاره ای نشده است ، بلكه می توان گفت : حاكی از عدم پذيرش توبه مرتدان ولزوم اجرای اعدام ، بدون كمترين ملاحظه انسانی در مورد آنان است ، در حالی كه در قرآن كريم آيات متعددی ناظر بـه پذيرش توبه مرتدان است وعذاب اخروی را كه برای مرتدان مطرح شده ، مشروط به عدم توبه ومرگ در حال كفر می داند، چنان كه در آيه ٢١٧ سوره بقره ملاحظه شد ودر سوره آل عمران (٨٦ ٨٩) می خوانيم( كَيْفَ يَهْدِي اللَّـهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّـهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿[٨٦](http://tanzil.ir/#3:86)﴾ أُولَـٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّـهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.)

بنابراين ، براساس آيات قرآن كريم ، ترديدی در پذيرش توبه مرتد ورفع عقوبت دنيوی واخروی از او وجود ندارد، در حالی كه ازنظر تورات چنين نيست . سـومـيـن نـكته مهمی كه در مقايسه ديدگاه حقوقی اسلام نسبت به مساله مرتد با حقوق يهود ومسيحيت به چشم می خورد، مساله معافيت زنان از مجازات اعدام است .

چه اين كه از نظر تورات همان گونه كه در باب ٣٢ از سفر خروج وباب هفدهم از سفر تثنيه آمده اسـت تـفـاوتی بين مجازات مردان وزنان مرتد وجود ندارد، بدين معنا كه مرتد چه زن باشد يا مـرد بايستی سنگسار گردد، در حالی كه در اسلام ، اكثر فقها بر اين باورند كه زن مرتد اعم از فطری وملی بر فرض عدم توبه وپافشاری بر انحراف عقيدتی وسياسی نيز اعدام نخواهد شد.

استدلال فقهای اسلام در اين مساله چنين است : روش اسلام وسيره مسلمين براين بوده كه اصولا نـسـبـت به زنان ، رعايت اصول خاصی را مد نظر داشته اند واز اين رو در جنگها هيچ گاه متعرض زنـان نمی شده اند وچنانچه مسلمانی در جنگ به زنان تعرض می كرد، مورد اعتراض واقع می شد، بـنـابـراين اگر زن به جهت كفر اصلی جايز نيست كشته شود، در كفر عارضی كه همان ارتداد اسـت بـه طـريق اولی نبايستی كشته شود. (١٣٤) ونيز اين دسته از فقها به روش مسلمين در جـنـگهای اهل رده استدلال نموده اند كه در اين جنگها زنان قبايل مرتد، به بردگی گرفته شده واحـيـانـا بـا آنـها ازدواج كرده اند .

چنان كه از علی عليه‌السلام نقل شده كه با زنی از بنی حنيفه ، از گروه مـرتـدان يـاد شـده ، پس از اسارت او ازدواج كرد .

پر واضح است كه اگر زنان بنی حنيفه كه مانند مردانشان مرتد شده بودند و واجب القتل بودند، مسلمانان ، آنان را نيز بايد می كشتند.

ايـن اسـتـدلال ، قـوی به نظر می رسد، چه اين كه در روايات شيعه از اهل بيت پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز استدلال مـشابهی نقل شده است ، فی المثل ، در كتاب وسائل الشيعه (ج١١ ، باب ١٨، ص ٤٧، حديث ١) آمده اسـت كه از امام صادق عليه‌السلام سوال شد : چرا از زنان اهل كتاب جزيه گرفته نمی شود؟

امام پاسخ داد : زيـرا پـيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از قتل زنان غير مسلمان در دارالحرب نيز منع فرموده ، بنابراين اگر كشتن زنان در دارالـحرب به دليل انكار ومبارزه با اسلام جايز نيست ، در دارالاسلام نيز به طريق اولی ، آنان نبايد به سبب امتناع از جزيه كشته شوند.

ولـی در عـيـن حـال بـعـضـی از فقهای حنبلی ، مانند ابن قدامه ، استدلال فوق را نپذيرفته اند و گفته اند : اگر ما استدلال فوق را بپذيريم ، بايستی زن مرتد را به ترك ارتداد وادار نكنيم ، چه اين كـه در حـالت كفر نمی توان او را به دست برداشتن از دين خود وادار كرد، واما در مورد زنان بنی حنيفه ، ممكن است همه افراد قبيله مرتد نبوده ، بلكه به كفر اصلی خود هنوز باقی بوده اند وهمسر عـلـی عليه‌السلام، يـعنی مادر محمد حنفيه ، از كافران اصلی بوده است واسلام او اسلام ابتدايی بوده واين دليل بر پذيرش توبه آنها نيست (١٣٥) .

در پـاسـخ ايـن دسته از فقها می توان گفت كه استدلال به مفهوم اولويت در مساله فوق ، درست واسـتـوار است واگر زن مرتد را می توان وادار ساخت كه بارديگر به اسلام روی آورد، دليل معتبر شـرعـی اسـت ، ولـی در مـورد اجـرای حدود، دليل ادرووا الحدود بالشبهات مويد استدلال فوق می باشد، هر چند متاسفانه بعضی از فقها با فرض اين كه روايات تدرا الحدود بالشبهات را پذيرفته ومـسـاله احتياط در فروج ودماء واموال را قبول دارند، معلوم نيست كه چرا در چنين مواردی اين روايـات را از يـاد برده اند وبه استناد روايت واحدی به جواز اجرای حدود در بسياری از موارد فتوا داده انـد .

بـه هر حال از نظر فقهای اماميه كه روايات امامان اهل بيت را نيز همانند احاديث نبوی دانـسته اند ترديدی در عدم جواز اعدام زن مرتد وجود ندارد ومهمتر اين كه علی عليه‌السلام خود نيز در جـريـان ارتـداد بـنـی نـاجـيـه ، زنـان را بـه اسـارت گـرفته ومصقلةبن هبيره آنها را خريد وآزاد ساخت (١٣٦) . حـاصل اين كه مجازات مرتد در اسلام به جهت انحراف عقيدتی نبوده ، بلكه عكس العملی است در بـرابـر افـرادی كـه درصدد توطئه وبراندازی بوده اند، زيرا اگر اسلام مخالف آزادی عقيده بود، اجـازه نمی داد همه گروهها، به اعتقاد بسياری از فقهای اهل سنت ، ويا گروههای اهل كتاب ، به اعـتـقـاد فـقـهای شيعه وبعضی از فقهای اهل سنت ، با حفظ عقايد خود در قلمرو اسلام زندگی كنند.

به ديگر سخن ، زندگی كفار در قلمرو حكومت اسلامی بلامانع است ، ولی اين كه كفار بخواهند به اسـلام بـگـروند وسپس اظهار بی اعتقادی به اين آيين نمايند ودر جمع مسلمانان تفرقه وانشعاب وتـزلـزل ايجاد كنند، به معنای آزادی عقيده نيست ، بلكه سوء استفاده از آزادی برای توطئه است وقـهـرا نـه تـنها اسلام ، بلكه هيچ نظامی معتقد به چنين آزاديی نيست (١٣٧) ومعمولا در همه جـوامـع برای توطئه گران عليه نظام ، مجازات اعدام پيشنهاد می شده است ودر اسلام نيز همين مـجازات مطرح بوده است ، با اين تفاوت كه در جامعه اسلامی بخش بزرگی از جامعه ، يعنی زنان از ايـن مـجـازات اسـتثنا شده اند، ولی مردان تنها با اظهار ندامت می توانند از اين مجازات مصون بمانند.

الـبـته در ميان فقهای اسلام هستند كسانی كه برای مردان نيز همانند زنان ، اين استثنا را مطرح سـاخـتـه انـد، ابن قدامه حنبلی در كتاب مغنی ، اين عقيده را به ابراهيم نخعی (استاد ابوحنيفه) نسبت داده وآن را مخالف اجماع دانسته است وابن عابدين در حاشيه رد المختار (ج٤ ، ص ٢٢٥) آن را به كرخی وجمعی ديگر از فقها نسبت داده است .

متن عبارت ابن عابدين چنين است : قال الكرخی : هذا قول اصحابنا جميعا ان المرتد يستتاب ابدا وما ذكره الكرخی مروی فی النوادر قال اذا تـكـرر ذلـك منه ضرب ضربا مبرحا ثم يحبس الی ان تظهر توبته ورجوعه وذلك لاطلاق قوله تعالی : فان تابوا واقاموا الصلوةواتوا الزكوةفخلوا سبيلهم ان الله غفور رحيم ، (١٣٨) كـرخی مدعی است كه همه فقهای اسلام معتقدند كه مرتد مطلقا توبه اش پذيرفته می شود، ولی گـفـتـه كرخی از نوادر است و كسی جز او چنين ادعايی نكرده ، اومی گويد : اگر فردی چند بار مـرتـد شـود، بـه شـدت تازيانه زده می شود و حبس خواهد شد و تا هنگامی كه رسما توبه كند در زنـدان می ماند و اين به جهت اطلاق آيه شريفه است كه می فرمايد : اگر توبه كردند و نماز به پای داشـتـنـد، آنها را آزادگذاريد، چه اين كه خداوند آمرزگار و مهربان است .

(و در آيه نفرموده كه توبه برای اولين بار باشد يا چندمين بار.) بنابراين ، حكم اعدام براساس رای اين دسته از فقها، حكم مسلم اسلام در مورد مرتد نيست واين خـود تـفاوت ديگری را بين روش برخورد قرآن با تورات بازگو می كند .

مستند اين دسته از فقها شـايـد عـدم ذكـر مجازات برای مرتدان در قرآن كريم وعدم اجرای مجازات اعدام برای مرتد در دوران زندگی پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشد، چنان كه در سوره منافقون (آيه ٣) می خوانيم :( ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ).

بـنـابراين ، به شهادت قرآن ، تعدادی از منافقان مرتد بوده اند وپيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حكمی درباره آنان اجرا نكرده وتـنـها براساس آيه ٦٠، سوره احزاب :( لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ) به تهديد آنان اكتفا نموده است .

در بـرابر اعتقاد اين دسته از فقها كه معتقد به پذيرفته بودن توبه از همه مرتدان هستند، گروهی ديگر از فقها مجازات اعدام وعدم قبول توبه را منحصر به مرتدفطری می دانند.

اين دسته از فقها مردان مرتد را به دو دسته تقسيم كرده اند : مرتد فطری ومرتد ملی .

مرتد فطری كـسـی است كه مسلمان متولد شده وپس از پذيرفتن اسلام از آن روی گردانيده است ومرتد ملی كـسی است كه قبلا مسلمان نبوده وبعد مسلمان شده ومجددا تغيير عقيده داده واز اسلام دست شسته است .

بـه عقيده اين گروه از فقها، پذيرش توبه مرتد، اختصاص به مرتد ملی دارد، ولی مرتد فطری ، در صورتی كه مرد باشد، مجازاتش اعدام است .

بـيـشـتـرين طرفداران اين عقيده را فقهای شيعه تشكيل می دهند، واما از اهل سنت به نقل ابن قدامه در مغنی تنها عطاء پيرو اين نظريه بوده است ، عبارت مغنی چنين است : وقال عطاء : ان كان مسلما اصليا لم يستتب وان كان اسلم ثم ارتد استتيب (١٣٩) .

و از فـقـهای شيعه ، تنها اسكافی معتقد است كه مرتدان به دو دسته تقسيم نمی شوند وهر مرتدی كـه پـس از ارتـداد، توبه نمايد، مجازات از او برداشته می شود ومرحوم شهيد ثانی پس از نقل نظر اسكافی آن را می پذيرد ومی گويد : وعـموم الادلةالمعتبره يدل عليه وتخصيص عامها وتقييد مطلقها بروايةعمار لايخلو من اشكال وروايةعلی بن جعفر ليست صريحةفی التفصيل ، (١٤٠) عـمـوم روايـات مـعـتبر در اين باب ، گويای آن است كه مرتد چه فطری باشد وچه ملی ، توبه اش پـذيـرفـتـه است ، زيرا در اين روايات ، پذيرش توبه بدون قيد فطری يا ملی مطرح شده واين كه ما بـخـواهيم اين همه عمومات ومطلقات روايات را تنها به دليل روايت عمار تخصيص بزنيم ومقيد نماييم ، خالی از اشكال نيست ، واما روايت علی بن جعفر نيز صريح در تقسيم مرتد به فطری وملی نيست .

رواياتی در مورد واقفيه وغير آنان وارد شده ، كه حكم به كفرشان كرده .

ودر عين حال توبه آنان را قـابـل پذيرش می داند، حتی بعضی از اين روايات به قبول توبه غلات كه اكثر آنان از مذهب شيعه ومـرتـد فطری بوده اند، تصريح كرده است ، مرحوم صاحب جواهر، اين روايتها را مويد نظر مرحوم اسـكـافی وشهيد می داند، در عين حال به دليل اتفاق نظر فقهای شيعه ووجود روايات ديگری در بـاب مرتد، خود او نيز مجازات مرتد فطری را اعدام دانسته ، ولی توبه او را بی تاثير ندانسته است ، بـدين معنا كه توبه مرتد، گذشته از آمرزش گناه او در پيشگاه خداوند، از نظر دنيوی نيز دارای آثاری است كه از آن جمله ، حكم به طهارت مرتد بعد از توبه می باشد وب.

ولـيـكن همان گونه كه ملاحظه می شود، استدلال شهيد ثانی وقبل از او اسكافی ، در مورد قبول توبه مرتد فطری نيز خالی از قوت نيست ، زيرا آيات قرآن ، توبه را در مورد مرتدان به صورت مطلق مـطـرح فـرموده و روايات باب هم با يكديگر متعارض هستند، البته در دسته ای از روايات به عدم قـبول توبه مرتد فطری تصريح شده ودر دسته ديگر روايات ، به صورت كلی ، حكم به پذيرش توبه مـرتـد شـده ، ولـی تصريح ياد شده ، مانع عمل به عموم موجود در اين روايات نيست ، زيرا روايات وارده در مـورد غلات وديگر گروههای مشابهی كه حكم به كفر آنان شده ، نسبت به پذيرش توبه مرتد فطری تصريح دارد.

بـنـابـرايـن ، اين مجموعه از روايات با تعارض ساقط می شوند ومرجع حل تعارض ، عمومات كتاب خداست ، خصوصا كه موضوع آن از موارد حدود است وروايات تدرء الحدود بالشبهات نيز شامل آن می شود، بدين معنا كه اجرای حدود تنها در مواردی است كه علم به حكم الهی داشته باشيم ودر مـوارد شـبـهـات ، وظيفه ما توقف وعدم اجرای حدود است ، زيرا پيامبراكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : ادرووا الحدود بالشبهات و قف عند الشبهه و علی عليه‌السلام نيز می فرمايد : لئن تخطا فی العفو، خير لك ان تخطا بـالـعـقـوبـه .

جالب اين كه همه فقهای شيعه وبلكه همه فقهای اسلام معتقدند كه در موارد دماء واعـراض وامـوال ، احـتياط لازم است ، بنابراين ، مرتد فطری نيز در صورت توبه دست كم از باب احتياط وظيفه ما پذيرش توبه اوست ، ولی متاسفانه اكثر فقهای شيعه به استناد بعضی از روايات ، مجازات مرتد فطری را اعدام دانسته وبه دسته دوم احاديث عمل نكرده اند وشايد علت آن ، همان روايات باب ترجيح باشد كه قول مخالف عامه را مقدم دانسته است ، واللّه العالم (١٤١) .

گـو اين كه برخی از فقهايی كه بين مرتد ملی وفطری تفاوت قائل شده اند، از نظر شرايط اجرای مجازات معتقدند كه مرتد فطری كسی است كه پدر ومادرش در حين انعقاد نطفه مسلمان باشند وخود او پس از بلوغ نيز بر وصف اسلام باشد واظهار اسلام نمايد، بنابراين ، افرادی كه پس از بلوغ بـدون ايـن كه ابتدائا اظهار اسلام كرده باشند اظهار كفر نمايند، اصلا عنوان مرتد بر آنان صدق نمی كند (١٤٢) .

## تكرار ارتداد

فـقـهـای اسلام در مورد پذيرش توبه مرتد در صورت تكرار ارتداد نيز اختلاف نظر فراوانی دارند، چنان كه از نظر مدت زمانی كه مرتد می تواند توبه نمايد، چنين اختلاف نظری دارند .

پيروان فقه حنفی معتقدند كه مهلت دادن مرتد برای توبه لازم نيست ، جز اين كه خود او مهلت بخواهد وابن عابدين ، فقيه معروف حنفی می گويد : دعوت به اسلام ، مخصوص كسی است كه صدای اسلام به گـوش او نـرسـيـده باشد وپيروان فقه مالكی دعوت به توبه را لازم دانسته وشافعی ها وحنبلی ها دارای دو نظر مختلف هستند.

## ازدواج با مرتدان از ديدگاه فقهای اسلام

وامـا شـيـخ طوسی ، از فقهای شيعه ، معتقد است كه نه تنها در دفعه اول توبه او پذيرفته می شود، بـلـكـه تـا سه مرتبه بايد دعوت به توبه شود، ولی در مرتبه چهارم توبه او پذيرفته نخواهد شد، در حـالـی كـه مـالـكـی ها وحنبلی ها در صورت تكرار ارتداد، بازگشت از ارتداد را مانع اجرای حكم نمی دانند.

در ايـن اخـتلاف نظر، ظاهرا مستند شيخ طوسی وهمه كسانی كه بازگشت از ارتداد را تا سه بار صحيح دانسته اند، آيه ١٣٧ از سوره نساء است كه می فرمايد :( إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّـهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا)

ولـی كـسانی كه قائل به قبول توبه مرتد هستند هرچند ارتداد او تكرار شود به آيه ٣٨ از سوره انـفال : (قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ) نموده اند ودر اين استدلال ، جانب گروه دوم قـويـتـر بـه نـظـر می رسد، چه اين كه در آيه اول ، عدم آمرزش با فرض كفر، مراد است واين منافاتی با پذيرش وآمرزش بر فرض ايمان ندارد (١٤٣) .

در اين بخش ، اين نكته قابل توجه است كه اختلاف فراوان فقها در مورد احكام مرتد، حاكی از عدم دليل كافی برای مجازات دنيوی مرتد وعدم دسترسی به سيره پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ونيز روش خلفا در برخورد با مـرتـدان اسـت وهـمان گونه كه قبلا اشاره شد، قرآن كريم به جز مجازات اخروی برای مرتدان ، مـجازاتی دنيوی برای آنان ذكر ننموده است ، بنابراين ، در اين زمينه نمی توان مستقيما حكمی به متون اصلی اسلام نسبت داد، بلكه بايستی تنها گفته شود : نـظر فقهای مسلمان چنين است ، در حالی كه مجازات مرتد از نظر آيين يهود در متن تورات ذكر شده است .

از آن جـا كه بررسی مساله ارتداد هدف اصلی ما در بحث حاضر نيست ، از گفتگوی بيشتر در اين زمـيـنـه صـرف نـظـر مـی نـمـايـيم ودر اين جا به بررسی رابطه زناشويی زنان و مردان مرتد با همسرانشان ونيز رابطه زناشويی آنان با ديگر زنان ومردان مسلمان می پردازيم .

مـمـنوعيت ازدواج با مرتدان در شريعت يهود ومسيحيت در اين كه از ديدگاه يهود ومسيحيت ، يكی از آثار مترتب برارتداد، لزوم جدايی از همسران است ، جای ترديد نيست ، هرچند درباره اين كه آيـا جـدايـی از هـمسر نيز نوعی مجازات است ، يا اين كه لازمه قهری خروج از دين می باشد، جای بحث وگفتگو وجود دارد، شايد بتوان گفت : اختلاف نظر فقهای اسلام نيز در مورد مطلقه بودن هـمـسـران افـراد مـرتد بلافاصله يا با سپری شدن عده و نيز بسياری از اختلافات ديگر در اين زمينه ، شايد به جهت ترديد در مطلب فوق بوده است ، وما ان شاء اللّه در خلال بحث روشن خواهيم ساخت كه جدايی از همسر، مجازات دنيوی خاصی نيست كه برای مرتد در نظر گرفته شده ، بلكه مربوط به همان عدم جواز ازدواج افراد مسلمان با افراد بيگانه از اسلام است كه در بخش نخست از آن به تفصيل بحث نموديم ودرباره گروههای غير مسلمان نيز مطالبی مطرح كرديم .

هـمـچـنـيـن در مباحث گذشته با استناد به تورات وب گفتيم كه ازدواج در نظر هرملتی رابطه مـقـدسی تلقی می شود كه معمولا برای كسی كه با او پيمان مقدس رامنعقد می سازند، شرايطی مادی ومعنوی قائل می شوند كه جز با احراز وجودآن شرايط، ازدواج را صحيح نمی دانند.

ايـن شـرايـط در بعضی از شرايع بيشتر است وانعطاف چندانی ندارد، فی المثل در شرايطی كه به ازدواج به عنوان تكليف واجب الهی می نگرند، قهرا احتياطات بيشتری در مورد آن اعمال می شود.

در كتاب تلمود آمده است كه : كسی كه ازدواج نمی كند، بی گمان بدون شادی ونشاط وعاری از خير وبركت وثروت زندگی می كندب مرد بی زن به معنای واقعی كلمه مرد نيست .

و در مـجـمـوعه ابن شمعون می خوانيم : ازدواج بر هر فرد يهودی واجب است ..وهمچنين براساس احكام تلمود، فردی كه از ازدواج سرباز زند وبه سن بيست سالگی برسد، قدرت حاكم می تواند او را به ازدواج وادار نمايد، چه اين كه فرد ازدواج نكرده هنگامی كه به سن بيست سالگی برسد، از جانب خداوند مورد لعن ونفرين قرار خواهد گرفت .

وجوب ازدواج ، عقيده رايج همه گروههای يهودی بـوده وتـنـهـا گروه نادری كه مسيحيان بيشتر تحت تاثير افكار آنها قرار گرفته اند ازدواج را واجب نمی دانسته اند. (١٤٤) روشن است كه اين احتياطات ويژه در ميان مللی كه تعدد زوجات را نـيـز مـنـكـر بـوده وطلاق را نيز امری غير مشروع ويا لااقل ناپسند می دانند، به صورت قهری شديدتر خواهد بود (١٤٥) .

به عنوان مثال ، مسيحيت كه به تعدد زوجات قائل نبوده وطلاق را نيز عموما ناپسند دانسته ، برای ازدواج كـه مـعـمولا در تمامی عمر يك بار اتفاق می افتد وتا پايان عمر، اين پيوند الهی ادامه دارد وسرنوشت فرد را از جهات مختلفی تحت تاثير قرار می دهد، شرايط زيادی مطرح كرده است ، ولی يـهوديان كه طلاق را امری مشروع دانسته وبعضی از فرق يهود برای مردان اختيار تامی نسبت به طـلاق هـمـسـر قـائلـنـد وتـعدد زوجات را نيز اجازه داده ودر بعضی از موارد واجب دانسته اند، وهـمچنين در آيين مقدس اسلام كه تسهيلات ويژه ای را در امر ازدواج تشريع فرموده وبه مسائل قومی وفرقه ای هم عنايتی نداشته ، نيازمند اين مرحله از احتياط شديدنخواهند بود.

در تعاليم پولس آمده است : چه نيكوست كه مرد در تمام عمر با زنی تماس حاصل نكند، ولی برای اجـتـناب از زنا بايستی هر مرد، تنها يك زن وهر زن ، تنها يك شوهر برای همه دوران عمر خويش داشته باشد (١٤٦) .

تـا آن جـا كـه يـكـی از مـجامع مسيحی در قرن چهارم نوشت : ازدواج ، مسيحی را از راه يافتن به ملكوت باز می دارد. (١٤٧) در حالی كه در كتاب تورات ، ازدواج با همسر متوفی بر برادر او واجب شمرده شده است (١٤٨) .

هـمـچـنين ازدواج با چهار زن در آيين يهود حلال شمرده شده ، ولی عملا تعدد زوجات در ميان يهوديان مطرح نيست ودر مراسم ازدواج ، مرد قسم می خورد كه با زنی ديگر ازدواج نكند، جز اين كه عذری قانونی مطرح باشد، مثل اين كه زن عقيم بماند (١٤٩) .

در مـجـمـوعـه قوانين ابن شمعون آمده : سزاوار نيست كه مرد بيش از يك زن داشته باشد، ولی روشـن اسـت كه اين گرايش با گذشت زمان ومتاثر شدن از جوامع مسيحی مطرح شده است وربطی به آيين يهود ندارند .

به هر حال آنچه مسلم است اين كه : هم يهوديان وهم مسيحيان ، يكی از احـكـام نـاشی از ارتداد را خروج زن يا شوهر از دين دانسته وبه اعتقاد بعضی از گروهها تغيير مذهب نيز دارای همين اثر می باشد.

بدران ابوالعينين بدران ، استاد دانشگاه قاهره ، می نويسد : ماده ٣٠٥ از بخش احوال شخصيه مردم اسـرائيـل گويای اين است كه هرگاه زن يهودی ، مرتد شود، بدون اين كه اكراه واجباری برای او مـطـرح بـاشد ويا به اجبار تغيير عقيده داده باشد وپس از زوال جبر همچنان به آيين جديد باقی بماند وبا تذكر قانونی به آيين پيشين خود باز نگردد، دارای حقوق همسری نخواهد بود.

و ماده ١٧٨ نيز می گويد : زنی كه مرتد شود يا شوهرش را ناخودآگاه چيز حرامی بخوراند، مخالف ديـن شـنـاخـته می شود، وماده ١٧٧ می گويد : زنی كه مخالف شرع شناخته شود يا ادب دينی را مراعات نكند ويا مرتكب زنا شود، حقوقش به كلی ساقط است .

و نيز می نويسد : اختلاف در دين در شرع مسيحی نيز موجب فسخ ازدواج است ، زيرا در اين زمينه نص الهی موجود است ودر بعضی از منابع مسيحی آمده است كه : اسـبـاب منع ازدواج ، يكی جدايی از فرقه وبه خصوص جدايی از مذهب و زنای علنی واشتهار بدان وخروج از آيين نصارا، موجب فسخ نكاح زن وشوهر خواهد بود اين در صورتی موجب فسخ است كـه زن بـدان مشهور شود وچنين عملی در مورد آن زن اعلام شود واميدی به بازگشت او وجود نـداشـته باشد وطرف ديگر ازدواج نيز تقاضای جدايی كند، برای اين كه همسر ديگری برگزيند، الـبته رئيس دينی وكشيش هيچ گاه حكم به فسخ نمی كند، جز اين كه برای آن زن ومرد، مدتی معين كه موجب ضرر وزيان به يكی از دو طرف ازدواج نباشد مشخص می كند وبا گذشت اين مدت وعدم رجوع فردی كه از ديانت خارج شده ، حكم به جدايی می نمايد واين نوع جدايی از باب فـسـخ ازدواج اسـت نـه از باب طلاق ، آن گاه می افزايد : بنابراين ، مسيحيت ويهوديت اتفاق نظر دارنـد كه جدايی زن وشوهر در صورت ياد شده ، از باب فسخ است ، زيرا در مسيحيت طلاق وجود نـدارد وشـريـعت يهود هر چند طلاق را قبول دارد، ولی حال اين گونه جدايی را فسخ عقد نكاح می داند، نه طلاق .

(١٥٠) و سرانجام در يك جمع بندی نتيجه می گيرد كه : اولا، ارتـداد زن ، يعنی انتقال او از دين يهودی به دين ديگر، موجب سقوط حقوق همسری خواهد بود، مشروط به اين كه به آيين قبلی رجوع نكند.

ثـانيا، ارتداد زن ، مخالفت با آيين يهودی است ومخالفت با دين يهودی مساوی با زناست ، بنابراين همچنان كه زناكار محكوم به جدايی است ، در صورت ارتداد نيز چنين است .

ثـالـثـا، هـرچـند مواد قانونی فوق ناظر به حكم زن مرتد است ، ولی از آن جا كه در آيين يهود، زن يـهـودی نـمی تواند با مرد غير يهودی ازدواج كند، پس ارتداد مرتد نيز دارای چنين تاثيری است ، يـعـنـی مـرد مرتد نيز محكوم به جدايی از همسرش خواهد بود واين جدايی ، فوری است ونياز به انتظار زمانی نيست ولااقل من چنين مطلبی را نيافته ام .

(١٥١) و استاد محمد سكری مبروز، يكی از اساتيد دانشگاه قاهره ، می نويسد : در ماده ٥١ از مجموعه قوانين ناظر به مسيحيان ارتدكس آمده : هرگاه يكی از زن وشوهر از دين مسيحی خارج شود واميدی به بازگشت او نباشد، همسر او می تواند تقاضای طلاق نمايد (١٥٢) .

و هـمـچـنين می نويسد : اگر يكی از دو همسر، آيين خود را تغيير دهد واميدی برای بازگشت او نباشد، همه گروههای مسيحی كه طلاق را جايز می دانند، معتقدند كه اين زن وشوهر می توانند تـقـاضـای طـلاق نـمـايند، بلكه از ماده ٤٩ مجموعه قوانين ١٩٥٥ استفاده می شود كه اين تغيير عقيده ، خود سبب انحلال قانونی ازدواج است وتنها، مجوز تقاضای طلاق را به دنبال ندارد، بلكه به حكم قانون بايد اين دو از يكديگر جدا شوند. (١٥٣) و در جـای ديگر می نويسد : در مسيحيت ، طلاق تنها در آيين ارتدوكس وپروتستان جايز است ، هر چـنـد در ايـن دو مذهب نيز اختلاف نظرهايی وجود دارد، ولی در مذهب كاتوليك ، طلاق در هر شـرايـطی بـه عنوان راهی برای انحلال رابطه زناشويی ، پذيرفته نشده است ، بلكه در اين مذهب ، هـمـسـران از نظر جسمی از يكديگر جدا می شوند، ولی رابطه معنوی ازدواج بين آن دو همچنان باقی خواهد بود. (١٥٤) حـاصـل اين كه با توجه به آنچه گفته شد، مسيحيت شكل تكامل يافته ای از يهوديت است وآيين اسلام پيشرفته تر از هر دو می باشد، چه اين كه اسلام بر خلاف يهوديت به كلی از گرايشهای قومی ونژادی بركنار بوده وقهرا در امر ازدواج ، احكام ويژه قومی رايج در بنی اسرائيل را ندارد وبر خلاف مـسـيـحـيت ، از واقع بينی برخورداراست ، ولذا در عين تاكيد بر اين كه طلاق حتی الامكان واقع نـشـود، ولـی در صـورتـی كـه شرايط برای زندگی مشترك زناشويی فراهم نباشد وبه گونه ای سعادت طرفين در جدايی تشخيص داده شود، با طلاق مخالفت نخواهد داشت .قرآن كريم می فرمايد :( وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّـهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّـهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا). (١٥٥) فـقـهای اسلام ، از اين آيه شريفه ، جواز طلاق زن را به وسيله قاضی در صورت متضرر شدن زن پـس از تـشـخيص حكمين جايز دانسته اند، در عين حال روايات زيادی در مبغوض بودن طلاق وارد شده ، از جمله آمده است : ابغض الحلال عند اللّه الطلاق .

(١٥٦) و در حديثی پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرمايد : لاتطلقوا النساء ا من ريبه فان اللّه لايحب الزواقين ولاذواقات .

(١٥٧) هـمـچنين در اسلام در احكام ارتداد زن ومرد متفاوت است ، برخلاف آيين يهود كه ارتداد و زنای زن را مـوجـب حرمت ابدی می داند، اسلام قائل به تحريم ابدی نيست وپذيرش توبه مرتد در متن صـريـح قرآن وارد شده ، تا آن جا كه بعضی از فقها تكرار ارتداد را تا هر مرحله ای كه باشد مانع قـبـولی توبه مرتد ندانسته اند و ويژگيهای ديگری هم هست كه همگی حاكی از كامل بودن بودن قوانين اسلام وتسهيل وتسامح آنهاست .

## ازدواج با مرتدان از ديدگاه فقهای اسلام

در اين امر، اتفاق نظر دارند كه ازدواج با ارتداد يافتگان از اسلام ، مطلقا و مرتدان از اهل كتاب در صـورتـی كه به آيين غير اهل كتاب در آيند جايز نيست ، ولی در صورتی كه فردی از اهل كتاب به آيـيـن ديـگـری از اهـل كتاب در آيد، مثل اين كه مسيحی ، يهودی شود ويا فردی مشرك به آيين اهل كتاب بگرود و نيز در صورتی كه زنی از اهل كتاب به اسلام بگرود، در بطلان ازدواج او با شوهر غير مسلمانش اختلاف نظرهايی بين فقهای اسلام وجود دارد. بـه هـرحـال ، در اين كه ارتداد يكی از عوامل جدايی همسران بوده و ازدواج با مرتد چه به صورت ابـتـدايـی و چـه به صورت استدامه ای ممنوع است ، شبهه ای نيست ، گو اين كه در بعضی از آثار ارتـداد، آرای فـقـهـا مـتفاوت است .

نظر به اهميت نتايجی كه بر مقايسه آرای فقها مترتب است ، تـرجيح می دهيم كه در آغاز متن ، سخنان بعضی از فقهای بزرگ را ذكر نماييم وسپس به مقايسه اين آرا وبيان صحت وسقم آنها بپردازيم .

فقيه بزرگوار شيعه ، مرحوم صاحب جواهر در چند مورد از مباحث گسترده خود متعرض احكام ارتداد شده است : اول در باب طهارت ودوم در باب نكاح وسوم در باب حدود، ولی آنچه مربوط به ازدواج با مرتدان اسـت ، آرای ايـشـان در دو بـاب نكاح وحدود می باشد، از اين جهت تنها به سخنان ايشان در اين دو بخش اشاره می كنيم : صاحب جواهر (در ج٤١ ، ص ٦٢٢) می نويسد : ولا تـزول عـنـه املاكه بل يكون باقيا عليه وينفسخ العقد بينه وبين زوجته لعدم جواز نكاح الكافر مـسـلـمـةابـتداءا واستدامة (ويقف نكاحها علی قضاء العدة) ، لانه مقبول التوبه فان تاب فيها كان احق بزوجته كما مر فی كتاب النكاح .

امـوال شخص مرتد از ملكيت او خارج نمی شود، بلكه همچنان مال او خواهد بود، ولی عقد ازدواج بين شخص مرتد وهمسرش فسخ می شود، چه اين كه ازدواج مرد غير مسلمان با زن مسلمان چه بـه صـورت ابـتـدايی وچه به صورت استدامه ای جايز نخواهد بود (و هنگامی كه دوران عده زن سـپری شد، می تواند با هر فرد ديگری به دلخواه خود ازدواج نمايد) ، زيرا چنين فردی در صورتی كه به عقيده اصلی خود بازگردد واز گرايش جديد توبه كند، توبه او پذيرفته است ، بنابراين اگر قـبـل از انقضای عده توبه نمايد، او به همسرش از هر فرد ديگری سزاوارتر است ، چنان كه در باب نكاح نيز به اين مساله تذكر داده شد.

جـمـلـه ولاتـزول عنه املاكه در متن شرايع وشرح صاحب جواهر، ناظر به سخن بعضی از فقهای اهـل سنت است كه معتقدند املاك مرتد نيز بايد به نفع دولت مصادره شود، زيرا اموال كافر حربی در صورتی كه به غنيمت مسلمين در آيد، متعلق به دولت اسلامی است .

و جـمـلـه لعدم جواز نكاح الكافر المسلمةابتداء واستدامةناظر به اين مطلب است كه جدايی همسر شـخـص مرتد از او، در واقع عقوبتی خاص برای مرتد نيست ، بلكه مربوط به اصل ديگری است كه هـمـه فقها در باب نكاح بر آن تاكيد دارند كه ازدواج زن مسلمان با فرد غير مسلمان جايز نيست ، بـنـابـرايـن هـر گاه كه اين مانع برطرف شود، زندگی مشترك آن دو با همان عقد اول چه در صورتی كه عده زن سپری نشده باشد (به عقيده اكثر فقها) وچه ازدواج مجدد آن دو، در صورتی كه عده سپری شده باشد (به اتفاق همه فقها) بلامانع خواهد بود. هـمـچنين صاحب جواهر در كتاب نكاح ، بحث گسترده ای درباره احكام ازدواج مرتدان دارد و از آن جـا كه عبارت ايشان شايد مفصل ترين ومستدل ترين متن فقهی در اين زمينه باشد، اين بخش را بـه ضميمه عباراتی از ديگر فقهای معروف اسلام ذكر می كنيم وبه دنبال آن ، عبارت سرخسی در المبسوط را كه شايد پس از گفتار صاحب جواهر مفصل ترين مباحث در اين موضوع باشد بيان می داريم .

عبارت صاحب جواهر (در ج٣٠ ، ص ٤٩) چنين است : اگـر ارتداد بعد از همخوابی با زن واقع شود، فسخ عقد متوقف بر گذشت دوران عده است چه ارتـداد از جـانب زن باشد وچه از جانب مرد بلكه تفاوتی ندارد كه زن ، مرتد فطری باشد يا ملی ، بـلـی در مـورد مـرد بـايـسـتی مرتد ملی باشد، زيرا همان طور كه خواهيم گفت : انتظاری برای بـازگـشت مرتد فطری وجود ندارد .

بنابراين اگر مرد يا زن قبل از انقضای دوران عده ، از ارتداد بـازگـردنـد، همسر يكديگر خواهند بود، وگرنه در صورت عدم بازگشت ، معلوم خواهد شد كه عـقـد ازدواج آنـهـا از زمان ارتداد فسخ شده وجدايی آن دو تحقق يافته است ، چنان كه در فرض بـازگشت ، مشخص خواهد شد كه ارتداد موجب فسخ عقد نبوده است ، چنان كه روايات وارده در زمـيـنه كفاری كه مسلمان شوند، گويای اين مطلب است ، بلكه از اين مطلب معلوم می گردد كه بـازگـشـت بـه [پـيـوند] زناشويی در صورت اسلام آوردن مرتد، قهری است و نياز به عقد مجدد واعلان خاص ندارد.

ولـی اگـر شـوهـر بـرآيـين اسلام متولد شده باشد وسپس مرتد شود، نكاح و رابطه زناشويی او با همسرش فورا فسخ می شود، هر چند ارتداد پس از همخوابگی حاصل شده باشد، زيرا بازگشت از ارتداد، از او پذيرفته نيست ودر اين مساله ، مخالفی از فقهای شيعه وجود ندارد، بلكه اجماع منقول ومحصل نيز بر آن قائم است .

و هـرگـاه مـردی از اهل كتاب مسلمان شود وزنش بر آيين خود باقی بماند، رابطه او با همسرش قطع نخواهد شد، خواه قبل از همخوابگی مرد به اسلام روی آورده باشد ويا بعد از همخوابگی ودر ايـن جـا نـيز مخالفی از فقها سراغ ندارم وبر مبنای ما (صاحب جواهر) كه ازدواج ابتدايی را نيز با اهـل كـتـاب بـرای مرد مسلمان جايز می دانيم ، به طور مسلم اشكالی وجود ندارد، بلكه بر مبنای كـسانی كه ازدواج ابتدايی با اهل كتاب را جايز ندانسته اند نيز بلااشكال است ، زيرا استدامه ازدواج از نظر حكم با ازدواج ابتدايی متفاوت است وروايت عبيدی نيز گويای همين امر است ، او [از امام] حكم مردی از اهل كتاب را كه همسرش اسلام می آورد سوال كرده [و امام در پاسخ او] فرموده اند : ازدواج او بـا هـمسرش به حال خود باقی است ، ولی تنها در روز با او خواهد بود نه شب ، اگر خود شـخص اسلام آورد وهمسرش بر آيين اهل كتاب باقی باشد، می تواند هم شب وهم روز با همسرش بـوده بـاشـد .

همچنين روايت ابن [ابی] عمير از امام باقر عليه‌السلام گويای همين مطلب است كه فرمود : [از] پـيـروان كتب آسمانی و همه كسانی كه پيمان ذمه با مسلمانان دارند، اگر يكی از زن وشوهر اسـلام آورنـد، نـكـاح آنان باقی خواهد بود، جز اين كه مرد نمی تواند همسر مسلمانش را از قلمرو اسـلام خـارج سـازد وشب نيز نبايد با او به سر برد، ولی در روز روابط آنان بلامانع خواهد بود، ولی مـشـركـان مـانند مردم بت پرست عرب وغير آنان تا قبل از سپری شدن عده همسرشان پيوند ازدواجـشـان بـاقی خواهد بود، بنابراين اگر همسر مردی اسلام آورد وسپس شوهر قبل از سپری شـدن عده ، مسلمان شود، نكاح آنها بلا اشكال است ، ولی اگر بعد از سپری شدن عده اسلام آورد، جـدايـی حـاصـل شـده وحـق ارتباط با همسرش را ندارد ونيز هر فردی كه طرف قرارداد ذمه با مسلمين نيست [همين حكم را دارد] .

و نيز روايت ابن سنان از امام صادق عليه‌السلام كه پرسيد : فردی كه از دارالـكـفـر بـه قـلـمـرو اسلام مهاجرت كرده وهمسرش را در دارالكفر باقی گذاشته وسپس هـمسرش به او ملحق شده ، آيا می تواند براساس همان ازدواج قبلی با او رابطه داشته باشد ويا اين كه نياز به ازدواج مجدد دارند؟فرمود : با همان ازدواج قبلی رابطه او بلامانع خواهد بود. ولـی اگر همسر مرد كتابی اسلام آورد وهنوز همخوابی با او حاصل نشده باشد، نكاح آن دو فسخ مـی شـود، زيرا ازدواج ابتدايی مرد كتابی با زن مسلمان جايز نيست ، هر چند عقد قبل از مسلمان شـدن او صورت گرفته باشد، چه اين كه خداوند برای كفار سلطه ای بر مسلمين قرار نداده است و[روايـت] صـحـيـح ابـن سـنان از امام صادق عليه‌السلام نيز گويای همين مطلب است ، البته زن در اين صورت ، حق ادعای مهر از شوهرش را ندارد، زيرا خود موجب فسخ نكاح شده است ، ولی اگر اسلام زن بـعـد از تحقق همخوابی حاصل شده باشد، فسخ نكاح آنان متوقف به سپری شدن عده خواهد بود.

روايت جميل بن دراج نيز كه از امام باقر يا امام صادق كه روايت نموده ، دليل بر اين مطلب است كه فرموده اند : هرگاه زن فرد يهودی ومسيحی ويا مجوسی مسلمان شود، بر نكاحشان باقی خواهند بود وتنها به شوهر اجازه داده نمی شود كه همسرش را از قلمرو اسلام خارج سازد.

ولـی افـراد غـير اهل كتاب با اسلام آوردن يكی از زن وشوهر، اگر قبل از همخوابگی حاصل شود، نكاح آن دو فورا فسخ خواهد شد، ولی اگر بعد از همخوابگی باشد، تا زمان سپری شدن عده باقی خواهد بود.

مرحوم محقق در شرايع (ج٢ ، ص ٢٣٩) می فرمايد : اگـر مـرد يـا زن اهـل كتاب ، تغيير عقيده دهند وغير از اسلام آئينی را بپذيرند مثلا، زن يهودی يا مـسـيحی شود نكاح آن دو فورا فسخ خواهد شد، هر چند بعدا به آيين قبلی خود بازگردد، زيرا فـرض بـر ايـن اسـت كـه ايـن تغيير عقيده ، از طرف اسلام پذيرفته نيست وپيمان ذمه مخصوص كـسـانـی اسـت كـه قـبل از بعثت پيامبر به آيين كتابی بوده اند وقهرا از چنين فردی ، تنها اسلام پذيرفتنی است وبا اين تغيير عقيده نمی تواند طرف معاهده ذمه با مسلمين قرار گيرد.

ولی صاحب جواهر می فرمايد : ايـن سـخـن صـاحب شرايع خالی از اشكال نيست ، زيرا ما در احوال شخصيه ، اهل كتاب را به آيين خـودشـان وا می گذاريم وقهرا موقعی كه ارتداد در نزد خود مسيحيان يا يهوديان قابل توبه باشد، وجـهی برای بطلان نكاح آنان وجود نخواهد داشت واما مساله پذيرفته نشدن تغيير عقيده آنان از جـانـب اسلام ، ربطی به بحث حاضر ندارد، جز اين كه كسی بگويد : چنين شخصی در صورتی كه اسـلام نـيـاورد كـشـته خواهد شد وقهرا لازمه آن فسخ نكاح است ، ولی همين مطلب نيز صحيح نيست ، زيرا صرف وجوب قتل نمی تواند عامل فسخ شدن نكاح بوده باشد.

صاحب جواهر همچنين (در ج٣٠ ، ص ١٤٦) می نويسد : در اين كه اهل كتاب اگر بعد از بعثت پيامبر اكرم را به آيينی جديد (هرچند از اديان اهل كتاب) در آيـند، اين تغيير عقيده از آنان پذيرفته نخواهد شد .

در ميان فقها اختلافی نيست ، جز اين كه شيخ طـوسـی فرموده است كه تغيير عقيده آنان بلا مانع است وعجيب اين كه ادعای اجماع نيز نموده اند.

در كتاب الفقه علی مذاهب الاربعه می خوانيم كه : حنفيه در مورد زن ومرد مرتد دارای سه نظر هستند : [١] بـعـضـی مـعـتقدند كه ارتداد زن موجب فسخ نكاح می شود وزن مرتد بايد هر روز تنبيه شود وهـرگـاه از ارتـداد خـويش توبه كرد، نبايد جزبا شوهرش ازدواج كند، هر چند با مهريه بسيار كم بـاشـد، مـگر اين كه شوهرش حاضر به ازدواج با او نباشد كه در اين صورت می تواند با مرد ديگری ازدواج كـنـد [٢] بعضی ديگر معتقدند كه ارتداد زن موجب فسخ نكاح نيست .

[٣] عقيده سوم اين است كه زن در صورت ارتداد، محكوم به بردگی برای شوهرش خواهد بود وبر فرض بازگشت از ارتـداد نـيز از بردگی رها نخواهد شد وحتی فروش آن زن نيز در صورتی كه از شوهرش دارای فرزند نباشدـ جايز است (١٥٨) .

سرخسی در المبسوط (ج٥ ، ص ٤٥) می نويسد : اگـر فـردی مـسـلـمـان شود وزن او از اهل كتاب باشد، نكاح آنها به حال خود باقی است وكسی متعرض اين زن نخواهد شد، حتی اگر زن اهل كتاب نباشد، باز هم ازدواج آنها باقی است تا آن كه اسـلام بـر او عـرضـه شـود، پـس اگـر پذيرفت كه هيچ ، وگرنه بين آنها جدايی انداخته می شود وهمين گونه است اگر زن ، مسلمان شود وشوهر به آيين غير اسلام باقی بماند، خواه از اهل كتاب بـاشـد يا غير اهل كتاب ، بنابراين ، رابطه ازدواج بين آن دو باقی است تا اسلام به شوهر عرضه شود، كه اگر پذيرفت كه هيچ ودر غير اين صورت ، از هم جدايی خواهند يافت ، اعم از اين كه اسلام زن قـبـل از همخوابی با شوهر باشد يا بعد از آن ، ولی شافعی معتقد است كه اگر اسلام يكی از آن دو قـبل از همخوابی باشد، بين آن دو جدايی خواهد افتاد، واگر بعد از همخوابی باشد، جدايی آن دو متوقف به گذشت دوران عده زن است ، چه اين كه نكاح قبل از دخول ، متزلزل است ولذا خود به خود با حصول اختلاف دينی باطل خواهد شد، ولی نكاح بعد از دخول مستحكم است ولذا به صرف اخـتـلاف در ديـن بـاطل نمی شود، تا عامل جدايی دوم ، كه همان گذشت دوران عده است ، واقع شود، چنان كه در مورد طلاق نيز همين گونه است .

سرخسی می افزايد : دلـيل ما اولا رواياتی است كه از جمله از علی (رض) نقل شده كه دهقانی اسلام آورد وعلی رضي‌الله‌عنهاسلام را بر همسر او عرضه كرد واو نپذيرفت ، پس آن گاه بين آنها جدايی انداخت .

همچنين سرخسی در ج٥ ، ص ٤٨ می نويسد : شـخـص مرتد نمی تواند با زنی ازدواج كند، اعم از اين كه آن زن ، مسلمان باشد يا غير مسلمان ويا حتی مرتد، زيرا ازدواج مبتنی بر داشتن آيينی است و شخص مرتد آيين ندارد، زيرا آيين قبلی خود را از دست داده وآيين جديدش مورد قبول اسلام نيست

و نيز می نويسد : اگر مسلمان مرتد شود، بين او وهمسرش به صورتی غير قابل بازگشت ، جدايی خواهد افتاد خواه ارتـداد آنـها قبل از همخوابی باشد يا بعد از آن ولی شافعی معتقد است كه اگر قبل از همخوابی بـاشـد، ازدواج آن دو بـاطل است ، ولی بعد از همخوابگی متوقف بر گذشت دوران سه ماهه عده است ، ولی ابن ابی ليلی می گفت : مطلقا جدايی آن دو متوقف بر گذشت دوران عده است خواه پـيش از همخوابی ارتداد رخ داده باشد يا بعد از آن بنابراين ، مرتد بايستی توبه داده شود، اگر از ارتـداد خـويش بازگشت ، كه هيچ ، واگر كشته شد يا وفات يافت ، همسرش از او ارث خواهد برد، هـمـان گونه كه اگر يكی از زن وشوهر مسلمان شوند، حكم آن دو چنين است .

دليل ما (١٥٩) در ايـن مـورد نـيـز همين است كه ارتداد، خود عامل جدايی است وهرعامل منافی ومغاير با نكاح ، مـوجب جدايی است ، مانند محرميت ، ولی اختلاف در دين به تنهايی عامل جدايی نيست ولذا پس از عدم بازگشت مرتد به اسلام ، بين آن دو جدايی خواهد افتاد.

و امـا اگـر زن وشـوهـر بـا هـم مرتد شوند، نكاح آن دو براساس قاعده استحسان ، صحيح به نظر مـی رسد وبراساس قاعده قياس بايستی بين آن دو جدايی افكنده شود، چنان كه زفر بر اين عقيده بود، زيرا ارتداد هر دو آنها متضمن ارتداد يكی از آن دو است ، علاوه بر ارتداد ديگری ، بنابراين اگر با ارتداد يكی عقد باطل است ، با ارتداد هر دو به طريق اولی چنين است ، ولی ما در اين مورد قياس را رهـاكـرده ايـم ، چـه اين كه همه اصحاب اتفاق دارند بر عدم لزوم تجديد نكاح ، در صورتی كه از ارتـداد خـويـش بـازگـردند، چنان كه ابوبكر، بنی حنيفه را دعوت به توبه كرد، ولی پس از توبه ، دسـتـور تجديد نكاح را به آنها نداد .

بيان فقهی اين مساله چنين است كه با ارتداد يكی از زوجين ، نـاپـاكـی مـرتد با پاكی مسلمان سازگار نيست ، ولی زمانی كه هر دو مرتد شوند، ناپاكی در برابر نـاپـاكی قرار خواهد داشت ، بنابراين نه اختلاف دين دارند ونه اختلاف دار وقهرا رابطه ای كه قبلا بين آن دو بوده باقی می ماند، چنان كه اگر هر دو با هم مسلمان شوند چنين است .

و در ج٥ ، ص ٥٠ می نويسد : اگـر مردی نصرانی مسلمان شود وهمسر او به آيين يهودی در آيد، ازدواج آن دو بلااشكال است ، چنان كه اگر از اول يهودی بود چنين بود.

و در ج٥ ، ص ٥٦ می نويسد : اگـر زنـی مـسـلـمـان از قلمرو كفر مهاجرت كند، بدون گذراندن عده می تواند به ازدواج فرد مـسلمانی در آيد، مگر اين كه حامله باشد، ولی به نظر محمد شيبانی وابويوسف ، در هر دو صورت عـده لازم دارد، چنان كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نسيبه پس از مهاجرت ، فرمان داد عده نكاح نگه دارد، چه اين كه عده وظيفه ای دينی است كه به دليل عدم اجتماع نطفه دو نفر در يك رحم تشريع شده واز آن جا كه اين زن مسلمان است ، پس وظيفه دارد عده نگاه دارد.

ولـی ابـوحـنـيفه به اطلاق آيه (وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنفَقُوا ذَٰلِكُمْ حُكْمُ اللَّـهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّـهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) استدلال نموده است ، با اين توضيح كه اگر زن الزاما عده نگاه دارد، لازمه اش احترام به پيوند زناشويی با كافران است .

(١٦٠) بـنـابـراين همچنان كه زنی كه به اسارت در می آيد تنها نياز به استبرا دارد (١٦١) ، زن مهاجر نيز چنين است .

هـمـچـنين ابوحنيفه ازدواج زن حامله را صحيح می داند، هرچند كه معتقد است همخوابی با زن بـايـسـتـی پس از وضع حمل باشد، چه اين كه حمل از شخص كافر حربی احترام ندارد، چنان كه حمل از زنا احترام ندارد.

سـرخـسـی مـی گـويـد : ولـی قـول اول ، يعنی عدم جواز ازدواج با زن حامله تا دوران وضع حمل صحيحتر است ، چه اين كه حمل اززنا دارای نسبی نيست وحمل از كافر حربی دارای نسب است .

## مقايسه ای اجمالی بين نظرهای مختلف فقها

هـمان گونه كه ملاحظه می شود، فقهای اسلام در مساله ازدواج مرتد در بعضی از مسائل متفقند ودر بـعضی ديگر اختلاف نظر دارند، فی المثل ، در اين كه زن مسلمان نمی تواند با مردان مشرك وغـيـر اهـل كـتـاب ازدواج كند، همه فقهای اسلام وبلكه همه پيروان اديان الهی اتفاق نظر دارند وبـالـطـبع همگان معتقدند كه يكی از آثار مترتب بر مساله ارتداد، حرمت وجدايی همسران افراد مرتد خواهد بود وب.

وامـا در بعضی از مسائل ارتداد وآثار آن ، اختلاف نظر وجود دارد، چه اين كه اولا بر خلاف علمای يـهود ومسيحيت كه تفاوتی بين گروههای بيگانه مذهبی قائل نشده ونه تنها اختلاف در دين را مـانـع ازدواج وبـقای عقد نكاح دانسته اند، بلكه اختلاف در مذهب وحتی فرقه را نيز مانع صحت ازدواج قرار داده اند.

در اسـلام بـه اعتقاد همه فقهای اسلام ، همه فرق اسلامی می توانند با يكديگر ازدواج نموده وبلكه ازدواج مـردان مـسلمان با پيروان اديان الهی نيز بلامانع خواهد بود، بنابراين ، آثار مساله ارتداد در اسـلام بسيار محدودتر از ديگر شرايع الهی است ، هر چند دامنه مباحث فقهی آن قهرا گسترده تر اسـت ، وثـانيا در مذاهب اسلامی معمولا آثار مترتب برارتداد مردان با ارتداد زنان متفاوت است ودر حالی كه در ديگر اديان الهی از اين جهت نيز تفاوتی وجود ندارد.

## مهمترين موارد مورد اختلاف

از ايـن جهت بهتر است ما در اين مقايسه ، عناوين مختلف بحث را از يكديگر تفكيك نموده ودر هر قسمت ، نظرهای فقها را با هم مقايسه كنيم .

اسـلام آوردن يكی از زوجين يا هر دوی آنها گرايش به اسلام از جانب زن يا شوهر يا هر دو آنها هر چـنـد از نـظـر پـيروان آيينی كه قبلا دارای آن بوده اند ارتداد به شمار می آيد، ولی از نظر فقهای اسـلام عـمـلـی پسنديده است واز اين رو هيچ گونه مجازاتی برای اين گونه تغيير عقيده در نظر گـرفـته نمی شود، هر چند مساله اختلاف در دين دارای اثری وضعی است واحيانا برای فرد تازه مسلمان نيز مشكل آفرين خواهد بود.

بـنـابـراين اگر زن ومرد به طور همزمان مسلمان شوند، به نظر همه فقهای اسلام ازدواج آن دو بـدون اشكال است ، مگر اين كه از جهت ديگری نقصی در آن ملاحظه شود، مثل اين كه فرد بيش از چهار همسر داشته باشد.

و همچنين اگر فردی مسلمان شود وزن او به آيين اهل كتاب بوده باشد، در اين صورت نيز اعم از ايـن كـه هـمسر او مسلمان شود يا خيرادامه ازدواج آنان بلااشكال خواهد بود، زيرا از ديدگاه اسلام ، ازدواج ابتدايی نيز با زنان اهل كتاب بلامانع است وقهرا به نظر همه فقها تداوم بخشيدن آن نـيـز بـلااشكال است ، جز اين كه ادامه ازدواج اين دو از نظر علمای مسيحی ويهودی جايز نيست وقـهـرا از ايـن جـهـت ، مـمكن است برای مرد مسلمان مشكل آفرين باشد، مثل اين كه در قلمرو حـاكـمـيـت اسلام نباشند ويا اين كه خود زن به خاطر احساس دينی ، خواهان جدايی از همسرش بـاشد كه در اين صورت ، ممكن است فقيه رای به جدايی دهد، زيرا تحمل اين شرايط ممكن است برای همسر اين مرد غير قابل تحمل باشد، ولی فقهای اسلام متعرض اين مساله نشده اند.ولی اگر بر عكس ، همسر مردی به اسلام بگرايد كه در اين صورت از آن جا كه ازدواج زن مسلمان بـا غـيـر مسلمان جايز نيست ، به نظر اكثر فقهای اسلام ، ادامه زناشويی اين زن با شوهرش ممكن نـخـواهـد بـود، جـز ايـن كـه شوهر قبل از سپری شدن دوران عده زن ، مسلمان شود، كه در اين صورت ، حتی فقهای حنفی نيز كه معتقدند ارتداد به صورت قهری ازدواج بين زن وشوهر را باطل می سازد، قائل به صحت هستند، زيرا اسلام آوردن زن را ارتداد نمی دانند ولذا مشكل در اين مورد، تـنـها اختلاف در دين است وفرض بر اين است كه اختلاف در دين به تنهايی از نظر فقهای حنفی عـامـل جـدايـی نـيست ، ولذا تا پايان دوره عده زن كه سه ماه است فرصت برای اسلام آوردن شوهرش باقی است ، كه در صورت عدم پذيرش اسلام ، بين آن دو جدايی خواهد افتاد، جز اين كه از نـظر بعضی از فقهای شيعه ، ازدواج زن مسلمان با پيروان كتب الهی به صورت استدامه بلااشكال است ، ولذا در صورت اسلام آوردن زن ، لزومی ندارد كه او از شوهرش جدا شود وتنها شوهر موظف خـواهد بود كه همسر خود را از قلمرو اسلام خارج نسازد، البته مشروط بر اين كه اسلام زن پس از تـحـقـق همخوابی با شوهرش بوده باشد، ولی اگر قبل از همخوابی اسلام آورد، به اعتقاد همين دسته از فقها نيز جدايی آن دو قهری خواهد بود.

مستند اين دسته از فقها رواياتی است كه از امامان اهل بيت للّه نقل شده ، به عنوان نمونه ، در كتاب وسـائل (ج١٤ ، ص ٤٢٠، بـاب ٩ از ابواب مايحرم بالكفر، حديث ١) از امام باقر يا امام صادق ك روايت شـده كـه دربـاره مرد يهودی ومسيحی ومجوسی سوال شده كه زن او اسلام بياورد، ولی خود او مسلمان نشود، امام فرموده است : آن دو بر نكاح خود باقی خواهند بود وبينشان جدايی افكنده نمی شود وبه مرد اجازه داده نمی شود كه همسرش را از قلمرو حاكميت اسلامی بيرون برد وبه جای ديگری مهاجرت كند.

حـديـث پـنجم از همين باب نيز گويای همين مطلب است وشيخ طوسی رحمه‌الله براساس آن ، حكم كـرده كـه ازدواج مـجـوسـی بـا زنی كه اسلام آورده به حال خود باقی است ، ولی صاحب جواهر وبسياری ديگر از فقها به دليل مرسل بودن دو حديث فوق وتعارض آنها با روايات ديگر، نه تنها در مـورد مجوسی ، بلكه در مورد يهودی ونصرانی نيز پس از سپری شدن عده ، حكم به جدايی آن دو نموده اند ومرحوم شيخ طوسی نيز در كتاب الخلاف والمبسوط به ضعف سند اين دو حديث اذعان نـمـوده ، هر چند از نظر قاعده براساس آنچه در بخش قبل گفته شد مضمون دو حديث فوق مـی تواند صحيح باشد، زيرا فلسفه تحريم زن مسلمان بر مرد كتابی ، خوف تاثير پذيری مسلمان از غـيـر مسلمان وعدم جواز سلطه غير مسلمان بر مسلمان است وهيچ يك از اين دو عامل در مورد فـوق وجـود نـدارد، زيرا اولا، اگر زوج بر زوجه سلطه می داشت ، مانع اسلام او می شد، وثانيا، در قلمرو اسلام خطری برای زن مطرح نيست ، بلكه برعكس ، چنين زنی می تواند زمينه اسلام آوردن شوهرش را نيز فراهم سازد.

## ارتداد افراد مسلمان

اگـر فـرد مسلمانی مرتد شود، خواه مرد باشد يا زن وخواه به آيين اهل كتاب درآيد يا به آيين غير اهـل كـتاب ، از نظر همه فقهای اسلام ، ادامه ازدواج آنها، درصورتی كه از ارتداد باز نگردند ممكن نـيـست ، با اين تفاوت كه از نظر فقهای حنفی با تحقق ارتداد، عقد ازدواج بين آن دو فسخ خواهد شـد، ولـذا بر فرض بازگشت از ارتداد نيز، تنها با ازدواج جديد می توانند زندگی مشترك داشته باشند، ولی از نظر شافعی ها اگر ارتداد قبل از همخوابگی باشد، بلافاصله عقد ازدواج آن دو فسخ مـی شـود، ولی اگر بعد از همخوابی باشد، مقيد به عدم بازگشت از ارتداد تا دوران سپری شدن عـده خواهد بود، چه اين كه با همخوابی ، عقد متاكد می شود وجز با گذشت دوران عده ، اين عقد زايل نخواهد شد.

و به اعتقاد ابن ابی ليلی ، حكم مساله ارتداد قبل از همخوابی وبعد از همخوابی يكسان است ، بدين مـعـنـا كـه اگـر زن يا شوهر مرتد شده ، قبل از سپری شدن دوران عده بازگردد، ازدواج آن دو صحيح است ، وگرنه ازدواج باطل خواهد بود. در مـسـاله فوق ، اعتقاد فقهای شيعه نيز همانند عقيده شافعی هاست ، ولی محدوده آن ، مخصوص افرادی است كه مرتد ملی به شمار می آيند، ولی مرتدهای فطری چنين نيستند، بلكه ازدواج آنان بلافاصله با ارتداد باطل خواهدبود.

اسـتـدلال فـقـهـای حـنفی اين است كه ازدواج ، عقدی است كه حكم آن قبل وبعد از همخوابی نمی تواند متفاوت باشد وارتداد عامل زوال عقد است (همانند محرميت) بنابراين ، ارتداد، قبل وبعد از هـمـخوابی يكی است وهنگامی كه عقد باطل شود، در صورت بازگشت از ارتداد، جز با تجديد عقد نمی توانند با يكديگر روابط زناشويی داشته باشند.

ولـيـكـن بـه نـظـر می رسد كه منافی بودن ارتداد با نكاح ، مساله ای عقلی نيست ، ولذا در چنين مـوردی ، مرجع يا عرف است ويا شرع ، اما از نظر عرف ، قرارداد جز با زوال موضوع يا فسخ طرفين عقد، باطل نخواهد شد وبر فرض شك در بقای نكاح ، اصل بقاست ، واما از نظر شرع ، هرچند مستند صريحی در اختيار ابوحنيفه نيست ، ولی براساس روايات وارده از طريق ائمه اهل البيت للّه ترديدی نـيـسـت كـه ارتـداد قبل از همخوابی مبطل عقد است ، ولی بعد از همخوابی ، عقد جز با گذشت دوران عـده زايـل نـخواهد شد، به عنوان نمونه ، در كتاب وسائل (ج١٤ ، ص ٤٢٢) از امام رضا عليه‌السلام به سـند صحيح ، روايت شده است كه درباره مردی مسيحی كه با زنی مسيحی ازدواج كند وزن قبل از اين كه با او مباشرت حاصل شود، اسلام بياورد، فرموده است : پيوند نكاح ، بريده شده وزن نه مهريه ای دارد ونه عده ای .

گـذشته از اين كه اصولا عده سه ماهه مخصوص زنانی است كه با آنان همخوابی صورت گرفته بـاشـد وقـبـل ازهمخوابی چه به دليل ارتداد شوهر ويا حتی طلاق بلافاصله می تواند با ديگری ازدواج بـنـمايد .

و همين گونه است اگر زن مرتد شود، خواه آيين جديد او آيين اهل كتاب باشد، يا آيين غير اهل كتاب ، چه اين كه ازدواج با پيرو آيين غير اهل كتاب مطلقا جايز نيست وبر فرض كه به آيـيـن اهل كتاب در آيد، نمی تواند طرف پيمان ذمه قرار گيرد، زيرا پيمان ذمه مخصوص كسانی اسـت كـه در اصـلـ مسيحی يا يهودی بوده اند، از اين جهت همه فقهای اسلام حكم به بطلان اين ازدواج مـی كـنـنـد، بـا اين تفاوت كه اگر ارتداد او قبل از همخوابی باشد وحاضر به بازگشت از ارتـداد نـباشد، عقد ازدواج بلافاصله فسخ خواهد شد، واگر بعد از همخوابی باشد، تا پايان دوران عـده مـی تـواند به اسلام بازگردد وقهرا بدون عقد جديد، زن وشوهر خواهند بود، ولی به اعتقاد ابوحنيفه در اين مورد نيز جز با عقد جديد نمی توانند با يكديگر زندگی كنند.

ولی اگر هر دو آنها با هم مرتد شوند، در اين صورت نيز همه فقهای اسلام ازدواج آن دو را منفسخ مـی دانـند وتنها پيروان ابوحنيفه معتقدند كه نكاح آن دو باقی خواهد بود، زيرا در موردی كه زن وشـوهر به اتفاق هم مرتد شوند، نه اختلاف در دين دارند ونه اختلاف دار (١٦٢) ، بنابراين ، وجهی بـرای بـطـلان ازدواج آن دو وجـود نـدارد وعـمـلا هـمه صحابه نيز همين گونه عمل كرده اند، فـی الـمـثـل ، ابوبكر هنگامی كه پس از ارتداد بنی حنيفه با آنها جنگ كرد، كسانی را كه از ارتداد خـويـش بازگشتند، موظف به تجديد عقد ازدواج نكرد، ولذا سرخسی در المبسوط (ج٥ ، ص ٤٩) می نويسد : هـرچـنـد قياس می تواند بطلان ازدواج را ثابت كند زيرا آن جا كه يكی از زن وشوهر مرتد شوند، عـقـد نكاح آن دو باطل می شود ودر موضوع مورد بحث ، ارتداد يك طرف ، به اضافه ارتداد طرف ديـگر وجود دارد، پس به طريق اولی بايد نكاح آن دو باطل باشد ولی قاعده استحسان ، حاكی از بـقای نكاح است ، زيرا حرمت ازدواج بين مسلمان وكافر به دليل خباثت كافر وپاكی مسلمان است ودر ايـن جا ناپاكی با ناپاك ديگر رو به روست ، بنابراين ، عقدی كه در دوران اسلام منعقد كرده اند به حال خود باقی است ، چنان كه اگر زن وشوهر هر دو با هم مسلمان شوند، حكم آن چنين است .

امـا ايـن كـه پيروان فقه حنفی ، زن وشوهر مرتد را با زن وشوهری كه از كفر به اسلام می گروند قـيـاس كـرده انـد، قياس مع الفارق است ، زيرا در صورت اسلام زن وشوهر، عقد نكاح آنان قبلا به حـكـم لكل قوم نكاح مورد تاييد اسلام بوده وپس از مسلمان شدن نيز عقد نكاح آنان به عنوان دو نـفر مسلمان مورد تاييد اسلام خواهد بود، ولی در صورت ارتداد زن وشوهر عقد آنان قبلا صحيح بـوده ، چرا كه از امت اسلام بوده اند، ولی اكنون از آن جا كه فاقد مليت هستند وقهرا مشمول اصل لـكـل قوم نكاح نخواهند بود، جز اين كه بگوييم : ازدواج يك واقعيت عرفی است ونيازی به امضای شـارع نـدارد وحـال آن كه حليت وحرمت يك امر شرعی است ونه عرفی ، چنان كه وراثت وب چنين است ، پس با تحقق موضوع ، حكم شرعی نيز بر آن مترتب است .

## ارتداد پيروان كتب آسمانی

پيش از اين توضيح داديم كه حرمت ارتداد ومجازات مرتد وجدايی از همسر، اختصاص به شريعت اسـلام نـدارد، بـلـكـه در شريعت يهود ومسيحيت نيز مطرح است ، ولی در عنوان فوق ، نظر ما به چـگونگی رويارويی جامعه اسلامی بامرتدان از اهل كتاب كه در قلمرو اسلام زندگی می كنند می باشد. در ايـن مـسـالـه نـيز فقهای اسلام متفاوت انديشيده اند، مرحوم محقق در شرائع (ج٢ ، ص ٢٣٩) می نويسد : اگر زن ذمی به آيينی غير از آيين اصلی خود در آيد، عقد ازدواج او فورا فسخ می شود، هر چند به آيين اصلی خود بازگردد، زيرا پس از ارتداد، از او دينی جز اسلام پذيرفته نيست .

ولی مرحوم صاحب جواهر (در ج٣ ، ص ٥٤) می نويسد : نـظـر صـاحـب شـرائع نـمـی تواند صحيح باشد، زيرا ما در احوال شخصيه نمی توانيم به اهل ذمه اعـتـراض كـنيم ، بنابراين اگر ازدواج با زنی كه بر غير آيين آنان است ، از نظر آيين خودشان جايز بـاشـد، وجـهی برای فسخ نكاح آنان نخواهد بود واين كه اعتقاد جديد او مورد قبول اسلام نيست ، مـنـافـاتـی بـا صحت نكاح آنها ندارد، جز اين كه كسی بگويد كه چنين شخصی واجب القتل است و وجـوب قـتـل ، خـود بـا صـحـت نـكـاحـ منافی است وقهرا موجب فسخ آن خواهد بود واين نيز واضح البطلان است .

واما سرخسی در المبسوط (ج٥ ، ص ٤٨) می نويسد : اگر همسر مردی مسيحی ، مجوسی شود، نكاح آنها به حال خود باقی است ازآن جهت كه اگر در آغـاز مـجـوسـی بـود، ازدواج آن دو صحيح بود، چه اين كه براساس فقه حنفی ، اگر افراد طرف قرارداد ذمه ، به دين ديگر در آيند، به اعتقادخود واگذاشته می شوند، زيرا كفر، ملت واحدی است و بـيـن اقـسـام آن تـفـاوتی نيست ، ولی از شافعی سه قول در اين مساله نقل شده كه يكی مطابق اعتقاد ماست وقول ديگر اين كه اگر اسلام نياورد كشته خواهد شد، زيرا پيمان ذمه براساس اعتقاد اصلی او منعقد شده وبا دگرگونی آن ، امانی برای او باقی نيست . آن گاه سرخسی می نويسد : اين نظر، نادرست است ، زيرا عقد امان براساس كفر او منعقد شده و او با دگرگونی عقيده هنوز بر كـفر خويش باقی است وموقعی كه اعتقاد جديد با انعقاد پيمان ذمه ابتداءا منافات ندارد، استدامتا نيز منافات نخواهد داشت . و قـول سوم اين كه بايستی او را وادار كنيم كه به آيين قبل بازگردد، چنان كه اگر مسلمان مرتد شود، او را وادار می كنيم كه به آيين قبل برگردد. سرخسی با شگفتی می نويسد : ايـن گفته از صحت به دور است ، زيرا عقيده قبلی او نيز كفر بوده ، پس چگونه او را مجبور سازيم كـه بـه كـفـر بـازگـردد، مضافا بر اين كه احيانا عقيده دوم ممكن است به توحيد نزديكتر باشد، چنان كه اگر مسيحی كه قائل به تثليث است يهودی شود، بنابراين چگونه مجاز بدانيم كه او از آيـيـن توحيدی به تثليث باز گردد؟

ولی با توجه به آنچه در مطالب پيشين بيان داشتيم ، اشكال آرای فـوق واضح خواهد بود، چه اين كه در عقد ذمه ، اهل كتاب آزاد گذاشته شده اند كه براساس آيـيـن خـويش باقی بمانند وفرض اين است كه در آيين يهود ومسيحيت نيز ارتداد جايز نيست وبا فرض ارتداد وعدم بازگشت ، ازدواج آنها به نظر خود اهل كتاب نيزباطل خواهد بود.

بـنـابراين ، وجهی برای صحت ازدواج آنها وجود ندارد، خواه اين كه بگوييم : اعتقاد جديد او با عقد امان (كه همان پيمان ذمه است) متنافی است يا نه . البته اين مساله كه آيا اهل كتاب با تغيير عقيده نيز می توانند در جامعه اسلامی زندگی كنند يا نه ، خود مطلبی است كه فقهای اسلام نظرهای مختلفی در خصوص آن ابراز داشته اند. ابـوحـنـيـفـه می گويد : همه گروههای غير مسلمان می توانند با انعقاد قرار داد ذمه ، در جامعه اسـلامـی زنـدگی كنند، ولی بعضی ديگر آن را مخصوص اهل كتاب دانسته اند وبعضی از فقهای شـيـعـه بـه اسـتـنـاد رواياتی خاص از امامان اهل بيت ، معتقدند تنها كسانی كه در دوران پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اهـل كـتاب به شمار می آمدند آن هم مادام كه بر اعتقاد خود باقی باشند می توانند طرف پيمان ذمه واقع شوند، بنابراين ، افرادی كه بعد از بعثت پيامبر اسلام صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسيحی يا يهودی شده باشند ويا اين كـه از يـهـوديت به آيين مسيحی در آيند وبالعكس ، از اين آزادی خاص برخوردار نخواهند بود واز آن جـا كـه تـعيين نظريه صحيح در اين مساله ، خود بحث ويژه ای می طلبد وبا بحث كنونی ما نيز ارتباطی ندارد، از توضيح بيشتر درباره آن خودداری می كنيم .

الـبته به اختصار می توان گفت كه برخورد اسلام با پيروان كتب آسمانی وملل ديگر متفاوت است وزندگی مسالمت آميز در جامعه اسلامی براساس عقد امان ، مخصوص گروههای غير اهل كتاب از مشركان وب می باشد، ولی در مورد اهل كتاب از آيه قاتلوا الذين لايومنون بالله ولاباليوم الاخر وب من الـذيـنـ اوتـوا الـكتاب حتی يعطوا الجزيةعن يدوهم صاغرون (١٦٣) بيش از اين استفاده نمی شود كه مـی توان تا سر حد تسليم وقبول پرداخت ماليات جزيه با آنان جنگيد، ولی پس از تسليم وپرداخت جزيه ، دولت اسلامی موظف است با آنان پيمان ذمه برقرار كند وآنان را مورد حمايت سياسی خود قـرار دهـد، در حـالی كه نسبت به گروههای غير اهل كتاب چنين الزامی مطرح نيست وتنها در صـورتـی كـه دولـت اسلامی لازم بداند می تواند مشركان را به صورت فردی يا جمعی آن هم تا دوران مـعـيـنـی امـان دهد، در حالی كه در مورد اهل كتاب ، پيمان ذمه دايمی است ، نه موقت ، بـنـابـراين ، پيمان ذمه ، عقد امان نيست وقهرا اهل كتاب موظف به اجرای تعهداتی هستند كه در متن پيمان ذمه پذيرای آن شده اند ودر تاريخ ، مشاهده نشده است كه يكی از مواد پيمان مسلمين بـا اهـل كـتـاب ، مـسـالـه عـدم انـتقال فردی از اهل كتاب به آيين ديگری از اهل كتاب بوده باشد وهـمـان گـونه كه قبلا اشاره شد، اصالةالاحتياط در دماء وجروح واموال نيز مقتضی بقای قرارداد ذمه است .

## ارتداد غير اهل كتاب

گـروههای غير مسلمانی كه دارای كتاب آسمانی نبوده وشبهه اهل كتاب بودن نيز در مورد آنان مـطرح نيست ، از نظر عقيدتی با گروههای اهل كتاب مساوی نيستند، ولی با گروههای همانند خود مساوی هستند وعقيده گروهی از آنان بر عقيده گروه ديگری نظير آنان ، ترجيحی ندارد، از ايـن رو عـلـی الـقـاعـده از جـهت حقوقی ، دولت اسلامی در برابر تغيير عقيده آنان عكس العملی نمی تواند داشته باشد، جز اين كه از جهت سياسی عدم تغيير در عقيده آنان را در پيمان امان با آنان شرط نمايد.

بنابراين اگر دولت اسلامی با گروههای غير اهل كتاب پيمان امان امضا كند ودر متن پيمان ، عدم تغيير عقيده را شرط نكند، اين دگرگونی عقيده ، موجب زوال پيمانشان با دولت اسلامی نخواهد بـود، بـه ويـژه اگر اين ارتداد به صورت مثبت انجام گيرد، بدين معنا كه گاهی تغيير عقيده به صـورت مـنـفـی است ، مثل اين كه مجوسی ويا صابئی بر فرض اين كه اهل كتاب نباشندـ به بت پرستی روی آورند، اين تغيير عقيده منفی است ، زيرا وثنيت از آيين توحيد دورتر است ، ولی اگر بر عكس به مسيحيت يا يهوديت روی آورند، اين تغيير عقيده را تغيير مثبت می توان ناميد.

الـبـتـه در ايـن كه دولت اسلامی تا حدی می تواند با گروههای غير اهل كتاب ـبه صورت دايم يا موقت پيمان صلح امضا كند، بين فقها اختلاف نظر وجود دارد. بـسياری از اهل سنت پيمان ذمه را مخصوص اهل كتاب ندانسته اند، ولذا معتقدند كه مشركان نيز در صورتی كه از ملت عرب يا مردم جزيرةالعرب نباشند، می توانند در جامعه اسلامی زندگی كنند وپيمان ذمه برای آنان نيز آزادی در احوال شخصيه را تامين می كند، ولی بسياری نيز معتقدند كه پـيمان ذمه به صورت دايم مخصوص اهل كتاب است ونيز آنهايی كه شبهه اهل كتاب بودن درباره آنـان وجود دارد، ولی مشركان وهمه گروههايی كه دارای كتاب آسمانی نيستند، تنها به صورت مـوقت می توانند با دولت اسلامی پيمان صلح امضا كنند، البته همين اختلاف نظر ممكن است در مـوضـعـگيری فقيه در مساله ارتداد اين گونه افراد موثر باشد، ولی ما در حال حاضر نمی خواهيم درباره اين مساله بحث كنيم ، بلكه می گوييم : بر فرض اين كه چنين پيمانی وجود داشته باشد، آيا ارتـداد چـنين افرادی از نظر حقوقی می تواند تاثيری در موضعگيری دولت اسلامی نسبت به اين افراد داشته باشد يا خير؟و در اين مساله نيز ظاهرا فقهای اسلام موافقند كه پيروان اديان توحيدی وهر گروه ديگری كه با مسلمانان طرف قرارداد ذمه هستند، از نظر عمل به احكام عقيدتی خود آزادند، خواه آن اعمال از ديدگاه اسلام مورد قبول باشد يا نه .

بعضی از اهل سنت نوشته اند كه عمر بن عبدالعزيز به حسن بصری نوشت : چـرا خـلـفـای راشدين ، اهل ذمه را از نكاح با زنان محرمشان ونيز از نگهداری خوك وشراب منع نكردند؟

حسن بصری در پاسخ نوشت : اهـل ذمـه جـزيه داده اند تا با معتقداتی كه دارند آزاد گذاشته شوند وتو نيز يك فرمانبرداری ونه بدعت گذار، والسلام .

(١٦٤) . و امـا از طـريق اماميه : هر چند غالبا پيمان ذمه را مخصوص اهل كتاب دانسته اند، ولی به هر حال فرد ذمی ويا پناه گيرنده (مستامن) را در عمل به عقيده خود آزاد می دانند.

الـبته سخن فعلی ما در اين مساله است كه آيا مرتدان از اهل ذمه ، مانند خود اهل ذمه در عمل به عقيده خودشان آزادند ويا اين حكم ، مخصوص اهل ذمه است تا هنگامی كه تغيير عقيده نداده اند.

مـتاسفانه فقها در اين زمينه اظهار نظر صريحی ندارند، جز اين كه بعضی از عبارات آنان می تواند موهم اين باشد كه آزادی عقيدتی آنان تا زمانی است كه تغيير عقيده نداده اند. در عين حال ، سخن اين عده از فقها نيز ناظر به پيروان اهل كتاب است ، ولذا نمی توان از آن درباره مرتدان از غير اهل كتاب ، نظری را به دست آورد، گـذشـته از اين كه بسياری از فقها نيز معتقدند كه اگر گروهی از اهل كتاب به آيين ديگری از اهل كتاب در آيند، قرار داد ذمه از آنان نيز پذيرفته می شود. بـعضی از فقها تصريح كرده اند كه ازدواج افراد مرتد به صورت كلی باطل است ، چه اين كه ازدواج بـايـسـتـی بـه اسـتناد شريعتی قانونی انجام شود ومرتد، شريعت قانونی اوليه اش را از دست داده وشريعت وآيين دوم او نيز قانونی نيست . به عنوان نمونه ، شمس الدين سرخسی در المبسوط (ج٥ ، ص ٤٨) می نويسد : مـحـمـد شـيـبانی می گويد : برای مرتد جايز نيست كه با زنی مرتد ويا مسلمان ويا غير مسلمانی ازدواج كند، زيرا ازدواج قائم به داشتن آيين [دينی] است وشخص مرتد آيينی ندارد، چه اين كه او آيـينی را كه قبلا داشت رها كرده وعقيده جديد نيز از او پذيرفته نيست ، وآن گاه توضيح می دهد كـه اولا، ازدواج بـه منظور تداوم حيات بشردر نظر گرفته شده وبه وسيله ازدواج است كه نسل بـشر باقی می ماند وبقای نفوس نيز مبتنی بر تلاش برای تامين مصالح زندگی است ، در حالی كه مـرتـد واجـب الـقتل است ، پس آنچه به هدف بقای افراد تشريع شده ، نسبت به او مشروع نيست ، وثـانـيا، او به جهت ارتداد، مستحق قتل است وتنها سه روز به او مهلت می دهند كه مشغول تفكر بـاشـد تـا بـه اشتباه خود پی ببرد وازدواج او منافی با هدفی است كه به جهت آن مهلت داده شده اسـت . وهـمـچـنـين زن مرتد نمی تواند با فردی ازدواج كند، زيرا موظف است كه تفكر كند تا به اشـتـبـاه خـود پـی بـبرد و ازدواج ، با اين هدف منافات دارد وقهرا حق ندارد به كاری غير از تفكر بـپـردازد، ونـيز او به جهت ارتداد بر شوهرش حرام شده ونكاح ، مخصوص موردی است كه حليت ابتدايی داشته باشد، بنابراين ، ازدواج او با هيچ فردی جايز نيست .

وليكن اولا، سخن سرخسی ناظر به مسلمانی است كه مرتد شده باشد، وا حـرمـت زن بـر شـوهرش ، در صورتی كه مسلمان واهل كتاب نيز نباشد، موردبحث ومحل اشكال است ، بلكه با توجه به نظر خود ايشان كه می گويد : اگر زن وشوهر به اتفاق هم مرتد شوند، ازدواج آنها باقی می ماند، متعارض است ، زيرا او می گويد : حـرمـت ازدواج به دليل رابطه طيب با خبيث است ، اما رابطه خبيث با خبيث وجهی برای حرمت نـدارد، پـس بـايـستی در اين جا نيز بگويد : ازدواج مرتد با مرتدی مثل خودش يا با افرادی كه پيرو آيين الهی نيستند اشكال ندارد.

ثـانـيـا، سخن سرخسی مربوط به موردی است كه مرتد بخواهد در دوران ارتدادش ازدواج مجدد بـكـند، ولی ازدواج قبلی او كه در دوران پيش از ارتداد داشته وبه حكم سخن پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه لكل قوم نـكـاح وجهی برای حرمت آن و وظيفه ای برای دولت اسلامی نسبت به جلوگيری از آن متصور نيست ومتاسفانه فقهای شيعه نيز در اين زمينه بحثی نداشته اند وروايتی نيز از امام معصوم يافت نشده ، بنابراين ، اصل در چنين مواردی فراغ ذمه دولت اسلامی از نشان دادن عكس العمل در برابر آن اسـت ، جـز اين كه عناوين سياسی ، مانند توطئه بر ضد نظام اسلامی يا گسترش فساد واشاعه مـنكرات وب در مورد آن مطرح باشد، كه خود مساله ای است خارج از موضوع بحث حاضر. (١٦٥) به هر حال ، در اين مساله از جهات متعددی جای تامل وجود دارد واظهار نظر نهايی در آن ، مبتنی اسـت بر بررسی مساله جنگ وجهاد وتعيين موضع اسلام ، برای جهانی كردن اين آيين توحيدی ب، بنابراين از بحث بيشتر در اين باره خودداری می كنيم .

## اختلاف دار

يـكـی ديـگـر از عوامل اختلاف نظر فقهی در مساله ازدواج مرتد واحكام آن ، اختلاف نظر در تاثير فـقهی وحقوقی دوگانگی دار است ، زيرا ابوحنيفه وپيروانش معتقدند، وحدت قلمرو وسرزمين از نظر فقهی ، منشا آثاری است كه در فرض تباين دار وجود ندارد، ويا به تعبير ديگر از نظر ابوحنيفه احـكـام اسلام وهر قانون ديگری تنها در قلمرو وسرزمين خاص آن قانون قابل اجراست ، ولی از نظر همه مكاتب ديگر فقهی چنين نيست وقهرا ديگر فقها حكم واحدی در مورد افراد موجود در داخل قلمرو حكومتی وخارج از آن قائل هستند.

از آن جـا كـه مـسـالـه اختلاف دار وآثار آن ، نه تنها در مساله ازدواج با بيگانگان ، بلكه در بسياری از مـسـائل ديـگر وبه خصوص در حقوق بين الملل عمومی وحقوق بين الملل خصوصی تاثير فراوانی دارد، مـا ترجيح می دهيم ضمن بيان اختلاف نظر فقها در تاثير دوگانگی قلمرو ودار به ادله آنان نيز اشاره ای بكنيم .

از فقهای شيعه ، مرحوم شيخ طوسی در كتاب خلاف به صورت نسبتا تفصيلی ، متعرض اين مساله شـده اسـت ، وامـا از فـقـهـای اهل سنت تا آن جا كه بررسی كرديم مفصلترين بحث ، متعلق به سرخسی ، مولف مبسوط است كه درست بر عكس شيخ طوسی كه در صدد اثبات بطلان نظر ابو حـنـيـفـه در مـسـاله احكام دار است سرخسی كوشش می كند كه عقيده ابو حنيفه را مستدل وصـحـيـح جـلـوه دهـد .

از اين جهت ما در آغاز، گفتار شيخ ودر پايان ، عبارت سرخسی را مورد بررسی قرار می دهيم .

شيخ در كتاب خلاف (ج٤ ، ص ٣٢٩) می نويسد : هـرگـاه زن وشوهر در دو دار يا قلمرو بوده باشند، به گونه ای كه هم از نظر حقيقی وهم از نظر حـكـمـی قلمرو آنان متفاوت باشد، با خروج يكی از زن وشوهروورود به قلمرو دوم ، ازدواج آن دو باطل نخواهد شد، ولی به اعتقاد ابوحنيفه ، خروج يكی از زوجين به گونه ای كه نخواهد مجددا بـه قلمرو زندگی همسرش بازگردد موجب فسخ عقد ازدواج آن دو خواهد شد، چه اين كه در اين صورت ، هم حقيقتا وهم حكما آن دو متعلق به دو قلمرو ومحكوم به احكام خاص خود هستند، ولـی اگـر تـنـها از نظر فعلی (حقيقی) دوگانه باشند وازنظر حكمی چنين نباشند ويا بالعكس ، اختلاف دار عامل فسخ ازدواج نخواهد بود.

[از باب مثال] اگر زن وشوهری كه غير مسلمان ودر شرايط ذمه در دارالاسلام زندگی می كنند، يـكـی از آن دو به دارالكفر مهاجرت كند وهمسر خود را در قلمرو اسلام رها كند، در اين صورت ، اختلافدار حقيقتا وحكما حاصل است ، چه اين كه يكی از آن دو در دارالاسلام وديگری در دارالكفر (دارالحرب) قرار دارد وحقيقتا ونيز حكما با هم مختلفند، زيرا فردی كه در دارالاسلام است اسير وبـرده نـخـواهـد شـد، ولـی آن كـه در دارالـكفر است ، ممكن است اسير شود وبه بردگی درآيد، وهـمـچـنين است زن وشوهری كه در دارالحرب باشند ويكی از آن دو مسلمان شود ويا با شرايط ذمـه بـه قلمرو اسلام وارد شود وهمسرش را در دارالحرب رها سازد، باز هم تباين دار حاصل شده است وبه اعتقاد ابوحنيفه ، ازدواج آن دو فی الفور فسخ می شود.

هـمچنين عده زن ياد شده نيز در بعضی از صور از نظر همه فقها منتفی است ودر بعضی از صور، تنها بر اساس نظر ابوحنيفه عده ندارد، فی المثل ، اگر فردی كه وارد قلمرو اسلام می شود، شوهر بـاشـد وبـه اسلام در آيد، در اين صورت همه فقها برای همسر او عده را لازم نمی دانند، ولی اگر فـردی كـه مـسـلـمان شده زنی است كه شوهرش در دارالحرب مانده است ، در اين صورت برای ازدواج مجدد بايستی عده نگاه دارد، ولی به عقيده ابوحنيفه ، در صورتی كه حامله باشد، بايد عده نـگاه دارد، ولی اگر حامله نيست ، عده ندارد، اما محمد شيبانی وقاضی ابويوسف می گويند : اين زن بـايد عده نگاه دارد، آن نيز نه به دليل وحدت دار، بلكه به دليل اين كه اين زن در قلمرو اسلام جـدايـی بـرايش حاصل شده ويكی از احكام قلمرو اسلام لزوم عده است ، زيرا زن مسلمان است (به نـقـل سـرخـسـی ، ابـوحـنـيـفه ازدواج با زن حامله را نيز جايز می داند، هر چند همخوابی با او را مجازنمی شمارد. (١٦٧) شيخ در ادامه می نويسد : دلـيـل مـا بر عدم فسخ نكاح ولزوم عده ، اجماع فقهای اماميه واخبار آنهاست (١٦٨) ، واز طرفی اصـل ، بقای عقد است ، ولذا فسخ شدن فوری آن ، دليل می خواهد وموارد نقل شده از تاريخ اسلام نـيـز گـويـای عـدم فـسخ است ، فی المثل ، ابوسفيان در فتح مكه در مرالظهران كه در آن زمان دارالاسلام بود، مسلمان شد، ولی همسرش هند در مكه بود ومكه هنوز دارالحرب به شمار می آمد، با اين حال پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن دو، فرمان تجديد عقد ازدواج را ندادند واين خود دليل بر عدم فسخ فوری نـكـاح اسـت ، ونيز صفوان بن اميه وعكرمةبن ابی جهل به هنگام فتح مكه گريختند وزنان آن دو مـسـلـمـان شـدنـد وبـرای شـوهـرانشان امان گرفتند .

همسر عكرمه شوهرش را از ساحل دريا بـازگـرداند وهمسر صفوان شوهرش را كه به طائف گريخته بود به مكه آورد ومدتی نيز به حال كـفـر در ميان مسلمين بود ودر جنگ هوازن ، پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را همراهی كرد وتعدادی زره به رسم عاريه مـضمونه در اختيار پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار داد وپس از جنگ هوازن مسلمان شد، ولی در عين حال پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بين آنان عقد ازدواج را تجديد نكردند، در حالی كه تباين دار بين آنها حاصل شده بود.

مـهـمـتـر از هـمـه ايـن كه از ابن عباس روايت شده كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زينب ، دختر خودش را كه از مكه مـهـاجـرت كـرده بـود، پـس از ايـن كه ابی العاص شوهرش اسلام آورد، با همان ازدواج اول به او بازگردانيد.

و شـمـس الـدين سرخسی در المبسوط (ج٥ ، ص ٥٠) پس از آن كه كراهت ازدواج با زن كتابی در دارالحرب را به استناد روايتی از علی عليه‌السلام بيان می كند، می گويد : اگـر مـسـلـمـانـی در دارالـحرب با زنی از اهل كتاب ازدواج كند واو را در همان جا رها كند وبه دارالاسـلام آيـد، عـقد ازدواج آن دو فی الفور فسخ خواهد شد، چه اين كه تباين دار حقيقتا وحكما حـاصـل شـده اسـت ، ولـی بـه عقيده شافعی ، تباين دار موجب فسخ عقد نيست ، از اين رو اگر از زوجـيـنـی كـه در دارالحرب زندگی می كنند، زن مسلمان شود وبه عنوان مخالفت واعتراض به شـوهـرش مـهـاجـرت كـرده بـاشـد، فسخ حاصل خواهد شد، زيرا او قصد داشته حق شوهرش را پـايـمـال كند، ولی اگر قصد مخالفت واعتراض نداشته باشد ويا اين كه شوهرش مسلمان شود وبه دارالاسلام آيد، فسخ حاصل نخواهد شد.

اسـتـدلال شافعی يكی به داستان اسلام ابوسفيان در مرالظهران است ، وديگر به داستان عكرمةبن ابـی جهل وحكيم بن حزام ، ونيز به داستان ازدواج زينب ، دختر پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با شوهرش ابی العاص است ، وچـنـيـن نـتيجه می گيرد كه اختلاف دار، همانند تباين ولايتها است ولذا همان گونه كه تباين ولايتها موجب فسخ نكاح نيست ، تباين دار نيز به خودی خود موجب فسخ نكاح نيست .

چنان كه اگر كافری حربی برای امان يافتن به دارالاسلام ، ويا مسلمانی با عقد امان وارد دارالحرب شـود، عـقـد ازدواج آن دو بـا هـمـسـرشـان فـسـخ نـمـی شـود، ونيز اگر فردی از شهر پيروان عـدالـت (١٦٩) خـارج شـود وبه قلعه وحصار شورشيان وياغيان بر دولت اسلامی در آيد، موجب جدايی از همسرش نخواهد شد.

## فسخ نكاح به هنگام اسارت

استدلال فقهای حنفی در درجه اول به آيه ١٠ سوره ممتحنه است كه می فرمايد :( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّـهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ) ، چه اين كه در اين آيه ، رابطه بين زن مهاجر وشوهرش نفی شده وقصد اعتراض ومخالفت با شوهر نيز در آن مطرح نشده ، بنابراين ، مهاجرت از دارالكفر خود عامل اين جدايی است ، چه به قصد سرپيچی از شوهر واعتراض به او باشد يانباشد.

بـنابراين ، قصد سرپيچی واعتراض به شوهر را شرط جدايی قرار دادن ، چيزی است افزون بر دليل خاص ، واز طرفی خداوند در همين آيه می فرمايد : (وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ )، يعنی همسرانتان را كه در دارالكفر باقی مانده اند، همسر محسوب نكنيد، ولـذا مـوقـعی كه عمر تصميم گرفت از مكه به مدينه مهاجرت كند، اعلان كرد : هر كس تصميم دارد همسرش بيوه شود وبين او وهمسرش جدايی حاصل شود، همراهی مرا بپذيرد. (١٧٠) مـعـنـای سـخـن خليفه دوم همين است كه هركس در دارالحرب بماند، رابطه او با فردی كه در دارالاسلام است ، مانند رابطه فرد با همسر درگذشته اش خواهد بود وخداوند نيز كفار را مرده به حساب آورده ومی فرمايد :( أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ) (١٧١) ، يعنی كافری را كه در حقيقت مرده بود، با نعمت ايمان زنده ساختيم ، از اين رو با مرتدی كه به دارالكفر ملحق شده ، همانند اموات برخورد مـی شود واموال او را بين وارث او تقسيم می كنند، بنابراين اگر ما قائل به لزوم عده شويم ، به آيه لاتمسكوا عمل نكرده ايم ، زيرا عده به معنای بقای رابطه همسری است .

حـاصـل ايـن كه بين فرد با ميت رابطه زناشويی برقرار نمی شود وهمچنين بين دو نفر كه در دو قـلـمـرو مـتـباين هستند، حقيقتا وحكما رابطه همسری وجود ندارد، البته اگر فردی با امان به دارالاسلام در آيد، عقد ازدواج او با همسرش فسخ نمی شود، زيرا می تواند به دارالحرب بازگردد، وبـالـعـكـس اگر مسلمانی با عقد امان ويا برای تجارت به دارالحرب وارد شود، پيوند ازدواج او با هـمـسـرش بـاقـی خواهد بود، چه اين كه حكما تباين دار حاصل نشده است ، زيرا او هنوز اهل اين سـرزمـين است ، چنان كه قلعه وحصار شورشيان نيز موجب جدايی نيست ، زيرا حصار آنها نيز جزو قلمرو اسلام است وقهرا ساكنان آن جا به حكم ميت نخواهند بود.

در مـورد ماجرای ازدواج زينب با ابی العاص هم بايد گفت كه اين ازدواج ، يك ازدواج مجدد بوده اسـت واگر در حديث ، تعبير بالنكاح الاول آمده ، مقصود بحرمةالنكاح الاول است وگرنه با فاصله زمـانـی مـهـاجرت زينب واسلام شوهرش ، عادتا عده نيز سپری شده بود، به خصوص كه در تاريخ آمـده : بـه هـنـگـام مهاجرت زينب ، او را تعقيب نمودند ومضروب ساختند وبر اثر همين ضربات ، فـرزنـدی را كـه در رحـم داشت سقط كرد، بنابراين ، عده او با سقط شدن فرزندش به پايان رسيد [زيرا عده زن حامله وضع حمل است] واين چيزی است كه شافعی نيز آن را می پذيرد.

و اما اسلام ابوسفيان : صحيح اين است كه ابوسفيان در آن زمان واقعا مسلمان نشده بود وپيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به واسـطـه عـمـويـش عـبـاس او را امان داد، وعكرمةبن ابی جهل وحكيم بن حزام نيز كه به ساحل گـريختند، ساحل جزو توابع مكه بوده وقهرا تباين دار حاصل نشده است ، زيرا همسرانشان هم در مكه بوده اند.

گـذشته از اين كه به اعتقاد زهری ، اصطلاح دارالاسلام ودارالكفر در آن زمان هنوز مطرح نبود، بـلـكه اين اصطلاح پس از فتح مكه مطرح شده وبه همين جهت ، پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عقد ازدواج آنها را تجديد نفرمودند (١٧٢) .

## فسخ نكاح به هنگام اسارت

سپس سرخسی برای اثبات فسخ ازدواج به سبب تباين دار، به آيه ٢٤ از سوره نساء استدلال می كند كه می فرمايد :( وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ) كه در جنگ اوطاس نازل شده ودر اين آيه ، ازدواج با زنان شوهرداری كه به اسارت در آمـده انـد، مـجاز قلمداد شده است .

با اين توضيح كه جواز ازدواج با زنان اسير، متوقف بر فسخ نـكـاح آنـان بـا شـوهرانشان می باشد واين فسخ به سبب تباين دار است ، همان گونه كه ابوحنيفه می گويد، نه به دليل خود اسارت ، چنان كه شافعی معتقد است .

مضمون عبارت سرخسی در المبسوط (ج٥ ، ص ٥٢) چنين است : اگـر يـكی از زن وشوهر اسير شوند، به اتفاق نظر فقها ازدواج آنها فسخ می شود، با اين تفاوت كه شـافعی اين فسخ را لازمه اسارت می داند، ولی به عقيده ما اين امر به سبب تباين دار است واز اين رو ما می گوييم كه اگر زن وشوهر به اتفاق هم اسير شوند، عقد آن دو فسخ نمی شود، ولی عقيده شافعی اين است كه فسخ می شود، زيرا اين آيه در مورد اسرای اوطاس است كه زنان وشوهرانشان بـه اتفاق هم اسير شده بودند، بنابراين به سبب خود اسارت ، عقد آن دو فسخ می شود، لذا خداوند می فرمايد : ا مـا مـلكت ايمانكم، بنابراين ، عامل فسخ ، مملوكيت اسير است ، وبه همين جهت منادی پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعلام كرد كه با زنان حامله تا بعد از زايمان همخوابی نشود وبا زنان غير حامله قبل از استبرا وسپری شدن يك طهر، واين در حالی بود كه شوهرانشان نيز همراهشان بودند، پس اختلاف دار حاصل نشده بود، بـنـابـرايـن ، فسخ عقد لازمه اسارت وسلب آزادی اوست ، چنانكه ديون افراد اسير نيز با اسارتشان سـاقـط مـی شـود وجـواز نـكـاح آنها نيز به سبب همين است كه مالكيت نكاح آنان با اسارت زايل مـی شـود، زيـرا با اسارت ، هر آنچه قابل تملك باشد، به تملك اسير كننده در می آيد وفرض بر اين است كه نكاح نيز قابل تملك است .

ولی دليل ما (سرخسی) اين است كه اسير بودن ، تنها موجب مالكيت اسير كننده نسبت به شخص اسـيـر اسـت ، ولذا مبطل ازدواج نيست ، زيرا ازدواج ، مال نيست وبا اسارت ، تنها اموال است كه به تـملك اسير كننده در می آيد ومعمولا مالكيت بر بضع (حق همخوابگی) از طريق شهود ورضايت ولـی حـاصـل می شود واين در مورد اسير وجود ندارد .

بلی جواز همخوابی [با زنی] لازمه مالكيت اوسـت ، ولـی مـشروط به اين كه در اين مورد، نكاح محترمی وجود نداشته باشد (١٧٣) ، ولذا در بحث حاضر اگر مسلمانی آن زن را به عقد ازدواج خود در آورد، مالكيت ديگری بر اين زن ، موجب زوال نـكـاح آن دو نخواهد بود [چنان چه خريدن كنيز شوهردار، فسخ كننده ازدواج او با شوهرش نيست].

حاصل اين كه جواز همخوابی با زنان اسير به دليل محترم نبودن عقد ازدواج كفار با آنان است ، نه به دليل اين كه اسارت ، موجب فسخ عقد آنها می شود وفسخ ازدواج در واقع ، معلول تباين دار است ، افـزون بر اين كه ازدواج با اسرا پس از اسارت بلامانع است ، پس عقد ازدواج آنها قبل از اسارت ، به طريق اولی باقی است ، زيرا اگر اسارت ، فسخ كننده ازدواج بود، تاثير آن ، دايمی بود وبين موردی كه عقد محترمی وجود داشت ، با موارد ديگر تفاوتی وجود نداشت ، چنان كه در محرميت حاصل از رضاع ، استثنايی وجود ندارد.

از هـمـيـن جا بطلان ادعای شافعی ها روشن می شود كه معتقدند، اسارت ، خود موجب زوال نكاح است ومی گويند : يـصـفـوا للسابی التمتع من المسبية (١٧٤) ، چه اين كه در موردی كه عقد محترمی وجود داشته باشد، با اسارت ـيا تملك شخص كنيز به وسيله فرد ديگرـ باطل نخواهد شد ونيز اگر شوهر اسير شـود، بـاز هـم عـقد ازدواج او با همسرش باطل نخواهد شد، در حالی كه اين جا مالكيت بر نكاح ، به سوداسير است ، نه به ضرر او.

و اما اين كه شافعی می گويد : شوهران زنان اسير نيز همراه آنان اسير شده بودند، صحيح اين است كـه شـوهـران آنـان فـراری شـدند وزنان به تنهايی اسير گشتند، بنابراين ، جدايی صرفا به دليل تـبـايـن دار بوده نه به سبب اسارت ودليل ما آيه شريفه است كه استفاده از زنان شوهردار اسير را جايز شمرده ، در حالی كه تا عقد آنان فسخ نشود، تمتع از آنان جايز نيست .

بـا روشـن شدن اين مطلب می گوييم : اگر شوهری مسلمان پس از ازدواج با زن كتابی ، او را در دارالـحـرب رها سازد وخود به قلمرو اسلام وارد شود، فی الفور عقد آن دو فسخ می شود وقهرا در مـورد ايـن زن ، طلاق نيز بعدا مفهوم ندارد، زيرا بدون عده ، جدايی حاصل شده وطلاق بر او واقع نخواهد شد.

ولی اگر همين زن قبل از شوهر با پذيرفتن اسلام يا با امضای قرار داد ذمه وارد قلمرو اسلام شود، نكاح آن دو صحيح است ، زيرا شوهر نيز از اهالی دارالاسلام است ، پس تباين دار وجود ندارد.

سرانجام سرخسی در المبسوط (ج٥ ، ص ٥٣) می نويسد : [محمد شيبانی] گويد : اگر زنی از مردم دارالكفر به قلمرو اسلام در آيد ومسلمان شود يا پناهنده گـردد وآن گاه به عقد ازدواج مسلمانی در آيد، اين امر بلا مانع است واو نيز به تبع شوهرش اهل ذمه خواهد بود، زيرا زن از نظر محل زندگی ، تابع شوهر است وازدواج او با فرد مسلمان به معنای تصميم دايمی او برای زندگی در قلمرو اسلام است .

ولـی اگـر زن مـهـاجـر، اهل كتاب نباشد وبه ازدواج فردی از اهل ذمه در آيد، باز هم آن زن ذمی خـواهد بود، زيرا زن تابع شوهر است ، ولی اگر با فرد مسلمانی ازدواج كند، اهل ذمه نخواهد شد، زيـرا ذمـی شـدن او بـه تبعيت از شوهر، مشروط به صحت نكاح آنهاست وازدواج زن غير كتابی با مـسـلـمان صحيح نيست ، ولی اگر مردی به صورت پناهنده وارد قلمرو اسلام شود وبا زنی ذمی ازدواج كند، خود او از اهل ذمه به شمار نمی آيد، زيرا مرد از نظر محل اقامت تابع زن نيست ، ولذا با قصد اقامه زن ، مقيم نخواهد شد، ولی زن تابع مرد است وقهرا با قصد اقامه او مقيم وبا قصد سفر او مسافر خواهد بودب (١٧٥) .

## نقد و بررسی

هـمان گونه كه ملاحظه می شود، استدلال شيخ طوسی رحمه‌الله در كتاب خلاف ، با استدلال شافعی ، بـدان گـونه كه سرخسی نقل كرده مشابه است ، ولی امتيازاتی در سخنان شيخ است كه در كلام شافعی ديده نمی شود، مثلا، شيخ ادله شافعی را به عنوان مويد ذكر كرده است .

دلـيـل شـيخ ، روايات وارده از طريق شيعه اماميه است وبه اصل بقای ازدواج مادام كه دليلی بر فسخ آن وارد نشود استدلال نموده است .

و از طـرفی شافعی در استدلال خود، به آن جا كه فردی برای طلب امان ، اسلام بياورد ويا به قلعه وحصار شورشيان پناه ببرد، اصلا اشاره نكرده ، زيرا از اول توجه داشته كه ابوحنيفه ، اختلاف دار را در صـورتـی كـه فعلا وحكما محقق باشد، موجب فسخ عقد دانسته ودر دو مورد فوق ، اختلاف دار فعلا وحكما محقق نيست .

واما مقايسه اختلاف دار با اختلاف ولايتها نيز كه در سخن شافعی آمده ، قياسی بيش نيست وشيخ طـوسـی قـيـاس را قبول ندارد وبه همين جهت به آن اشاره نكرده است ، بنابراين ، استدلال شيخ استوارترين نظر در مساله ما نحن فيه است . الـبـتـه اسـتـدلال شـيخ و شافعی به حكايت اسلام ابوسفيان وعكرمةبن ابی جهل وحكيم بن حزام وصـفوان بن اميه با همه شهرتش سند صحيحی برای آن وجود ندارد، گذشته از اين كه جزئيات خـاصـی كـه در بـرداشتهای فقيه موثر است ، در اين اسناد تاريخی وجود ندارد واز صرف احتمال كاری ساخته نيست وشايد به همين دليل است كه شيخ آن را به عنوان مويد آورده است ، در حالی كه استدلال شافعی به صورت جدی بر همين شواهد تاريخی متكی است . گذشته از اين كه ، اين جريانات تاريخی بر فرض صحت سند ودلالت آن در صورتی قابل تمسك اسـت كه دليلی در موضوع مورد بحث به صورت ناسخ ، وجود نداشته باشد واحتمال آن در دوران پـيـامـبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قوی است ، چه اين كه به تدريج ، احكام اسلام شكل نهايی به خود گرفته است ، چنان كه سـرخـسـی از قول زهری نقل می كند كه اصطلاح دارالاسلام ودارالحرب قبل از فتح مكه مطرح نبوده وقهرا نمی توانست منشا آثاری باشد. از اين جهت می توان گفت : استدلال شافعی بر عدم تاثير تباين دار، از اعتبار لازم برخوردار نيست ، نـه از نـظـر شـواهد تاريخی ونه از نظر استدلال به آيه ٢٤ سوره نساء، زيرا در سوره نساء بر اين كه تـمـتـع از زنـان شـوهردار به دليل اسارت آنان جايز است ، تصريحی نشده است ، هر چند جمله او مـامـلـكت ايمانهم می تواند موهم اين معنا باشد وقهرا اين استدلال بر استدلال ابوحنيفه بر اين كه جـواز تـمتع به دليل تباين دار است ، برتری ندارد، گو اين كه استدلال ابوحنيفه نيز كه می خواهد عـدم ناسخ بودن اسارت ، نسبت به عقد نكاح ويا عدم كليت آن را دليل بر اين قرار دهد كه فسخ ازدواج نـسـبـت بـه شـوهـرانشان به جهت تباين دار بودـ نيز تمام نيست ، زيرا اولا دست يافتن به مـلاكـات احـكام كار ساده ای نيست ، وثانيا ممكن است حكمی كلی در موردی بيان شود وبا دليل خـاص ديـگـری آن حكم كلی تخصيص بخورد، وبه ديگر سخن ممكن است گفته شود كه اسارت موجب زوال نكاح است ، جز در موردی كه نكاح مسلمانی مطرح بوده باشد، فی المثل ، زنی كتابی را كـه مسلمانی او را در دارالحرب به عقد ازدواج خود در آورده ، اگر اسير گردد، برده محسوب می شود، ولی ازدواج او با مسلمان باطل نخواهد شد.

هـمچنين استدلال ابوحنيفه به آيه دهم سوره ممتحنه نيز قوی به نظر نمی رسد، چه اين كه عدم ارجـاع زنان مهاجر به دليل كفر شوهرانشان ، منافات با بقای عده ندارد وهيچ منعی ندارد كه اگر شـوهـرانـشـان قبل از پايان يافتن دوران عده به آنها ملحق شوند واسلام آورند، بدون عقد جديد، همسر يكديگر باشند.

و امـا جـمـلـه( وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ )نيز دليل بر فسخ فوری نكاح نيست وبا بقای عده منافات نـدارد، وامـا اسـتدلال آنان به گفته خليفه دوم به هنگام مهاجرت از مكه نيز گذشته از عدم ثـبـوت آن ، اصـولا به معنای فسخ فوری نكاح نيست ، چنان كه مقايسه شخص مرتد وبلكه هر غير مسلمانی با شخص ميت نيز كه در قرآن به آن اشاره شده ، دليل بر اين نيست كه از نظر همه احكام كـافـر با مرده يكی است ، بلكه قطعا چنين نيست ، چه اين كه ازدواج كافران با همسرانشان قبل از پيدايش اختلاف عقيده ، صحيح است وگفته پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه لكل قوم نكاح يكی از ادله آن است ، ولی بين ميت با همسرش كمترين رابطه ای وجود ندارد، جالب اين كه خود ابوحنيفه در موردی كه فردی غـيـر مسلمان تغيير عقيده دهد وزنش نيز غير مسلمان باشد، می گويد : عقد ازدواج آنان به حال خـود بـاقـی اسـت ، بـا استدلال به اين كه مانع بودن اختلاف دين در صورتی است كه يكی طاهر وديـگـری خـبـيـث باشد ورابطه خبيث با خبيث چنين نيست وهمه كفار، ملت واحدی به شمار می آيند (١٧٦) .

بنابراين هر چند نظريه ابوحنيفه در مساله اختلاف دار منشا آثار حقوقی فراوانی می تواند باشد وبه خـصـوص در مسائل حقوق بين الملل عمومی ونيز خصوصی ، نظريه ای پيشرفته به شمار می آيد، ولی متاسفانه از نظر مبانی فقهی اعتبار زيادی ندارد وبه همين جهت نه تنها در گفتار ديگر فقها چـنين احتمالی مطرح نشده ، بلكه در متون شرعی اعم از كتاب وسنت نيز چنين عنوانی به چشم نمی خورد، بنابراين همان گونه كه شيخ طوسی رحمه‌الله می گويد : اصل در ازدواج بقای عقد است ، تا هنگامی كه دليلی بر زوال آن به دست آيد وقهرا احتياط نيز اقتضا می كند در چنين مواردی ، قبل از انقضای عده ، ازدواج جديدی صورت نگيرد.

جـز ايـن كـه گـفته شود : احتياط در احكام تكليفي شخصی مطلوب است ، واما در احكام حقوقی ، احـتـيـاط نـمـی تواند عامل حل مشكل بوده باشد، زيرا اگر قرار باشد در دادگاهها اصالةالاحتياط مرجع قرار گيرد، مبارزه با مفاسد اجتماعی وحل مشكلات مردم ممكن نخواهد بود.

البته از داستان صفوان بن اميه ونظاير آن شايد بتوان استفاده كرد كه مراجعه مرد به همسر خود تا موقعی كه ازدواج نكرده باشد، پس از پايان يافتن عده نيز بدون عقد جديد بلامانع است ، چنان كه در داسـتـان زيـنـب ، دخـتر پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ومهاجرت او پيش از شوهرش واسلام آوردن ابی العاص ، شوهر زينب ، پس از چند سال ، نيز همين نكته به چشم می خورد وتوجيه فقهای حنفی بر اين كه آن دو با عقد جديد به زندگی مشترك خود ادامه دادند نيز بدون دليل است . از اين جاست كه بعضی از فقهای اهل سنت گفته اند كه مدت زمان سه طهر در عده زنان ، صرفا به دليل امكان رجوع شوهر با همسرش در طلاق رجعی در نظر گرفته شده است ، ولی در غير مورد طلاق رجعی ، عده با يك حيض پايان می يابد، زيرا مصلحت گذراندن عده در اين گونه موارد، عدم اخـتـلاط نـطفه ها، يا به تعبير ديگر، حفظ انتساب فرزندان به پدرانشان است واين هدف با يك بار حـايـض شدن محقق می گردد ومويد آن ، روايتی است از بخاری در صحيح خود از ابن عباس كه می گويد : به هـنـگـامی كه زنی از مشركان مهاجرت می كرد، از او خواستگاری نمی شد، تا طهری را بگذراند وآن گـاه ازدواج بـا او حـلال بـود واگـر شـوهر او قبل از ازدواج همسرش مسلمان می شد، به او بـازگـردانـده مـی شد، ولذا زن مهاجر اگر می خواست ازدواج می كرد، واگر می خواست منتظر مـی مـانـد تـا شوهرش مسلمان شود، وهرگاه مسلمان می شد، زن او محسوب می شد، خواه عده سپری شده بود يا نشده بود، وهمين است كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدان فرمان می داد، واللّه العالم (١٧٧) .

زوال رابطه زوجيت در مورد مرتد به سبب فسخ است يا طلاق ؟

يـكـی ديگر از مسائلی كه در مبحث ازدواج مرتد مورد اختلاف نظر فقها می باشد، اين است كه آيا جـدايـيـی كـه پـس از ارتداد برای زن وشوهر مطرح است ، به سبب فسخ رابطه زوجيت است ويا معلول طلاقی است كه به دنبال ارتداد، اختيارا يا اجبارا تحقق خواهد يافت .

در اين مساله نيز مانند مبحث تباين دار، اكثر فقها يكسان می انديشند ومعتقدند كه علقه زوجيت بر اثـر فـسـخ ازدواج قطع می شود، ولی پيروان فقه حنفی در بعضی موارد معتقدند كه زوال رابطه زوجـيـت بـر اثر وقوع طلاق است ، گو اين كه در اين مساله مانند مساله اختلاف دار، تنها نيستند، يعنی بعضی از فقهای مالكی نيز ارتداد را به منزله طلاق دانسته اند.

شمس الدين سرخسی در المبسوط (ج٥ ، ص ٥٠) می نويسد : در صورتی كه يكی از زوجين ، اسلام اختيار كند، به ديگری پيشنهاد پذيرش اسلام خواهد شد ودر صورت امتناع از پذيرش اسلام ، اگر امتناع كننده زن باشد، جدايی آن دو به سبب فسخ عقد نكاح خواهد بود، زيرا طلاق در اختيار زن نيست ، هر چند قاضی حكم به جدايی آن دو بدهد، واما اگر ابا كـنـنـده شوهر باشد وزن ، مسلمان شده باشد، در اين صورت اگر ارتداد قبل از همخوابی حاصل شده باشد، ابوحنيفه ومحمد شيبانی جدايی را به طلاق می دانند، ولی قاضی ابويوسف معتقد است كه جدايی به طلاق نخواهد بود.

واما اگر جدايی آن دو به سبب ارتداد يكی از زوجين باشد، در اين صورت نيز اگر ارتداد از جانب زن بـاشد، جدايی به فسخ عقد ازدواج خواهد بود، ولی اگر ارتداد از جانب شوهر باشد [در صورت عـدم تـوبـه] به اعتقاد ابوحنيفه وابويوسف ، جدايی به فسخ است ، ولی محمد شيبانی جدايی را به طلاق می داند. اسـتـدلال قـاضـی ابو يوسف اين است كه اين جدايی در واقع معلول اراده هر دو طرف است واين جدايی از باب مثال ، مانند جدايی به سبب محرميت است وآن ، چيزی جز فسخ نيست ، چنان كه در صورت مالكيت يكی از زوجين نسبت به ديگری ، نكاح فسخ می شود، بنابراين هرجدايی كه مستند به طرفين ازدواج باشد، فسخ است ، نه طلاق .

ولـی مـحـمد شيبانی معتقد است كه اين جدايی ، معلول اراده شوهر است يا به سبب ارتداد ويا به سبب عدم پذيرش اسلام ، وقهرا به منزله ايقاع وطلاق خواهد بود، وبه عبارت ديگر، شوهر با امتناع از اسـلام آوردن يـا ارتـداد، بـه جـمـله فامساك بمعروف عمل نكرده وقهرا نوبت تسريح به احسان مـی رسـد كه همان طلاق است ، همان گونه كه در صورت عنين بودن شوهر، خود شوهر يا قاضی زن را طلاق می دهد.

ولـی ابـوحـنـيفه قائل به تفصيل است ، چه اين كه جدايی به سبب ارتداد، قهری است ونيازمند به قـاضـی نـدارد، زيـرا نـفـس ارتداد منافی با نكاح است ، ولی در صورت اسلام زوجه وامتناع زوج از پـذيرفتن اسلام ، جدايی بر اثر طلاق خواهد بود، زيرا امتناع از پذيرش اسلام ، منافی با نكاح نيست ، ولـذا قـاضی از جانب زوج ، اقدام به جدايی وطلاق می كند وهر جدايی به سبب عاملی كه منافی با نكاح نباشد واز جانب شوهر واقع شود، طلاق است .

آن گـاه سرخسی می افزايد : البته در هر دو صورت ، يعنی در صورت ارتداد ونيز در صورت امتناع از اسلام ، شوهر می تواند همسر خود را طلاق دهد، زيرا در صورت امتناع ، كه جدايی به طلاق است وامـا در صـورت ارتداد نيز، از آن جا كه ارتداد عامل تحريم ابدی نيست ، ولذا با توبه ، حليت حاصل خـواهـد شـد، بنابراين تا موقعی كه عده باقی است ، می تواند طلاق داده شود، زيرا عقد هنوزباقی است .

استاد محمد ابوزهره در كتاب الاحوال الشخصيةمی نويسد : در موردی كه زن ، اسلام اختيار كند وشوهر از پذيرش اسلام امتناع داشته باشد، به اعتقاد شافعی ، اگر اسلام زن پيش از همخوابی باشد، فی الفور عقد آن دو فسخ خواهد شد، واگر بعد از همخوابی باشد، تا پايان دوران عده ، فرصت برای مرد باقی است كه اگر مسلمان شد، عقد آن دو باقی خواهد بـود وگـرنـه فـسـخ می شود، واما شوهر را نبايد به اسلام دعوت كرد، زيرا ما براساس پيمان ذمه مـوظـفيم آنها را به اعتقاد خودشان واگذاريم وپيشنهاد پذيرش اسلام با اين پيمان متنافی است .

ولی ابوحنيفه معتقد است كه در صورت اسلام آوردن زن اعم از اين كه قبل از همخوابی باشد يا بـعـد از آن بـايـد بـه شوهر او اسلام عرضه شود كه اگر پذيرفت ، عقد آن دو باقی است وبا عدم پـذيـرش اسلام ، قاضی زن را طلاق می دهد، استدلال ابوحنيفه ، اولا به عمل خليفه دوم است كه زنـی فـارسی مسلمان شد وعمر شوهرش را به اسلام دعوت كرد وهنگامی كه امتناع كرد، بين آن دو جـدايـی انـداخـت ، ثانيا اين كه ازدواج قبلا وجود داشته وقهرا بدون دليل ، عقد ازدواج از بين نـمـی رود واسلام زن نمی تواند عامل زوال عقد باشد، زيرا اسلام مثبت حقوق است ، نه قاطع حقوق .

عـدم اسـلام مرد نيز عامل زوال نيست ، زيرا قبلا مسلمان نبود ورابطه زوجيت وجود داشته است ، بنابراين تنها عامل زوال امتناع شوهر از پذيرش اسلام است ، بنابراين لازم است اسلام به او عرضه شود تا پذيرش ورد او تحقق يابد، البته عرضه اسلام به صورت پيشنهاد اختياری است ومنافاتی با پيمان ذمه ندارد.

هـمـچـنـيـن ابـو زهـره می افزايد كه اين جدايی چون در حقيقت از ناحيه شوهر رخ ‌داده ، از نظر ابـوحنيفه ومحمد شيبانی طلاق به شمار می آيد، ولی قاضی ابويوسف آن را فسخ می داند، چه اين كـه پذيرش اسلام اگر از جانب شوهر بود وزن حاضر به قبول اسلام نبود، در اين صورت نيز فسخ حـاصـل مـی شـد واز نـظر شارع يك عمل نمی تواند دو حكم متفاوت داشته باشد، بنابراين همان گـونـه كه امتناع زن موجب فسخ است ، امتناع مرد نيز موجب فسخ است ونه طلاق ، ولی شيبانی وابـوحـنـيـفه معتقدند كه مرد با عدم پذيرش اسلام ، امساك به معروف را از دست داده ، بنابراين ، نوبت به تسريح به احسان می رسد وتسريح به احسان طلاق است .

(١٧٨) اما فقهای اماميه همگی ، جدايی زن وشوهر به سبب اختلاف دين را فسخ می دانند اعم از اين كه ايـن اخـتـلاف بـه صورت پذيرش اسلام از طرف يكی از زوجين وامتناع ديگری حاصل شود، يا به صورت ارتداد يكی از آن دو ولذا شيخ طوسی رحمه‌الله در كتاب خلاف (ج٤ ، ص ٣٣٥) می نويسد : هر جدايی كه به جهت اختلاف در دين حاصل شود، فسخ خواهد بود نه طلاق ، چه اين كه شوهر در ابـتدا مسلمان شود يا همسر، ولی ابوحنيفه می گويد : اگر شوهر مسلمان شود وسپس زن حاضر بـه اسـلام نـباشد، عقد فسخ می شود، ولی اگر همسر مسلمان شود وشوهر حاضر به اسلام نشود، عقد را باطل می سازيم وخود به خود فسخ نمی شود، يعنی در اين صورت طلاق خواهد بود نه فسخ .

جـالـب ايـن كـه در مـساله جدايی زن وشوهر به سبب اختلاف دين ، علمای يهود ومسيحيت نيز معتقد به فسخ هستند، نه طلاق ، در عين حال كه جدايی زن وشوهر به اعتقاد علمای مسيحی نيز بر اثر حكم كشيش ، پس از اثبات ارتداد وعدم بازگشت شوهر به آيين پيشين خود خواهد بود، زيرا فـرمـان قاضی گاهی به صورت ايقاع طلاق است ، وكالتا از ناحيه شوهر ويا ولايتا در صورت عدم اقـدام شـوهر به طلاق ، ولی گاهی نيز از باب اجرای حكم شرعی است ، به اين معنا كه در صورت ارتـداد زن يـا شـوهـر، اولـين بازتاب آن حرمت رابطه زناشويی با همسر است واز آن جا كه قاضی موظف است كه از امور منكر جلوگيری نمايد، بين آن دو جدايی می اندازد.

بـنـابـرايـن ، ارتداد عامل جدايی است ، منتها تاثير نهايی آن نيازمند به گذشتن دوران عده است ، الـبـته اگر شوهر بخواهد قبل از گذشتن دوران عده ، زنش را كه مرتد شده ويا حاضر به پذيرش اسلام نيست طلاق دهد، از نظر فقهای ديگر نيز بلا اشكال است وبه اعتقاد فقهای حنفی نيز اگر تـا پايان دوره عده ، شوهر زنش را طلاق ندهد، جدايی خود به خود حاصل خواهد شد، از اين رو در اين مورد، تفاوت مهمی از نظر عملی بين رای ابوحنيفه وساير فقها وجود ندارد.

## خـاتـمـه ازدواج با بيگانگان در قانون مدنی ايران وبعضی ديگر از كشورهای اسلامی

هـمان گونه كه در آغاز اين گفتار يادآور شديم ، اصطلاح بيگانه از نظر فقها با اصطلاح بيگانه در اصطلاح حقوقدانان وقوانين كشوری متفاوت است ، زيرا در اصطلاح فقها معمولا مقصود از بيگانه ، اشـخـاص غير مسلمان است ، ولی از نظر حقوقدانان هر فرد غير ايرانی بيگانه به شمار می آيد چه مـسـلمان باشد و چه غير مسلمان بنابراين ، نسبت منطقی بين اين دو اصطلاح عموم وخصوص من وجه است .

بـه هـر حال آنچه در قوانين مدنی ايران وبعضی ديگر از كشورهای اسلامی مطرح است ، بيگانه به مـعـنـای دوم اسـت وبه همين جهت در ماده ١٠٦٠ و١٠٦١، ازدواج مردان ايرانی را با زنان خارجی مجاز وبلامانع دانسته ، جز در موارد كارمندان دولت ، به خصوص كارگزاران وزارت خارجه كه به دلـيـل خـطر سياسی ، چنين ازدواجی از طرف دولت منع می گردد، ولی ازدواج زنان ايرانی را با مردان غير ايرانی ، مطلقا منوط به اجازه مسوولان كشوری ايران دانسته است .

متن ماده ١٠٥٩ قانون مدنی چنين است : نكاح مسلمه با غير مسلم جايز نيست .

مـاده ١٠٦٠ : ازدواج زن ايـرانـی با تبعه خارجی در مواردی كه مانع قانونی ندارد، موكول به اجازه مخصوص از طرف دولت است .

مـاده ١٠٦١ : دولـت می تواند ازدواج بعضی از مستخدمين ومامورين رسمی ومحصلين دولتی را با زنی كه تبعه خارجی باشد، موكول به اجازه مخصوص نمايد.

هـمـان گونه كه ملاحظه می شود، در اين مواد قانون مدنی تنها به ازدواج زن مسلمان با مرد غير مسلمان وزن ايرانی با مرد غيرايرانی وازدواج وابستگان به دولت با زنان تابع كشورهای ديگر اشاره شـده ، ولی ازدواج مرد ايرانی كه كارمند دولت نيست ، سخنی به ميان نيامده واين به معنای جواز ازدواج مردان ايرانی با زنان غيرايرانی است ، به جز مواردی كه شرع مقدس اسلام وفقه شيعه آن را مجاز نداند.

مـی تـوان گفت : در اين مواد قانونی ، اهتمام قانونگذار بيشتر به بعد سياسی اين ازدواج بوده ، چه اين كه براساس قوانين ايران وبعضی ديگر از كشورهای جهان ، زنان از نظر تابعيت محكوم به تابعيت شوهر خود بوده وتابعيت كشور خويش را از دست می دهند، بنابراين اگر زن ايرانی بخواهد با مرد غـيـر ايـرانـی ازدواج كـنـد، قـهرا تابع كشور متبوع شوهرش خواهد بود وتابعيت ايران را از دست مـی دهد، واز آن جا كه از نظر سياسی ، دولت موظف است در قبال افرادی كه تابعيت كشور را دارا هستند، حمايت سياسی وب داشته باشد، وظيفه خود می داند كه نسبت به كسانی كه می خواهند به تـابعيت او در آيند، يا از تابعيت او خارج گردند نيز نظارت داشته باشد واحيانا در مواردی كه اين نوع ازدواج مشكلات سياسی برای دولت در پی داشته باشد، از آن منع نمايد.آنـچـه در ازدواج بـا بـيگانگان می تواند برای دولت مشكل آفرين باشد، ازدواج زن ايرانی با مرد غير ايـرانـی وازدواج كارمندان ووابستگان به دولت با زنان خارجی است ، ولی ازدواج مردان ايرانی كه مسووليت دولتی وبه خصوص سياسی به عهده ندارند، معمولا مشكلی برای دولت ايجاد نمی كند، جـز ايـن كـه با اين ازدواج ، فردی به مجموع اتباع كشور افزوده شود، بنابراين ، عدم منع دولت از چنين ازدواجی را می توان نوعی تساهل در پذيرش اتباع از جانب دولت به شمار آورد. پـر واضـح اسـت كه تخلف از چنين مقرراتی كه بار سياسی دارد وصرفا به خاطر مصالح خاصی از جـانـب دولـت وضـع می گردد واز نظر شرعی بلامانع شناخته شده است ، موجب بطلان ازدواج نـخـواهـد بـود وتـنـها افراد بايستی مجازاتهايی را كه محتملا از طرف دولت بر اين تخلف تعيين می شود، متحمل گردند. از ايـن جـهـت در مـاده سوم مصوبه ٢٩/٣/١٣١٠ به آثار اين تخلف اشاره شده كه مخالفت با موارد فوق ، موجب انفصال از خدمت وعضويت در وزارت امور خارجه خواهد بود. و از آن جـا كه به تدريج مشكلات سياسی اجتماعی ناشی از چنين ازدواجهايی برای دولت بيشتر شـده اسـت ، در مـصوبه ١/١١/١٣٤٥ به كلی ازدواج گروهی از كارمندان دولت ممنوع اعلام شده اسـت : از ايـن تـاريخ ، ازدواج كارمندان وزارت امور خارجه با اتباع بيگانه ب ممنوع است وكارمندان متخلف صلاحيت ادامه خدمت در وزارت امور خارجه را نخواهند داشت.

نتيجه اين كه ازدواج مردان ايرانی با زنان خارجی به جز در مورد كارمندان وزارت خارجه وموارد مـعـيـن ديـگر، از نظر قانون مدنی ايران بلامانع می نمايد، هرچند زنان خارجی دارای دين اسلام نـبوده وبلكه از اهل كتاب نيز باشند، ولی ازدواج زنان ايرانی با مردان غير مسلمان ، هر چند ايرانی هم باشند ممنوع است وازدواج آنها با مردان مسلمان غير ايرانی نيز منوط به اجازه دولت است ، هر چـنـد كه در صورت ازدواج آنان با مردان مسلمان غير ايرانی نمی توان به بطلان ازدواج آنها حكم كرد.

بـلـی ، از آن جا كه ازدواج با زنان غير مسلمان وغير اهل كتاب برای مردان مسلمان ، به اعتقاد همه فقهای مسلمان جايز نيست ، مردان ايرانی نيز نمی توانند جز با زنان مسلمان ويا اهل كتاب از ايرانی وغـيـر ايرانی ازدواج كنند، زيرا قوانين كشوری به طور كلی تابع قوانين شرعی است ودر هر مورد كـه تـعـارضـی بـيـن قـوانين كشوری با قوانين شرعی مطرح باشد، قوانين كشوری كان لم يكن مـحسوب شده وافراد، محكوم به قوانين شرعی هستند، در اين جاست كه بار ديگر مساله بيگانه به مـفـهـوم ديـنی مطرح می گردد وهمه مباحثی كه در اين گفتار در بيان حكم چنين ازدواجی گـفـتـه شـد، بايد مورد توجه قرار گيرد وقهرا هر گروهی تابع رای فقهی مكتب حقوقی مورد قـبول خود خواهند بود : پيروان فقه حنفی ، تابع فقه حنفی وپيروان ديگر مذاهب فقهی اهل سنت (شافعی ومالكی وحنبلی) ، تابع مذهب خويش هستند وپيروان فقه جعفری تابع حكم مرجع تقليد خـود خـواهـنـد بود .

قدر مسلم اين كه ازدواج زنان مسلمان ايرانی با مردان غير مسلمان اعم از ايـرانی وغيرايرانی و ازدواج مردان مسلمان با زنان غير مسلمان و غير كتابی ـاعم از ايرانی و غير ايـرانـی به اعتقاد فقهای اسلام واز همه مذاهب اسلامی باطل می باشد، ولی ازدواج زنان ومردان ايـرانـی غـيـر مـسـلـمـان با زنان ومردان غير ايرانی نيز براساس اعتقاد مذهبی خودآنان بررسی مـی گردد و در مواردی كه از نظر شرعی ودينی ، ازدواج ايرانيان با افراد غير ايرانی بلامانع باشد، آن گـاه پـای بحث از بيگانه به مفهوم كشوری مطرح خواهد بود وبالطبع زنان ايرانی تنها با اجازه دولـت مـی تـوانـنـد بـه ازدواج مردان غير ايرانی در آيند، ولی مردان ايرانی ـبه جز افراد كشوری ولـشگری كه دولت آنها را از اين كار منع نموده می توانند بدون كسب اجازه از دولت نيز اقدام به چنين ازدواجی بنمايند.

مـرجـع صالح برای صدور جواز ازدواج براساس مصوبه ٦/٧/٥٤ وزارت كشور است وماده ٤ همين تـصـويـبـنـامه به وزارت كشور اجازه می دهد كه به استانداريها وفرمانداريهای كل ، وهمچنين با موافقت وزارت امور خارجه به بعضی از نمايندگان سياسی وكنسولی ايران در خارج از كشور نيز چـنـين اختياری داده شود تا در محل حضور خود چنين اجازه ای را صادر كنند ومراتب را به ثبت احوال واسناد كشور اعلام دارند.

سوالی كه در اين جا مطرح می گردد اين است كه با فرض صحت ازدواج فرد ايرانی با بيگانه اعم از زن ومـرد در صورتی كه از نظر شرعی با توجه به آيين مورد قبول خود افراد بلامانع باشد، چه ضمان اجرايی برای قوانين ومصوبات دولت وجود خواهد داشت ؟

الـبـته اين مشكل در مورد مردان ايرانی كه با ازدواج خود فردی را به اتباع ايران می افزايند، كمتر خـواهـد بـود، ولـی در مـورد زنـان ايرانی كه در صورت ازدواج با بيگانگان از تابعيت ايران خارج مـی شوند وتابعيت جديدی را كه طبعا حافظ حقوق آنان خواهد بود به دست می آورند، مشكل ياد شده بيشتر مطرح خواهد بود، از اين رو يكی از حقوقدانان معاصر می نويسد : فـلـسـفه ماده ١٠٦٠ قانون مدنی اين است كه در پاره ای از كشورها مثل ايران تابعيت شوهر بر زن تحميل می شود، پس لازم است كه دولت از نظر سياسی بر اين نكاح نظارت داشته باشد، به همين جهت به نظر می رسد كه ضمانت اجرای آن ، نافذ ندانستن چنين نكاحی است .

ولـی روشـن اسـت كـه اين پيشنهاد از جهات متعددی قابل اشكال وايراد است ، چه اين كه اولا از مـهـمـتـرين اصول حقوق بشر، آزادی ازدواج هر زن ومرد با فرد دلخواه خود می باشد واز طرفی تابعيت يك امر اختياری است وهر فرد از نظر قوانين بين المللی آزاد است كه تابعيت هر كشوری را در صـورت واجد بودن شرايط به دست آورد، بنابراين هيچ كشوری نمی تواند الزاما افرادی را برای هـمـيشه در تابعيت خود باقی بدارد، جز اين كه مسائل امنيتی ومشكلات اجتماعی ، ضرورتا به او چنين اجازه ای را بدهد (١٧٩) .

بـنابراين ، عدم نفوذ ازدواج زن ايرانی با مرد خارجی ، با اين هر دو اصل در تنافی است ، ومهمتر اين كـه در ايـن مـساله جای سوال وجود دارد كه جلوگيری دولت از نفوذ عقدی كه از نظر شريعت ، واجـد شرايط صحت است ومورد قبول طرفين عقد می باشد، چگونه ممكن است ؟

به ديگر سخن ، عـقـد وقرار دادی كه واجد شرايط لازم برای صحت قانونی باشد، خود به خود نافذ است وبا چنين ازدواجی زن ومرد، همسر شرعی وقانونی يكديگر خواهند بود وقهرا دولت نمی تواند جلو نفوذ آن را بگيرد، جزاين كه معنای نفوذ در اين جا همان عدم اجازه خروج چنين زنی از كشور، ياالزام آنان به جدايی از يكديگر باشد، كه به هر حال باز هم خالی از اشكال نخواهد بود.

از ايـن رو ارائه پـاسـخ نـهـايی به اين اشكال ، تنها براساس مشروعيت دولت واعتراف به اختيارات دولـت در مـورد امـوری كـه در درجـه اول ، مـباح است ، ممكن خواهد بود، يعنی در مواردی كه شـريـعت اسلام به عنوان اولی حكمی را نسبت به موضوعی بيان داشته ، اين حكم در صورتی قابل عمل است كه با عناوين ثانوی رو به رو نباشد، فی المثل ، شارع مقدس می فرمايد : الارض للّه ثم لمن احياها، زمين ملك خداست وبعد از احيا، متعلق به احيا كننده آن است .

روشن است كه فرد احيا كننده بر اساس اين حديث شريف ، مالك زمين شناخته می شود، ولی اين مـالـكـيـت به شرطی است كه دولت اسلامی از احيای ارضی در مورد خاصی منع نكرده باشد وبا فرض اعلان مخالفت دولت ، چنين احيايی برای احيا كننده ايجاد حق وملك نمی كند.

آنـچـه گـفـتـه شد ناظر به موضع قوانين ايران اسلامی راجع به ازدواج با بيگانگان بود واما ديگر كـشـورهـای اسلامی مواضع مخصوص به خود را دارند كه در بعضی محدوديت و در بعضی ديگر تساهل وتسامح بيشتری به چشم می خورد فی المثل درلبنان نه تنها ازدواج مردان مسلمان با زنان اهل كتاب به ثبت می رسد، بلكه عكس آن نيز ممكن است ، ولی در مصر چنين نيست واما در كشور عـربـسـتان نه تنها ازدواج با اهل كتاب حتی برای مردان مسلمان ممكن نيست ، بلكه ازدواج زن و مرد شيعی با زن ومرد سنی نيز رسميت ندارد.

از آن جـا كـه ورود در ايـن جـزئيـات از اهميت چندانی برخوردار نيست از بحث بيشتر درباره آن صرف نظر می كنيم .

# كتابنامه

١ . ابن حزم اندلسی ، علی بن احمد : المحلی ، ١٠ ج در ٧ ج ، بيروت ، بی تا.

٢ . ابـن عابدين ، محمد امين : حاشيةرد المختار علی الدر المختار، ٨ج ، چاپ دوم ، دارالفكر، بيروت ١٣٩٩ ق .

٣ . ابوالعينين بدران ، بدران : العلاقات الاجتماعيةبين المسلمين وغير المسلمين ، دارالنهضةالعربيه ، بيروت ١٩٦٨ م .

٤ . ابوزهره ، محمد : الاحوال الشخصيه ، دارالفكر العربی ، قاهره ١٣٧٧ق .

٥ . اردبيلی ، محمد بن علی (مقدس اردبيلی) : زبدةالبيان فی احكام القرآن ، المكتبةالمرتضويةلاحياء الاثار الجعفريه ، تهران ، بی تا.

٦ . اصبحی ، مالك بن انس : موطا، ٢ج ، داراحياء التراث العربی ، بی تا.

٧ . الياده ، ميرچا : دائرةالمعارف دين ، ١٦ ج .

٨ . بخاری ، محمد : الصحيح ، ٩ج ، دارالعلم ، بيروت ١٤٠٧ ق .

٩ . ترمذی : الصحيح ، ١٢ ج ، مصر، بی تا.

١٠ . ثعلبی ، ابواسحق : كشف البيان .

١١ . جزيری ، عبدالرحمن : الفقه علی مذاهب الاربعه ، داراحياء التراث العربی ، بيروت ١٤٠٦ ق .

١٢ . جعفری لنگرودی ، محمد جعفر : حقوق خانواده ، كتابخانه گنج دانش ، تهران ١٣٦٨ش .

١٣ . حرانی ، احمد بن عبدالحليم (ابن تيميه) : الفتاوی الكبری ، ٥ج ، چاپ اول ، دارالمعرفه ، بيروت ١٤٠٩ ق .

١٤ . دائرةالمعارف آمريكانا، ٣٠ ج ، آمريكا، ١٩٦٣ م .

١٥ . دائرةالمعارف بستانی ، ١١ ج ، دارالمعرفه ، بيروت ، بی تا.

١٦ . دوستخواه ، جليل (نقل از : گزارش ابراهيم پورداود) : اوستا، كتاب زرتشت ، تهران ١٣٦١ ش .

١٧ . دينوری ، ابوحنيفه : الاخبار الطوال ، ترجمه محمود مهدوی دامغانی ، چاپ چهارم ، تهران ١٣٧١ ش .

١٨ . ذهبی ، محمد حسين : الاحوال الشخصية.

١٩ . رازی ، محمد بن عمر (فخر رازی) : تفسير الكبير، ٣٢ ج ، داراحياء التراث العربی ، بيروت ، بی تا.

٢٠ . راغب اصفهانی ، حسين بن محمد : المفردات ، موسسه مطبوعاتی اسماعيليان ، قم ، بی تا.

٢١ . رضی ، محمد (سيد رضی) : نهج البلاغه ، تحقيق صبحی صالح ، افست ، قم ١٣٩٥ق .

٢٢ . روايـت پهلوی ، ترجمه مهشيد مير فخرايی ، چاپ اول ، موسسه مطالعات وتحقيقات فرهنگی ، ١٣٦٧ش .

٢٣ . زرعی ، محمدبن ابوبكر (ابن قيم جوزيه) : احكام اهل الذمه ، ٢ج ، چاپ سوم ، بيروت ١٩٨٣ م .

٢٤ . زمخشری ، جاراللّه : تفسير الكشاف ، ٤ج ، چاپ دوم ، دارالكتب العربی ، بيروت ١٤٠٧ق .

٢٥ . زيـدان ، عـبـدالـكـريم : الذميين والمستامنين ، چاپ دوم ، مكتبةالقدس ، بيروت ١٣٩٦ق .

٢٦ . سرخسی ، شمس الدين : مبسوط، دارالدعوه ، استانبول ١٤٠٣ ق .

٢٧ . سـكـری مـيروز، محمد : نظام الزواج فی الشرايع اليهوديةوالمسيحيه ، دارالفكر العربی ، قاهره ، بی تا.

٢٨ . شافعی ، محمد بن ادريس ، الام، ٨ج ، چاپ اول ، دارالمعرفه ، بيروت ١٤٠٨ ق .

٢٩ . شكايی ، محسن : متعه وآثار حقوقی آن .

٣٠ . شوقی فنجری ، احمد : الحريةالسياسية، كويت ١٣٩٣ ق .

٣١ . شيرازی ، سيد محمد : الفقه (كتاب النكاح) ، مطبعةالسيد الشهداء، قم ، بی تا.

٣٢ . صفائی ، حسين : حقوق خانواده ، انتشارات دانشگاه تهران ، تهران ١٣٦٩ ش .

٣٣ . طـبـاطبائی ، سيد محمد حسين : تفسير الميزان ، ٢٠ ج ، موسسةالاعلمی للمطبوعات ، بيروت ، بی تا.

٣٤ . طبرسی ، فضل بن الحسن : تفسير مجمع البيان ، چاپ دوم ، دارالمعرفه ، بيروت ١٤٠٨ق .

٣٥ . طوسی ، محمد بن الحسن : المبسوط، المكتبةالمرتضويةلاحياء الاثار الجعفرية، تهران ، بی تا.

٣٦ . طوسی ، محمدبن الحسن : الخلاف ، موسسةالنشر الاسلامی ، قم ، بی تا.

٣٧ . عـامـلی ، زين الدين (شهيد ثانی) : مسالك الافهام ، چاپ ١ ٨، موسسةالمعارف الاسلاميه ، قم ١٤١٣ ق .

٣٨ . : شـرح الـلـمعةالدمشقيه ، ٢ج ، چاپ پنجم ، مكتب الاعلام الاسلامی ، ١٣٧٠ش .

٣٩ . عبده ، محمد ورشيد رضا، محمد : تفسير المنار، چاپ دوم ، دارالفكر، بيروت ، بی تا.

٤٠ . قاضی ابو يوسف ، ابراهيم بن يعقوب : الخراج ، دارالمعرفه ، بيروت ١٣٩٩ ق .

٤١ .

قرشی ، يحيی بن آدم : الخراج ، مصر، بی تا.

٤٢ . كاتوزيان ، ناصر : حقوق خانواده ، انتشارات دانشگاه تهران ، ١٣٥٧ ش .

٤٣ .كتاب مقدس عهد عتيق (تورات) ، بی جا، ١٩٣٢ م .

٤٤ . كتاب مقدس ، عهد جديد (انجيل) ، بی جا ١٩٣٢ م .

٤٥ . كلانتری ، م : پايان نامه ، شماره ١١٢٠، دانشكده حقوق شهيد بهشتی ، ١٣٥٣ش .

٤٦ . كلينی ، محمدبن يعقوب : اصول الكافی ، دارالكتب الاسلاميه ، تهران ١٣٦٢ ش .

٤٧ . كهن : گنجينه تلمود، ترجمه امير فريدون گرگانی ، ١ج ، تهران ١٣٥٠ ش .

٤٨ . ماله ، آلبر : تاريخ قرون وسطی ، ترجمه عبدالحسين هژير، ٤ ج ، دنيای كتاب ، تهران ، ١٣٦٢ ش .

٤٩ . متز، آدام : تاريخ تمدن اسلامی ، اميركبير، تهران ١٣٦٤ ش .

٥٠ . مجلسی ، محمد باقر : بحارالانوار، چاپ سوم ، داراحياء التراث العربی ، بيروت ١٤٠٣ق .

٥١ . محمد بن احمد بن رشد : بدايةالمجتهد، ٢ج ، چاپ نهم ، دارالمعرفة، بيروت ١٤٠٩ق .

٥٢ . محمدبن عبدالوهاب : المسائل الجاهليه ، مدينةالمنوره ١٣٢٥ق .

٥٣ . مرتضی ، علی بن الحسين (علم الهدی) : المحكم والمتشابه ، تهران ، بی تا.

٥٤ . : الـمـسـائل الـنـاصـريـات .

٥٥ . مشغری ، محمد بن الحسن (حر عاملی) : وسائل الشيعه ، چاپ چهارم ، داراحياء التراث العربی ، بيروت ١٣٩١ ق .

٥٦ . معافری ، محمد بن عبداللّه (ابن عربی) : احكام القرآن ، ٤ج ، بيروت ، بی تا.

٥٧ . مغنيه ، محمد جواد : الفقه علی المذاهب الخمسه ، ٢ج ، دارالجواد، بيروت ١٤٠٤ ق .

٥٨ . مقدسی ، عبداللّه بن احمد (ابن قدامه) : المغنی ، دارالكتاب العربی ، بيروت ، بی تا.

٥٩ . منتظری ، حسينعلی : ولايةالفقيه ، المركز العالمی للدراسات الاسلاميه ، قم ، بی تا.

٦٠ . ميبدی ، ابوالفضل رشيدالدين : كشف الاسرار، ١٠ ج ، چاپ پنجم ، اميركبير، تهران ١٣٧١ ش .

٦١ . مينوی ، مجتبی (محقق) : نامه تنسر، تهران ، بی تا.

٦٢ . نجفی ، حسن : جواهرالكلام ، ٤٣ج ، دارالكتب الاسلاميه ، تهران ١٣٦٢ ش .

٦٣ .نوری ، حسين : حقوق زن در اسلام وجهان .

# پي نوشت ها

۱- چنان چه آيات متعددی از سوره مائده نيز مويد همين معناست .

۲- م . كلانتری ، پايان نامه ، دانشكده حقوق دانشگاه شهيد بهشتی ، سال ۱۳۵۳، شماره ۱۱۲۰.

۳- تفسير كشاف ، ج۳ ، ص ۵۴۸ (ذيل آيه ۴۹ از سوره احزاب) .

۴- بقره (۲) آيه ۲۳۰.

۵- ر . ك : حسن نجفی ، جواهر الكلام ، ج۲۹ ، ص ۵ به بعد.

۶- نساء (۴) آيه ۶.

۷- المبسوط، ج۴ ، ص ۱۹۲.

۸- قال رسول اللّه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : ما بنی بناء فی الاسلام احب الی اللّه عزوجل من التزويج وقال #: ما من شی ء احب الی اللّه عزوجل من بيت يعمر فی الاسلام بالنكاح .

(وسائل الشيعه ، ج۱۴ ، ص ۳، ۵) .

۹- نهج البلاغه ، صبحی صالح ، نامه ۳۱.

۱۰- متقی هندی ، كنزالعمال ، ج۱۵ ، ص ۸۵۵، ح۴۳۴۰۰ .

۱۱- وسائل الشيعه ، ج۱۴ ، ص ۱۹.

۱۲- ناگفته نماند كه اين احتياطها در مورد انتخاب همسر به منظور بقای نسل وتشكيل خانواده مـوردتـوجـه بـوده اسـت ، امـا بـسياری از ملل با زنان روابطی صرفا كامجويانه واحيانا به صورت هـرزگـی داشـتـه انـد، در اين گونه موارد هر چند كه اين روابط به صورت قانونی نيز بوده است ، غـالـبـاآداب ورسـوم واحـتياطهای ياد شده در آنها مراعات نمی شده است ، بنابراين در همه اقوام ومـلـل ، انتخاب همسر به عنوان مادر فرزند، با انتخاب زنان به عنوان ارضای تمايل حيوانی ورفع نـيازجنسی از نظر اهميت متفاوت بوده ، ولذا در مورد دوم كمتر به نكات ياد شده می انديشيده اند، ولی در غير موارد هرزگی ، در اين گونه موارد نيز حداقل صلاحيت را در مورد زوج خود مراعات می كرده اند.

در آيـيـن اسـلام نيز چنين بوده ، ولذا به مواردی برمی خوريم كه همخوابگی با زنان خاصی مجاز قـلـمـداد شـده ، ولـی تـوصـيـه شـده است كه از اين گونه زنان صاحب فرزند نشوند .

در آينده به نمونه هايی از اين گونه ازدواج ها يا روابط قانونی اشاره خواهيم داشت .

۱۳- اعراف (۷) آيه ۱۵۷.

۱۴- الـبـتـه جـای ترديد نيست كه تحريفات فراوانی در باب تاريخ انبيا به تورات راه يافته وطبق تعاليم اسلامی ، انبيا همگی تحت عنايت الهی بوده وهرگز دامن خويش را به گناه نيالوده اند.

۱۵- بدران ابوالعينين بدران ، العلاقات الاجتماعيةبين المسلمين وغير المسلمين ، ص ۸۹.

۱۶- بدران ابوالعينين بدران ، العلاقات الاجتماعيةبين المسلمين وغير المسلمين ، ص ۸۹.

۱۷- الحافظ صبری ، المقارنات والمقابلات .

ناگفته نماند كه مقصود از وثنی در عبارات يهوديان ، هر فردی است كه اسرائيلی ويهودی نبوده باشد، چنان كه واژه امی نيز در اصطلاح آنان به همين معناست .

۱۸- درگذشته ، بسياری از اقوام در حفظ نسب وفاميل خويش كوشا بوده اند، ولی ظاهرا هيچ قومی مانند بنی اسرائيل در حفظ نسب خويش اهتمام نداشته است .

۱۹- دائرةالمعارف الاسلاميةالشيعي;۱۲۷;رذچ&، ج۹ ، ص ۳۴۰.

۲۰- ر.ك : الحافظ صبری ، المقارنات والمقابلات ، ماده ۳۹۵.

۲۱- ظـاهـرا مقصود نويسنده اين است كه زن مسيحی حاضر نبود به ازدواج مرد مسلمان در آيد، هرچند مرد مسلمان از نظر بسياری از فقهای اسلام می توانست زن مسيحی يا يهودی بگيرد.

۲۲- آدام متز، تاريخ تمدن اسلامی در قرن چهارم ، ج۱ ، ص ۷۴.

۲۳- روايت پهلوی ، ترجمه مهشيد ميرفخرايی ، ص ۴.

۲۴- همان ، ص ۵.

۲۵- انبياء (۲۱) آيه ۱۰۷.

۲۶- در انجيل متی آمده : پس عيسی از آن جا بيرون شده به ديار صور وصيدون رفت .

ناگاه زن كنعانيه ای از آن حدود بيرون آمده ، فريادكنان وی را گفت : خداوندا! پسر داودا، بر من رحـم كـن ، زيـرا دختر من سخت ديوانه است ، ليكن هيچ جوابش نداد تا شاگردان او پيش آمده ، خـواهـش نـمـودنـد كه او را مرخص فرمای ، زيرا در عقب ما شورش می كند .

او در جواب گفت : فرستاده نشده ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائيل .

پسر آن زن آمده ، او را پرستش كرده گفت : خداوندا، مرا ياری فرما! در جواب گفت : نان فرزندان گرفتن ونزد سگان انداختن جايز نيست .

عرض كرد: بلی خداوندا، زيرا سگان نيز از پاره های افتاده سفره آقايان خويش می خورند .

آن گاه عيسی در جواب او گفت : ای زن ! ايمان تو عظيم است ، تو را بر حسب خواهش تو بشود، كه در همان ساعت دخترش شفا يافت .

(باب پانزدهم ، آيه ۲۱ ۲۹) .

همچنين در باب دهم از انجيل متی آمده است كه عيسی عليه‌السلام هنگامی كه به ياران دوازده گانه خود قدرت داد، تا ارواح پليد را از بدن بيماران خارج سازند وهر بيماری ورنجی را شفا دهند، به ايشان وصيت كرد وگفت : از راه امت ها مرويد ودر بلدی از سامريان داخل مشويد، بلكه نزد گوسفندان گم شده اسرائيل برويدب .

(آيه ۶ و۷) .

۲۷- آل عمران (۳) آيه ۴۹.

۲۸- حجرات (۴۹) آيه ۱۰.

۲۹- همان ، آيه ۱۳.

۳۰- ابواسحق ثعلبی ، تفسير كشف البيان ، ج۱ ، ص ۱۰۹.

۳۱- ر .ك : فراء، الاحكام السلطانيه ، ص ۲۰، حقوق اسلام ، ترجمه زين العابدين رهنما، ص ۱۰.

۳۲- المبسوط، ج۵ ، ص ۲۲ و ۲۳.

۳۳- جواهر الكلام ، ج۳۰ ، ص ۹۳.

۳۴- محمد باقر مجلسی ، بحارالانوار، ج۱۰۳ ، ص ۳۷۱.

۳۵- اعراف (۷) آيه ۱۵۷.

۳۶- مائده (۵) آيه ۵.

۳۷- ممتحنه (۶۰) آيه ۱۰.

۳۸- انعام (۶) آيه ۱۵۵ ۱۵۷.

۳۹- محمد بن حسن حر عاملی ، وسائل الشيعه ، ج۱۱ ، ص ۹۸.

قال علی عليه‌السلام : بلی يا اشعث قد انزل الله عليهم كتابا وبعث اليهم نبيا.

۴۰- ر.ك : عبدالكريم زيدان ، الذميين والمستامنين ، ص ۲۸.

۴۱- ر .ك : قاضی ابو يوسف ، الخراج ، ص ۱۲۸ و ۲۳۵.

۴۲- ج۷ ، ص ۳۸۳.

۴۳- شوری (۴۲) آيه ۱۳.

۴۴- مائده (۵) آيه ۴۸.

۴۵- اصول كافی ، ج۲ ، ص ۲۹.

۴۶- ذهب ابوثور وداود وابن القصار من المالكيةوابن حزم من الظاهريةالی ان المجوسيةهم اهل كتاب فتحل نساوهم للمسلمين وهو مروی عن علی عليه‌السلام .

(بدران ابوالعينين بدران ، العلاقات الاجتماعي;۱۲۷;رذچ&، ص ۷۸) .

۴۷- در اين كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مجوسی نيز مانند يهوديان ونصارا جزيه گرفته اند، ترديدی نيست ، چنان كه بلاذری نيز در فتوح البلدان ، ص ۱۱۷ ونيز قاضی ابويوسف در الخراج ، ص ۱۳۰ روايات زيادی در اين باره نقل كرده اند.

۴۸- شهری در منطقه بحرين بوده است .

۴۹- ابـن قـيـم در كـتاب احكام اهل الذمه ، ص ۹۸ پس از شرحی درباره صابئين كه آنها را به دو دسـتـه حـنـفـا ومـشركان تقسيم می كند می نويسد: وهم قوم ابراهيم كما ان اليهود قوم موسی والـحـنفاء منهم اتباعه وبالجمله فالصابئةاحسن حالا من المجوس فاخذ الجزيه من المجوس تنبيه علی اخذها من الصابئةبطريق اولی .

۵۰- مـمـكـن است گفته شود كه آيه دهم سوره ممتحنه كه می گويد: ولاتمسكوا بعصم الكوافر شـامـل هـمه غير مسلمانان ـاعم از اهل كتاب وغير اهل كتاب می شود، زيرا هر چند آيه در مورد زنان مشرك نازل شده ، ولی ملاك حكم ، عموم لفظ است ، نه خصوص مورد، جز اين كه گفته شود كه قرائن حالی كه موجب انصراف لفظ از عموم است ، موجود بوده ، مانند روش عملی مسلمين وب ويـا ايـن كـه الـف ولام را بـه مـعنای عهد بگيريم ، يعنی مراد، كفاری است كه در صدر آيه مطرح شده اند.

۵۱- بحارالانوار، ج۱۰۳ ، ص ۳۷۹ (به نقل از تفسير نعمانی) .

۵۲- همان ، ص ۳۸۱.

۵۳- مائده (۵) آيه ۵.

۵۴- بقره (۲) آيه ۲۲۱.

۵۵- اخبار الطوال ، ص ۱۹۱.

۵۶- بقره (۲) آيه۲۲۱ .

۵۷- ممتحنه (۶۰) آيه ۱۰.

۵۸- نور (۲۴) آيه ۳.

۵۹- نور (۲۴) آيه ۲۶.

۶۰- نساء (۴) آيه ۲۴ ۲۶.

۶۱- مائده (۵) آيه ۵.

۶۲- تفسير الميزان ، ج۲ ، ص ۲۰۴.

۶۳- مجمع البيان ، ج۱ ، ص ۵۶۰.

۶۴- درالمنثور، ج۱ ، ص ۲۵۶.

۶۵- ابـن قـيـم می نويسد: پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبل از اين كه به جهاد كردن فرمان يابد مردم را به وضعيتی كه داشـتند رها می كرد، ولذا گاهی اتفاق می افتاد كه زنی مسلمان می شد وشوهرش كافر بود وبين آن دو جدايی نمی افتاد وآيه تحريم تنها بعد از صلح حديبيه نازل شد .

احكام اهل الذمه ، ج۱ ، ص ۶۹.

۶۶- تفسير الميزان ، ج۱۵ ، ص ۸۰ و۱۰۷.

۶۷- العلاقات الاجتماعيةبين المسلمين وغير المسلمين ، ص ۳۴.

۶۸- فخر رازی ، تفسير الكبير، ج۱۰ ، ص ۴۹.

۶۹- آيه ۵ ۷.

۷۰- و به قولی دختر خواندگان خودش .

۷۱- نساء (۴) آيه ۲۴.

۷۲- ابن قدامه ، المغنی ، ج۷ ، ص ۵۰۶.

۷۳- نساء (۴) آيه ۲۵.

۷۴- انعام (۶) آيه ۱۵۶.

۷۵- بقره (۲) آيه ۲۲۱.

۷۶- مائده (۵) آيه ۵.

۷۷- مومنون (۲۳) آيه ۶.

۷۸- بقره (۲) آيه ۲۲۱.

۷۹- بقره (۲) آيه ۲۲۱.

۸۰- مقصود همخوابگی بدون ازدواج واز طريق ملك يمين است .

۸۱- ج۴ ، ص ۲۱۰.

۸۲- در مقابل كنيز (امه) .

۸۳- ولاتمسكوا بعصم الكوافر .

(آيه ۱۰) .

۸۴- او ما ملكت ايمانكم (نساء (۴) آيه ۲۴) .

۸۵- ا ماملكت يمينك .

(احزاب (۳۳) آيه ۵۲)

۸۶- توبه (۹) آيه ۳۰ و۳۱.

۸۷- جواهر الكلام ، ج۳۰ ، ص ۴۲.

۸۸- عـلامـه مجلسی در جلد ۱۰۳ بحار (ص ۳۸۲) از امام صادق وامام كاظم عليهما السلام آورده است كه در تفسير آيه پنجم سوره مائده فرموده اند: مقصود از محصنات ، عفيفات است .

۸۹- المغنی ، ج۷ ، ص ۵۰۵.

۹۰- ج۴۶ ، ص ۱۳۹ (ظاهرا مقصود از ام، مادر رضاعی است) .

۹۱- نساء (۴) آيه ۲۵.

۹۲- مـحمد بن ادريس ، بنيانگذار مذهب شافعی ، در كتاب الام ، ج۵ ، ص ۶، ذيل بررسی آيه دهم از سوره ممتحنه می نويسد: بعضی اين آيه را مخصوص مشركان دانسته اند، ولی بعضی ديگر آن را عام وهمه غير مسلمانان را مشمول تحريم ازدواج قرار داده اند، ولی خود شافعی هيچ يك از دو احتمال را مقدم نداشته وبدون اظهار نظر، از آن گذشته است .

۹۳- وسائل الشيعه ، ج۱۴ ، ص ۴۱۲.

۹۴- همان ، ص ۴۱۴.

۹۵- اين روايات ، گذشته از اين كه با ظهور آيات قرآن تعارض دارند، با روايات ديگری نيز كه آيات سوره بقره وممتحنه را به آيه سوره مائده منسوخ می داند، تعارض دارند.

۹۶- بقره (۲) آيه ۲۲۱.

۹۷- نساء (۴) آيه ۲۵.

۹۸- در سـوره تـحـريم (۶۶) آيه ۱۲ درباره حضرت مريم می خوانيم : ومريم ابنت عمران التی احصنت فرجها، كه بی ترديد، احصان در اين جا به معنای عفاف است .

۹۹- ج۴ ، ص ۱۵۳.

۱۰۰- نساء (۴) آيه ۲۵.

۱۰۱- بـلـكـه بر عكس ، آيه سوره نساء وآيه سوره مومنون ، ظهور در جواز دارد ونسبت اين دو آيه با آيات تحريم ، نسبت خاص به عام است .

۱۰۲- ج۱۴ ، ابواب ما يحرم بالكفر، باب ۶، حديث ۱.

۱۰۳- شيخ طوسی رحمه‌الله در المبسوط، ج۴ ، ص ۱۵۶ می نويسد: واما نكاح الامةلم يجز له بلاخلاف واما وطی الامةفكان ذلك جائز له مسلمةكانت او كتابي;۱۲۷;رذچ&.

۱۰۴- جـواز خـريدن زن مشرك از فرد مشرك هر چند پدر يا شوهر او باشد وهمخوابی با چنين زنی ونيز همخوابی با زنانی كه مشركان يا غير شيعه آنها را اسير می كنند وبه اسارت گرفتن آنان جايز است .

۱۰۵- النكاح ، ج۵ ، ص ۹۰.

۱۰۶- وقـيـه يا اوقيه ، مقياسی است برای وزن ، وآن را برابر با ۱ رطل ، ۵/۷ مثقال ، ۴۰ درهم خالص نـوشته اند: جمع : اواقی (فرهنگ معين ، ج۱ ، ص ۴۰۴) .

۱۰۷- اين سخن ، علاوه بر كشف الاسرار، در تـفـسـيـر كشاف وزبدةالبيان مقدس اردبيلی (ص ۵۳۱) والحريةالسياسيةاحمد شوقی (ص ۲۱۹) نيز آمده است .

۱۰۸- المغنی ، ج۷ ، ص ۵۰۱.

۱۰۹- صاحب تفسير المنار (ج۲ ، ص ۳۵۱) می نويسد: قرآن در مورد نكاح زن مسلمان با مرد كتابی سـاكـت اسـت ، ولذا بعضی خواسته اند به اصالت منع واجماع فقها ونيز به استناد بعضی از روايات ، حـرمـت ايـن ازدواج را اثـبـات نمايند، ولی ممكن است گفته شود كه اصل ، اباحه ازدواج با همه گروههاست وبر عدم جواز ازدواج زن مسلمان با مشرك ، نص داريم .

حال اگر علاوه بر اين ، دليلی به دست آيد كه ناظر به حرمت ازدواج زن مسلمان با مرد كتابی است ، يا بر اين حرمت ، اجماع قائم شده باشد، ربطی به اصالت حرمت ويا ظهور كتاب خدا بر حرمت ندارد.

و در ص ۳۵۵ از جلد دوم می نويسد: ممكن است گفته شود كه علت حرمت ازدواج با مشركان در ايـن جـمـله نهفته باشد كه خداوند می فرمايد: اولئك يدعون الي النار، بنابراين ، علت حرمت ازدواج با آنـان ، هـمـيـن تـاثـير منفی آنان در مسلمانان است ودر اين جهت ، اهل كتاب نيز مانند مشركان هـسـتـنـد .

آن گـاه پاسخ می دهد كه اهل كتاب در بسياری از احكام با مشركان متفاوت هستند.

بنابراين نمی توان در مورد آنان يكسان حكم كرد .

آن گاه در ص ۳۵۷ می نويسد: الـبـتـه ايـن امـر با توجه به نوع افراد وتفاوت آنها متفاوت است وسپس مفاسدی كه بر اثر ازدواج مصريان با فرنگيان برای آنان رخ داده اشاره می كند.

۱۱۰- سـيـد مـرتضی در كتاب مسائل ناصريه می نويسد:ب فانه لاخلاف فی انه لايجوز ان تتزوج المراةالمسلمةالمومنةبالكفار.

۱۱۱- بقره (۲) آيه ۲۲۱.

۱۱۲- بحارالانوار، ج۱۰۳ ، ص ۳۸۳.

۱۱۳- وسائل الشيعه ، ج۱۴ ، ص ۴۱۶.

۱۱۴- همان ، ص ۴۳۰.

۱۱۶- وسائل الشيعه ، ج۱۴ ، ص ۴۲۱.

۱۱۷- حقوقدان معاصر، الحافظ صيری ، در كتاب المقارنات والمقابلات پس از اين كه جواز ازدواج مردان مسلمان بازنان اهل كتاب را متذكر می شود، می نويسد: علت عدم جواز ازدواج زنان مسلمان بـا مردان اهل كتاب ، اين است كه مردان بر زنان سلطه داشته اند واز طرفی مسلمانان به دليل اين كـه معتقد به پيامبرانی مانند موسی وعيسی عليهما السلام هستند، بين زنان اهل كتاب وزنان مـسـلـمان تفاوتی قائل نمی شوند، ولی مردان اهل كتاب از آن جا كه پيامبر اسلام را قبول ندارند، قهرا زنان مسلمان به وسيله آنان مورد تحقير قرار خواهند گرفت .

(ر.ك :حقوق مدنی يهود، ماده ۳۹۳) .

۱۱۸- تـنـهـا مـعدودی از افراد، مانند زمخشری در كتاب الوشيعةوب نزول آيه ۲۴ را ناظر به ازدواج موقت ندانسته اند.

۱۱۹- ميبدی در تفسير كشف الاسرار، ذيل آيه فما استمتعتم به منهن می نويسد: ابن عباس اين آيه را از محكمات محسوب كرده ومقصود از آن را نكاح متعه دانسته است كه بايد با گواه واجازه ولی صـورت گيرد وپس از گذشت زمان معين ، آن زن آزاد باشد وابن عباس وگروهی از اهل بيت اين ازدواج را مجاز شمرده اند.

۱۲۰- يـكی از مهمترين ادله علمای اهل سنت ، عدم استنكار اصحاب نسبت به خليفه دوم ، به هنگام اعـلان تحريم او می باشد، بدين معنا كه اگر تحريم متعه از جانب پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعلام نشده بود واصحاب از آن خبر نمی داشتند، در برابر تحريم خليفه دوم كه گفت : متعتان كانتا فی عهد رسول اللّه حلالين وانا احرمهماب سكوت نمی كردند .

پاسخ اين كه اولا: ايـن مساله ، يعنی اعتراض اصحاب در صورتی می توانست جدی باشد كه خليفه خود راوی حديثی از پـيـامـبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبوده باشد، ولی در مواردی كه برای اثبات ادعای خود، از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حديثی نقل می كرد، اعتراضی به او نمی شده است ، چنان كه زمانی كه ابوبكر در برابر فاطمه ـعليها السلام مدعی شد كه پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : نـحـن مـعاشر الانبياء لانورث ، با فرض اين كه ابوبكر تنها راوی اين حديث بود واين حديث مخالف ظـاهر آيات قرآن كريم نيز بود، وبه خصوص در برابر شخصيتی مانند فاطمه (س) مطرح گرديد، كسی بر ابوبكر خرده نگرفت ، بنابراين ، مانعی ندارد كه در بحث حاضر نيز خليفه دوم پس از اعلان تحريم متعه ، مدعی نسخ حكم متعه از جانب پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز شده باشد.

گـذشـتـه از ايـن كه محتمل است تحريم متعه از جانب خليفه دوم ، فرمان حكومتی بوده باشد، چـه ايـن كـه واژه مـتـعـتـان در سخن او، ناظر به متعه نساء وحج تمتع است ، واگر مسلمانان به فرض كه در مورد نسخ متعه شك داشته اند، در مورد حج تمتع ترديدی در عدم نسخ آن نداشته اند وقـهـرا عدم اعتراض آنان به احتمال قوی ـبدين دليل بوده كه معتقد بوده اند حاكم اسلامی در صـورتـی كـه مـصلحت بداند، می تواند مانع اجرای بعضی از احكام بشود، ولی بعدها بعضی تصور كرده اند فرمان خليفه دوم ، حكم اولی واصلی بوده است واين مطلب با فتوای مالك ، كه خود يكی از تـابـعـان اسـت وتـمام عمر خودش را بين اصحاب گذرانيده وروايتی از اصحاب بر فسخ متعه نـشـنيده ، سازگارتر است ، علی الخصوص كه در دوران خليفه دوم ، بر اثر رفاه اقتصادی مسلمين ضـرورتـی بـرای ازدواج مـوقـت احـساس نمی شده است ، بلكه نوعی بلهوسی وولگردی به شمار مـی آمده است ، ولی اين مساله در دورانهای بعدی وبه خصوص در عصر حاضر كاملا امری معقول وضـروری اسـت ، ولـذا دانـشـمـنـدان زيادی نكاح موقت را راهی برای مبارزه با فحشا ومنكرات دانـسـتـه انـد، تا آن جا كه برتراندراسل ، فيلسوف انگليسی ، نيز به ضرورت آن را پذيرفته است .

ر.ك : محسن شكائی ، متعه وآثار حقوقی آن ، ص ۱۱۰، حسين نوری ، حقوق زن در اسلام وجهان ، ص ۱۹۹.

۱۲۱- ج۵ ، ص ۱۵۲.

۱۲۲- فخررازی در تفسير كبير، (ج۱۰ ، ص ۴۹) ، از عمران بن حصين ، صحابی معروف ، آورده است : انـزل اللّه فـی الـمتعةآيةوما نسخها بايةاخری وامرنا رسول اللّه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالمتعةومانهانا عنها ثم قال رجل برايه مـاشاء .

ونيز بخاری در صحيح خود از عمران بن حصين آورده نزلت آيةالمتعةفی كتاب اللّه ففعلناها مـع رسـول اللّه ولـم ينزل قرآن يحرمها ولم ينه عنها حتی مات ، چنان كه امام احمد حنبل نيز در مسند خود همين گونه روايت كرده است .

و نـيـز تـرمـذی در صحيح خود آورده است ان رجلا من اهل الشام سال ابن عمر عن متعه النساء، فـقـال : هی حلال .

فقال : ان اباك قد نهی عنها .

فقال ابن عمر: ارايت ان كان ابی نهی عنها ووضعها رسول اللّه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انترك السنةونتبع قول ابی ؟

!.

وروی مـالـك بن انس فی موطاء (ج۲) عن ابی شهاب عن عروةبن الزبير ان: خولةبنت حكيم دخلت عـلی عمر فقالت : ان ربيعةبن اميه استمتع بامراةفحملت منه فخرج عمر فزعا يجر رداءه فقال : هذه متعه ولو كنت تقدمت لرجمت .

ابـن حزم اندلسی در كتاب المحلی (ج ۹) اسامی بعضی از صحابه را كه قائل به جواز متعه بوده اند چنين آورده : اسـمـاء بنت ابی بكر الصديق وجابر بن عبداللّه انصاری وابن منصور وابن عباس ومعاويه وعمروبن حـريـث وابـوسـعـيد خدری وسلمه ومعيد (پسران اميةبن خلف واز تابعين طاووس يمانی) وعطاء وسعيد بن جبير ونيز ساير فقهای مكه را نام می برد.

راغـب اصـفـهانی در كتاب المحاظرات (ج۲) وابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه (ج۴ ، ص ۴۸۱) آورده اند كه عبداللّه بن زبير بر ابن عباس درباره متعه خرده گرفته ، واو پاسخ داد: از مادرت اسماء بـنـت ابـی بـكر سوال كن ! واسماء به او گفت : به خدا سوگند كه تو را جز به وسيله متعه به دنيا نياورده ام .

مرحوم صاحب جواهر از راغب اصفهانی در كتاب محاظراتش (ج۲ ، ص ۹۴) نقل نموده : ان يحيی بن اكثم القاضی قال : شيخ بالبصرةكان يتمتع عمن اخذت المتع;۱۲۷;رذچ&؟

قال عن عمر فقال له كيف وهو اشد الـنـاس نـهـيا عنها فقال : ان الخبر الصحيح جاء عنه انه صعد المنبر وقال : ان اللّه ورسوله احل لكم متعتين وانا احرمهما فقبلنا شهادته وروايته عن رسول اللّه صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ولم نقبل تحريمه لها من قبل نفسه .

۱۲۳- در ايـن زمـيـنـه ر.ك : جـواهر الكلام ، ج۲۹ و ۳۰، به عنوان نمونه ، اين فقيه بزرگ در (ج۳۰ ، ص ۴۲) پس از بحثی مستوفی در اين كه همخوابی با اهل كتاب به صورت ازدواج دائم و منقطع و نيز از طريق مالكيت جايز است ، چنين می نويسد: فلم يبق بحمد اللّه فی المسالةبعد اليوم من اشكال والحمدللّه المتعال .

۱۲۴- ر.ك : الروضةالبهيةفی شرح اللمعةالدمشقي;۱۲۷;رذچ&، ج۲ ، ص ۷۹.

۱۲۵- يعنی دوباره مرتد شده بودند.

۱۲۸- بهدينی : آيين زرتشت .

۱۳۰- ر.ك : بقره (۲) آيه ۴۱ و۸۹ و۹۱ و۹۷ و۱۰۱، آل عمران (۳) آيه ۲ و۲۹ و۵۰ و۸۱، احقاف (۴۶) آيه ۱۲، نساء (۴) آيه ۴۷.

۱۳۱- مائده (۵) آيه ۴۸.

۱۳۲- تـا آن جـا كـه بـعـضـی از نـويسندگان اروپايی معاصر مدعی شده اند كه اسلام برای مرتد، مـجـازاتـی جـز مطرود شدن از پيشگاه الهی مطرح نساخته ، به عنوان نمونه ميرچا الياده در دائرةالـمـعـارف ديـن آورده : آيات قرآنی مربوط به ارتداد، مرتدان را از مجازات جهان ديگر می ترساند.

مـرتـد بايد آماده خشم الهی باشد، مگر كسی كه وادار به ارتداد شود، ولی دل او كاملا مومن باشد (سوره نحل ، مضمون آيه۱۰۶) .

چـنـين چيزی در سوره آل عمران (آيه ۸۲ ۸۹) نيز مطرح شده است : كسانی كه مرتد می شوند، بـدكـاران واقـعـی هـستند، جزای آنان لعنت خدا، فرشتگان وآدميان است ، آنان به جهنم محكوم خـواهـند شد، مگر اين كه از آن پس توبه كنند وبه اصلاح خود بپردازند كه خدا بخشنده ومهربان است .

ايـن عـبارت كه مربوط به مراحل آغازين اسلام است ، در قياس با قوانين مسيحی وقوانين اسلامی مـتـاخر، از شدت كمتری برخوردار است .

پس از درگذشت محمد صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نظر اسلامی مربوط به ارتداد، فـورا بـه طور عجيبی تغيير يافت ، ابن عباس سخن زير را از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده است : هر كسی دينی ديـگـر انـتـخـاب كند، بايد كشته شود، ولی اين اختلاف وجود داشت كه آيا بايد مرتدان را قبل از اجرای حكم اعدام به توبه دعوت كرد يا نه .

به نظر فقيه مشهور، مالك بن انس (۷۱۰ ۷۹۵) بنيانگذار مذهب مالكی است ، اين تلاش تنها بايد نسبت به كسانی مبذول شود كه با صراحت اسلام را كنار می گذارند، ولی آنان كه به زندقه روی می آورند، بايد بی درنگ كشته شوند.

۱۳۳- در شـريـعـت يهود، نه تنها درباره مرتدان چنين مجازات شديدی پيشنهاد شده ، بلكه برای افـرادی هـم كـه مـرتـكـب جرايم كوچكتری بشوند، كيفرهای سختی مطرح است ، فی المثل ، در مـجـازات ، دو نـوع حرمان در شريعت يهود مطرح است : يكی حرمان صغير وديگری حرمان كبير، وحرمان كبير در مورد قماربازان وساحران واحضار كنندگان ارواح وجن وب پيشنهاد شده ولذا در ماده ۱۳۹ حقوق مدنی يهود آمده است : كسی كه محروم به حرمان كبير شده ، نمی توان به منزل او وارد شـد ودر صـورتی كه در راه با او برخورد شود، نبايستی به او سلام كرد ودر صورتی كه بيمار شود، نبايستی مورد مداوا قرار گيرد.

و در مـاده ۱۴۰ آمـده : امـوال فردی كه از جماعت بنی اسرائيل رانده می شود، مانند مالی است كه كسی آن را پيدا می كند ولذا بر همگان در صورت دستيابی به آن حلال است .

و در ماده ۱۴۲ می گويد: فردی كه محروم به حرمان كبير باشد ودر همان حالت بميرد، بدن او را نـبـايـسـتـی به خاك بسپارند، بلكه جسد او به بيرون از گورستان افكنده می شود .

(ر .

ك : حافظ صبری ، المقارنات والمقابلات) .

۱۳۴- ابن قدامه ، المغنی ، ج۱۰ ، ص ۷۵.

۱۳۵- همان جا.

۱۳۶- مرحوم صاحب جواهر در جلد ۴۱، ص ۶۱۲ می نويسد: ولا تقتل المراةبالردةاجماعا بقسيمه بل نجس دائما وان كانت مولودةعلی الفطر;۱۲۷;رذچ&ب.

۱۳۷- ولذا در حديثی از پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ملاحظه می كنيم كه فرمود: لايـحـل دم امـرء مـسـلم الا با حدی الثلاث : الثيب الزانی والنفس بالنفس والتارك لدينه المفارق للجماع;۱۲۷;رذچ&.

از اين حديث نيز استفاده می شود كه ارتداد در واقع موضعگيری در برابر جامعه اسلامی بوده است .

جـالـب ايـن كـه بـعـضی از فقهای اسلام نيز به ارتداد با همين ويژگی نگريسته ومجازات او را با مـجازات محاربان يك جا آورده اند، به عنوان نمونه ، محمدبن رشد قرطبی در كتاب بدايةالمجتهد (ج۱ ، ص ۴۵۹) آورده : والمرتد اذا ظفر عليه من قبل ان يحارب فاتفقوا [الفقهاء] علی انه يقتل الرجل بقوله صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من بدل دينه فاقتلوه واختلفوا فی قتل المراةوهل تستتاب قبل ان يقتل ؟

فقال الجمهور تقتل المراةوقال ابوحنيفةلاتـقتل لشبهها بالكافرةالاصيل;۱۲۷;رذچ&ب واما الاستتابةفان مالكا شرط فی قتله ذلك علی مارواه عن عمر واما اذا حارب المرتد ثم ظهر عليه فانه يقتل بالحرابةولايستتاب ، كانت حرابته فی دار الاسلام او بعد ان لـحـق بـدار الحرب الا ان يسلم واما اذا اسلم المرتد المحارب من بعد ان اخذ او قبل ان يوخذ فانه يـخـتلف فی حكمه فانه ان كان حرابته فی دارالسلام فانه يسقط اسلامه حكم الحرابةخاصةوحكمه فـيـمـا جنی حكم المرتد اذا جنی فی ردته فی دارالاسلام ثم اسلم .

وقد اختلف اصحاب مالك فيه فقال : من اعتبر يوم الجناي;۱۲۷;رذچ&، حكمه حكم المرتد ومن اعتبر يوم الحكم ، قال :حكمه حكم المسلم .

وابن تيميه در الفتاوی الكبير (ج۴ ، ص ۵۱۸) می نويسد: واذا اسـلـم الـمـرتـد عـصـم دمه وماله باتفاق الائمه ومذهب الامام احمد المشهور عنه وهو قول ابـوحنيفه والشافعی انه من شهد عليه بالرده فانكر، حكم باسلامه ولايحتاج ان ينفی بما شهد عليه به وقدبين اللّه انه يتوب عن ائمةالكفر الذين هم اعظم من ائمةالبدع .

جالب اين كه قاضی ابويوسف در كتاب الخراج (ص ۷۲) كه در قرن دوم هجری تاليف شده حكم مرتد را به عنوان محارب مطرح كرده ومی نويسد: هرگاه مرتدان سنگر بگيرند وبه جنگ بپردازند، زنان وفرزندان ايشان اسير خواهند شد وخود آنان را بايد به قبول اسلام وادار كرد، چنان كه ابوبكر با فرزندان بنی حنيفه كه عرب بودند ومرتد شده بـودند چنين كرد وعلی عليه‌السلام با بنی ناجيه همين گونه برخورد نمود، وبر آنان خراج نهاده نمی شود، بـنـابـرايـن اگر قبل از اين كه مسلمانان بر آنان پيروز شوند، اسلام آورند، خون ومالشان محفوظ مـانده وفرزندانشان نيز اسير نخواهند شد، ولی اگر پس از شكست مسلمان شوند، خودشان كشته نـمـی شـونـد وآزادنـد، ولـی فـرزنـدان وزنـانـشان به اسارت گرفته خواهند شد، ومردان مرتد وبـت پرستان به بردگی گرفته نمی شوند، بلكه بين اسلام وكشته شدن ، مخير خواهند بودب بلی ، اگر امام بخواهد زنان وفرزندان آنان ونيز اموالشان را به غنيمت نگيرد، مختار است وجايزب.

۱۳۸- توبه (۹) آيه ۵.

۱۳۹- ج۱۰ ، ص ۷۶.

۱۴۰- به نقل از: جواهر الكلام ، ج۴۱ ، ص ۶۰۸.

۱۴۱- يكی از فقهای معاصر می نويسد: مـحمد بن ابی بكر در نامه ای از علی عليه‌السلام پرسيد: مردی مسلمان با زنی نصرانی زنا كرده است ، حكم آن چيست ونيز درباره زنادقه وافرادی كه خورشيد وماه می پرستند وب چه بايد كرد؟

امـام نـوشـت : بـر مسلمان حد زنا جاری ساز ونصرانی را به قوم خودش واگذار تا هر چه خواهند داوری كنند واز زنادقه ، آنان را كه ادعای اسلام دارند به قتل برسان وباقی را به حال خود بگذار تا هر چه خواهند بپرستند.

ظـاهـرا فرمايش امام اين است كه اين شخص مرتد بوده وارتداد به خصوص اگر فطری باشدـ از نظر سياسی مهم است ، زيرا بيماری مسريی است كه موجب ضعف شوكت وعظمت اسلام می شود وظـاهـرا اصـل مجازات در مورد ارتداد، يك حكم سياسی وفرمان حكومتی است ، ولذا بايد در اين مورد، شرايط زمان ومكان ومحيط ملاحظه شود .

روايت مزبور در كتاب الغارات ووسائل ، ج۱۸ ، باب ۵۰ از ابواب حد زنا موجود است .

در كـتاب وسائل الشيعه روايات متعددی به صورت مطلق وارد شده كه مرتد می تواند توبه نمايد، از جـمـله اين روايت است : محمدبن يعقوب عن علی بن ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب عن غير واحد من اصحابنا عن ابی جعفر وابی عبداللّه عليهما السلام فی المرتد يستتاب فان تاب والا قتل والمراةاذا ارتدت عن الاسلام استتيبت فان تابت وا خـلـدت فی السجن وضيق عليها فی حبسها ورواه الشيخ باسناده عن الحسن بن محبوب .

(ج۱۸ ، ص ۵۴۷) .

وامـا احاديث اهل سنت ، همه ناظر به قبول توبه مرتد به طور مطلق است ، چنان كه در حديثی پـيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به معاذبن جبل فرمودند: ايما رجل ارتد عن الاسلام فادعه فان تاب فاقبل منه وان لم يتب فاضرب عنقه .

بنابراين ، روايات باب دو دسته هستند، ولذا روايات ، مطابق با اطلاق قرآن مرجع قرار داده می شوند.

۱۴۲- عبارت صاحب جواهر در اين مساله چنين است : وظـاهـره كغيره اعتبار الولادةعلی الاسلام بل اعتبار وصف الاسلام لو بلغ كافرا لم يكن مرتدا عن فطر;۱۲۷;رذچ&ب ولعله لايخلو من قوة.

(جواهر الكلام ، ج۴۱ ، ص ۶۰۴) .

۱۴۳- ر . ك : ابن عابدين ، حاشيةرد المختار علی الدر المختار، ج۳ ، ص ۲۸۵.

۱۴۴- محمد سكری مبروز، نظام الزواج فی الشرائع اليهوديةوالمسيحي;۱۲۷;رذچ&، ص ۳۱۵.

۱۴۵- استاد محمد ابوزهره در كتاب الاحوال الشخصي;۱۲۷;رذچ&، ص ۲۶۵ می نويسد:

كـاتـوليكها همگی طلاق را جايز نمی دانند وتنها جدايی [ظاهری و] جسمانی را در موارد ضروری جـايـز می دانند، چه اين كه معتقدند رابطه زوجيت پيوند الهی است وچيزی را كه خدا پيوند داده ، بـنـده نمی تواند آن را قطع كند.يكی از عوامل جدايی جسمانی در نزد كاتوليكها، زناست وديگری خـروج از مـذهـب كـاتـوليكی وب ولی ديگر فرق مسيحيت با تاويلاتی ، جدايی غير جسمانی ، يعنی انفساخ ازدواج را هم پذيرفته اند، اما فسخ زوجيت را تنها به وسيله كشيش ممكن می دانند.

عـوامل جدايی جسمانی براساس اظهار اين نويسنده ، در ميان ارتدكسهای ارمنی عبارت است از: زنای يكی از زوجين وديگری اقدام به ضرر جانی يكی از آن دو بر ضد ديگری ومحكوميت جناييی كه مخل به شرف زن يا مرد وتشويق مرد، همسر خود را به تغيير مذهب وامتناع زوجه از حاملگی وب ونـيـز از ارتـدكسهای يونانی وقبطی نيز مقررات مشابهی را ذكر می كند كه می رساند مسيحيت متفقا تغيير مذهب را از عوامل جدايی زن وشوهر دانسته اند.

۱۴۶- نظام الزواج فی الشرائع اليهوديةوالمسيحيةص ۶۸.

۱۴۷- همان ، ص ۶۹.

۱۴۸- متن تورات چنين است : اگـر بـرادران بـا هـم سـاكن باشند ويكی از آنان بی اولاد بميرد، پس زن آن متوفی خارج شخص بـيـگـانـه داده نشود، بلكه برادر شوهرش به او در آمده واو را برای خود به زنی بگيرد وحق برادر شوهری را با او به جا آورد ونخست زاده ای كه بزايد به اسم برادر متوفای او وارث گردد وتا اسمش از اسـرائيـل مـحـو نـشود واگر آن مرد به گرفتن زن برادرش راضی نشود، آن گاه زن برادر به دروازه نـزد مـشـايـخ برود وبگويد: برادر شوهر من از برپا داشتن اسم برادر خود در اسرائيل انكار مـی كـند واز به جا آوردن حق برادر شوهری با من ابا می نمايد .

پس مشايخ شهرش او را طلبيده با وی گـفـتگو كنند واگر اصرار كرده بگويد: من نمی خواهم او را بگيرم ، آ ن گاه زن برادرش نزد وی آمده به حضور مشايخ ، كفش او را از پايش بكند وبه رويش آب دهن اندازد ودر جواب گويد: با كـسـی كـه خانه برادر خود را بنا نكند، چنين كرده شود ونام او در بنی اسرائيل خانه كفش كنده خوانده شود سفر تثنيه ، باب ۲۵.

۱۴۹- نظام الزواج فی الشرائع اليهوديه والمسيحيه ، ص ۱۸۵.

۱۵۰- مستند حقوقدانان مسيحی در عدم جواز طلاق ، عبارات انجيل است كه صريحا از طلاق منع كرده ، فی المثل در فصل ۱۹ انجيل متی آمده : عـيسی عليه‌السلام در پاسخ افرادی كه درباره طلاق سوال كردند گفت : مگر نخوانده ای كه خالق در ابتدا ايـشـان را مـرد وزن آفـريد وگفت : از اين جهت مرد، پدر ومادر خود را رها كرده وبه زن خويش بپيوندد وهر دو تن يكی خواهند شد، بنابراين بعد از آن ، دو نيستند بلكه يك تن هستند، پس آنچه را خدای پيوست ، انسان جدا نسازد.

گفتند: پس چگونه موسی عليه‌السلام امر فرمود كه زن را طلاق نامه دهند؟

گفت : به خاطر سنگدلی شما اجـازه داد، ولـی در ابـتدا چنين نبود وبه شما می گويم : هر كه زن خود را به غير علت زنا طلاق دهـد وديـگـری را نـكـاح كند زانی است وهر كه زن مطلقه را نكاح كند زنا كند .

و عبارات تورات درباره طلاق چنين است : چـون كـسـی زن گـرفـتـه ، بـه نـكاح خود در آورد، اگر در نظر او پسند نيايد، از اين كه چيزی ناشايسته در او بيابد، آن گاه طلاق نامه نوشته ، به دستش دهد واو را از خانه اش رها كند واز خانه او روانـه شده برود وزن ديگری شود واگر شوهر ديگر نيز او را مكروه دارد و طلاق نامه به دستش دهد واو را از خانه اش رها كند، يا اگر شوهری ديگر كه او را به زنی گرفت بميرد، شوهر اول نمی تـوانـد او را به نكاح خود در آورد، بعد از آن كه ناپاك شده است ، زيرا كه اين از نظر خداوند مكروه

۱۵۱- كتاب العلاقات الاجتماعيةبين المسلمين والذميين والمستامنين ، ص ۱۳۰.

۱۵۲- نظام الزواج فی الشرائع اليهوديةوالمسيحيةص ۳۱۵.

۱۵۳- همان ، ص ۳۳۹.

۱۵۴- همان ، ص ۳۰۶.

۱۵۵- نساء (۴) آيه ۳۵.

۱۵۶- وقـال مـالـك فـی الامر الذی يكون فيه الحكمان ب فاذا بلغا ذلك ، بعث الوالی رجلا من اهلها ورجلا من اهله ، فنظرا فی امرهما واجتهدا فان استطاعا الصلح اصلح بينهما وا فرق بينهما .

(محمدبن زهره ، الاحوال الشخصي;ةص ۲۸۲.)

۱۵۷- الاحوال الشخصي;ةص ۲۸۲.

۱۵۸- عبدالرحمن الجزيری ، الفقه علی المذاهب الاربعه ، ج۴ ، ص ۲۲۴.

۱۵۹- مقصود اصحاب مذهب حنفی است .

۱۶۰- ناگفته نماند كه ابوحنيفه عده را مخصوص زنان مسلمان می داند وبرای زنان اهل كتاب ، در صورتی كه زوج نيز غير مسلمان باشد، عده را لازم نمی داند .ر . ك : محمد جواد المغنيه ، الفقه علی المذاهب الخمس;ةص ۴۳۷.

۱۶۱- يعنی قبل از گذشت يك طهر، قابل همبستری نيست .

۱۶۲- بدين معنا كه يكی در قلمرو حاكميت اسلامی (دارالاسلام) وديگری در منطقه ای كه سكنه آن مسلمان نيستند (دارالكفر) زندگی كنند.

۱۶۳- توبه (۹) آيه ۲۹.

۱۶۴- ابن قيم الجوزيه ، احكام اهل الذمه ، ج۱ ، ص ۳۹۲، المبسوط، ج۵ ، ص ۲۹.

۱۶۵- يـكی از فقهای معاصر می نويسد: ولو انعكس ، بان كفرت المسلم;ةبان صارت كتابيةبعد انقضاء لـيـلةفيما لها ليلتان مثلا (وقيل المرتده يجوز لزوجها مباشرتها) بقی لها نصف الليل يتداركها علی تامل .

(كتاب النكاح ، ج۵ ، ص ۹۰) .

۱۶۶- واژه دار به معنای منزل وقلمرو وبرگرفته شده از اصطلاح دارالاسلام ودارالكفر است كه از دير باز برای تقسيم جهان به قلمرو اسلام وقلمرو كفر، اين اصطلاح را به كار برده اند .

به دارالكفر، دارالحرب نيز می گويند.

۱۶۷- ر .

ك : المبسوط، ج۵ ، ص ۵۷.

۱۶۸- از جمله اين اخبار، صحيحه ابن سنان است از امام صادق عليه‌السلام كه متن آن چنين است : سـالـتـه عن رجل هاجر وترك امراته فی المشركين ثم لحقت به ، ايمسكها بالنكاح الاول او تنقطع عصمتها منه ؟

قال يمسكها وهی امراته .

(جواهر الكلام ، ج۳۰ ، ص ۵۱) .

۱۶۹- مقصود قلمرو مسلمين است .

۱۷۰- المبسوط، ج۵ ، ص ۵۱.

۱۷۱- انعام (۶) آيه ۱۲۲.

۱۷۲- المبسوط، ج۵ ، ص ۵۱ ۵۳.

۱۷۳- يعنی كنيز قبلا شوهر داده نشده باشد.

۱۷۴- يعنی اسير كننده می تواند از زن اسير شده بهره مند شود.

۱۷۵- سرخسی در ص ۵۷ از جلد ۵ كتاب خود می نويسد: اگـر زن شـوهـرداری از قلمرو كفر به قلمرو اسلام در آيد، خواه اسلام را بپذيرد يا به شرايط ذمه بـاشد، به اعتقاد ابوحنيفه برای ازدواج مجدد نياز به عده ندارد، جز اين كه حامله باشد كه در اين صـورت بـايـد بـرای ازدواج جـديد تا وقت زايمان صبر كند، ولی اگر حامله نباشد، فورا می تواند ازدواج كـنـد، ولـی به اعتقاد محمد شيبانی وابويوسف ، عده نياز دارد، زيرا او زنی آزاد است كه از شـوهرش پس از همخوابی جدا شده وقهرا بايد عده نگاه دارد، چنان كه در دارالاسلام اگر طلاق مـی گرفت چنين بود، زيرا لزوم عده وظيفه ای دينی است كه به دليل عدم اختلاط نطفه دو نفر در رحـم او تـشـريع شده واو نيز مسلمان است ومخاطب به خطاب شرع ، واين بر خلاف مورد زن اسـيـر اسـت ، زيرا او آزاد نيست وبر اثر اسارت ، بر اسير كننده خود حلال می شود وحكم به حليت اقـتـضـا دارد كـه بگوييم : رحم او از نطفه شوهرش فارغ است .

اشكال نشود كه پس چرا استبرا بر اسـيـرگـيـرنـده واجب است ، چه اين كه بگوييم : استبرا همچنان كه در صورت بی شوهر بودن يا شوهردار بودن لازم است ، در صورت بكر بودن يا فرض عدم همخوابی با او نيز لازم است ، گذشته از ايـن كه در مورد زن مسيحی با استبرای او مقصود حاصل می شود وقهرا نياز به عده ندارد، ولی در مـورد زن آزاد چـنـين نيست وبه همين جهت ، پيامبر صلی‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نسيبه پس از مهاجرت دستور داد كه عده نگه دارد.

ولـی ابـوحـنيفه به اطلاق آيه دهم سوره ممتحنه استدلال كرده كه می فرمايد: ولاجناح عليكم ان تـنـكحوهن اذا ءاتيتموهن اجورهن، چه اين كه خداوند نكاح زنان مهاجر را به طور مطلق اجازه داده اسـت ولـذا تـقـيـد آن بـه بعد از انقضای عده ، نياز به بيان افزونتری دارد، وهمچنين است جمله ولاتمسكوا بعصم الكوافر، چه اين كه ايجاب عده خود به معنای تمسك به پيوند زناشويی (عصمت) كـافران است ، بنابراين بدين معناست كه اين جدايی به دليل تباين دو سرزمين حاصل شده است ، پس نه به حكم شرع عده دارد، زيرا تباين دار، منافی با آن است ونه به سبب حق شوهر بايد عده نگاه دارد، زيـرا شـوهـر، كافر حربی است وحق او محترم نيست ، چنان كه اگر كنيزی خريداری كند، چـنين حكمی دارد، چه اين كه كنيز خريداری شده به سبب شوهرش عده ندارد، زيرا سبب حليت حـاصل شده از طريق ملك ، برای مالك حق همخوابی می آورد وهمچنين به جهت تكليف شرعی ، لازم نـيـسـت (بـه سـبب وجود مانع) واما در صورتی كه حامله باشد نيز ما نمی گوييم بايد عده نـگـاه دارد، مـنتها تا هنگامی كه وضع حمل نكرده ، نبايد ازدواج كند، چه اين كه در رحم او فرزند صـاحـب نـسبی وجود دارد واين مانع نكاح است ، مثل ام ولد كه هرگاه از مالك خود حامله شود، مـالـك او نـمـی تـوانـد او را بـه ديـگری شوهر دهد، تا آن گاه كه وضع حمل نمايد، ولی حسن از ابوحنيفه روايت كرده كه ابوحنيفه نكاح چنين زنی را قبل از وضع حمل ، جايز دانسته وتنها نبايد با او نـزديكی كند، زيرا نطفه كافر حربی احترام ندارد، همچنان كه نطفه فرد زناكار احترام ندارد (و لذا زن زانی نيز عده ندارد) ، زيرا كافر حربی به منزله زانی است وحاملگی از زنا مانع ازدواج نيست .

سرخسی می گويد: ولكن نظر اول صحيحتر است زيرا حمل از زنا نسب ندارد، ولی اين جا نسب از ناحيه كافر حربی مشخص است وبه جهت ثبوت نسب ، رحم مشغول است [= متعلق حق غير است] ولذا نكاح جايز نيست تا وقتی كه محل از حق غير فارغ شود.

[نـكـتـه قابل توجه اين كه] از جهت جدايی به سبب تباين دار، تفاوتی نيست كه يكی از زن وشوهر مـسلمان شود واز دارالحرب مهاجرت كند، يا براساس پيمان ذمه ويا پناهندگی به دارالاسلام در آيد وسپس مسلمان شود ويا پيمان ذمه را بپذيرد، زيرا به هر حال او اهل دارالاسلام به شمار خواهد آمد، هم حقيقتا وهم حكما.

۱۷۶- المبسوط، ج۵ ، ص ۴۹.

۱۷۷- ر.ك : ابن القيم الجوزيه ، احكام اهل الذمه ، ج۱ ، ص ۳۶۵.

۱۷۸- ص ۲۶۹.

۱۷۹- ناصر كاتوزيان ، حقوق خانواده ، ج۱ ، ص ۱۲۹.

فهرست مطالب.

.

[پيشگفتار 2](#_Toc486845692)

[فصل اول:كـلـيــات تعريف ازدواج 7](#_Toc486845693)

[بيگانگان 10](#_Toc486845694)

[اهميت ازدواج 12](#_Toc486845695)

[ازدواج با بيگانگان در آيين يهود 16](#_Toc486845696)

[فلسفه ممنوعيت ازدواج با بيگانگان 18](#_Toc486845697)

[ازدواج با بيگانگان در آيين مسيحيت 22](#_Toc486845698)

[ازدواج با بيگانگان در آيين مجوس 24](#_Toc486845699)

[ازدواج با بيگانگان در اسلام 25](#_Toc486845700)

[شرط برابر بودن در ازدواج 27](#_Toc486845701)

[اسلام آيين فطرت است 33](#_Toc486845702)

[اهل كتاب كيانند؟ 35](#_Toc486845703)

[ازدواج با بی دينان وپيروان اديان غير توحيدی 42](#_Toc486845704)

[ازدواج با بی دينان وپيروان اديان غير توحيدی 51](#_Toc486845705)

[شان نزول آيات 55](#_Toc486845706)

[فصل دوم (بررسی فقهی و تاريخی) - تاريخ تحريم ازدواج با بيگانگان در اسلام 59](#_Toc486845707)

[نگاهی گذرا به آرای فقهای اسلام در زمينه ازدواج با بيگانگان 61](#_Toc486845708)

[نگاهی گذرا به آرای فقهای اسلام در زمينه ازدواج با بيگانگان 65](#_Toc486845709)

[نتيجه 81](#_Toc486845710)

[روايات وارده در مورد منع يا جواز ازدواج با بيگانگان 89](#_Toc486845711)

[نقد و بررسی 92](#_Toc486845712)

[ازدواج با كنيزان غير مسلمان 95](#_Toc486845713)

[همخوابی با كنيزان غير مسلمان 99](#_Toc486845714)

[همخوابی با كنيزان غير مسلمان 101](#_Toc486845715)

[ازدواج زنان مسلمان با مردان غير مسلمان 118](#_Toc486845716)

[ازدواج زنان مسلمان با مردان غير مسلمان 119](#_Toc486845717)

[ازدواج موقت مسلمان با بيگانه 125](#_Toc486845718)

[نتيجه 132](#_Toc486845719)

[فصل سوم ازدواج با مرتدان - ازدواج با مرتدان در آيين يهود 136](#_Toc486845720)

[ازدواج با مرتدان در آيين مسيحيت 138](#_Toc486845721)

[ازدواج با مرتدان در آيين مسيحيت 139](#_Toc486845722)

[ازدواج با مرتدان در آيين زرتشت 143](#_Toc486845723)

[تكرار ارتداد 156](#_Toc486845724)

[ازدواج با مرتدان از ديدگاه فقهای اسلام 157](#_Toc486845725)

[ازدواج با مرتدان از ديدگاه فقهای اسلام 165](#_Toc486845726)

[مقايسه ای اجمالی بين نظرهای مختلف فقها 175](#_Toc486845727)

[مهمترين موارد مورد اختلاف 176](#_Toc486845728)

[ارتداد افراد مسلمان 179](#_Toc486845729)

[ارتداد پيروان كتب آسمانی 183](#_Toc486845730)

[ارتداد غير اهل كتاب 187](#_Toc486845731)

[اختلاف دار 192](#_Toc486845732)

[فسخ نكاح به هنگام اسارت 197](#_Toc486845733)

[فسخ نكاح به هنگام اسارت 199](#_Toc486845734)

[نقد و بررسی 203](#_Toc486845735)

[خـاتـمـه ازدواج با بيگانگان در قانون مدنی ايران وبعضی ديگر از كشورهای اسلامی 212](#_Toc486845736)

[كتابنامه 219](#_Toc486845737)

[پي نوشت ها 225](#_Toc486845738)

[فهرست مطالب. 243](#_Toc486845739)